

صورت تعلیقهٔ مجلا حضرت در این زمان میبینم دو طایفه هستند یکی مشهور است باصولی
و دیگری مسمی بشیخی از عالم و عامی اصولی بد شیخی میگویند و کذلک شیخی بد باصولی میگوید
و یکدیگر را باطل میدانند و اگر کسی از علماء نجف اشرف سؤال میکند که شیخیها بر حق هستند
یا بر باطل میگویند شما عامی هستید چه کار باینکارها دارید همین اصولیکه در دست
دارید بگیرید و بروید بدانید که خدا یکی است و لا شریک له و عادل است و صد و بیست
و چهار هزار پیغمبر بیننا آمده اند و همه برحقند و معاد و حشر و نشر و صراط و میزان
و نماز و روزه و حج و زکوة و حساب و سؤال قبر و فشار قبر همه حق است و اگر حضرات
شیخی میگویند هر چه دین نیستند باطل نیستند اما شما همین دین که در دست دارید
بگیرید و بروید و کار بکار شیخی نداشته باشید و بعضی افترا بما میزنند و بعضی تانهم نسبت بعلماء
خاصه آنهائی که در نجف یا کربلا مسکن دارند میدهند میگویند که علمای عامی
گویند که شیخی باطل است و غیبت شیخیه را میکنند و شیخیه هم بدالخا را میگویند
و معاشرت با آنها هم نمیکنند و هر دو فرقه هم بخدا و رسول و ائمه ذکر شده معتقدند پس عرض
میکنم که شما در این خصوص چه میفرمائید حقیر عرض میکنم که زیرا این کاسه نیم کاسه
هست خداوند عالم که بنده را برای چه خلق کرده یقینا ما مکلف هستیم میگویند شما
چه کار دارید یا ما مکلف نیستیم اگر مکلف نیستیم که هیچ اگر مکلف هستیم پس از این
امر چرا پوشیده است بطور واضح برما بنویسید که ما بدانیم کدام طایفه برحقند که

پنهان میدارید مطلب را ظاهر کنید خدا حافظ است امام میفرماید که هر وقت
بدعتی ظاهر شود عالم باید علم خود را ظاهر کند و الا ملعون است تا شما آن را بطل
هالک میدانید با ما چرا کرنا چند جرا بدا با شما میگوید و معاشرت با ایشان نماید
البته شما را بحق محمد و آل محمد علیهم السلام که آنچه اصولی قابل میباشد که نه افترا باشد که باعث
بطلان ایشان میشود و مخلد در جهنم میباشند و چیزیکه قابل باشند که از اصول دین باشد
نه فروع دین زیرا که اختلاف در فروع کسی را کافر نمیکند بیان کنید چیزی باشد که
انها بگویند نه افترا باشد ما آنچه میگوییم دلیلی از کتاب بیاورید تا از عناد و اقتان
ما صادر نباید فرموده اند که افترا با یمان نزنیم نعوذ بالله دراستیکیم

عرض میکنم که هیچ حاجت بقسم ما صادر نبود و طلب صدق مقال لازم نداشت چرا
که من ان شاء الله دروغ نمیگویم ما افتر بشر فعلی اعراجی و دین خود را پنهان نمیدارم
چرا که دین جدیدی نیست که از ابراز آن بترسم یا حیا کنم بلکه دینم دین اسلام و کتابم قرآن
حلال میدانم آنچه خدا حلال فرموده و حرام میدانم آنچه خدا حرام فرموده پس چرا باید
کتمان تمام امر خود را پس و لا بطول انجامد عقاید خود را در اینجا ذکر میکنم تا بجا
طالبان مطلع شوند بعد سبب اختلاف را بیان میکنم و خداوند عالم و رسول و حجج او صلوات
الله علیهم را شاهد میگیرم بر عقیده و مقال خود   تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
و جمیع آنچه عرض میکنم تلقین میکنم و شهادت که روز قیامت در حضور خداوند و حضرت

بپیغمبر

پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت بر من دهند و نیز کرام الکاتبین عرضه میدارم که این عقیده
بر من ثبت نمایند پس عرض میکنم دین من اینست که خداوند عالم جل شانه یکی است
در ذات و صفات و افعال و عبادت و از برای او شریک و نظیر نیست و او
خالق و رازق و محیی و ممیت بدون شریک و هر کس غیر او را برای او شریک داند
در فعلی از افعال مشرک است و کافر و او را عبادت میکنم وحده لا شریک له
و معبودی سوای او نیست و اشهد ان کل معبود مما دون عرشک الی قرار
ارضک باطل مضمحل ما خلا وجهک الکریم و شهادت میدهم که او غنی عادل
مطلق و جبر نمیکند و هر کس قایل باشد بجبر و ظلم خارج است از مذهب تشیع
بلکه در واقع از اسلام هم خارج میشود و شهادت میدهم که محمد بن عبد الله صلی
الله علیه و آله خاتم انبیاء ما سبق و اشرف ایشان است و جمیع آنچه از نزد خدا
آورده حق است و صدق و ایمان دارم باو و بجمیع ما انزل الله و شهادت میدهم
که جمیع انبیاء ماضین از آدم تا خاتم هر چند هستند راستگو بودند میدارم ایشان را
و تصدیق دارم نبوت ایشان را و خداوند ختم فرموده است نبوت را بآنحضرت صلی الله
علیه و آله و شرایع را بشریعت آنسرور و کتب را بقرآن و شهادت میدهم که بعد از آن
سرور خلیفه بلا فصل حضرت امیر است علیه السلام و او وصی بلا فصل پیغمبر و ولی او
حجت او بر کافه خلق و امام مفترض الطاعه و بعد از آن بزرگوار یازده فرزند او که

که اول ایشان حضرت امام حسن است و آخر ایشان حضرت حجت قائم محمد امام دوازدهم علیهم السلام

و روح فدای ایشان خلفاء پیغمبرند و ائمه بحق و اعلام هدایت و انوار خدا و حجج او بر ما سوای

او اند و از برای ایشان جمیع فضایل ثابت است مگر الوهیت و از برای ائمه هدی صلوات الله

علیهم جمیع فضایل ثابت است مگر نبوت و ربوبیت و شهادت میدهیم که حضرت

صدیقه کبری صلوات الله علیها یکی از حجتهای خداست بعد از ائمه علیهم السلام چنانکه

خداوند فرموده انها لاحدی الکبر نذیرا للبشر و همه معصومند و مطهر و شهادت میدهیم

که معاد حق است و صدق و جمیع خلق با بدنهای جسمانی خود روز قیامت محشور

میشوند و حساب حق است و صراط حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده اند ضرورت

اسلام یا مذهب بر آن قائم است حق میدانم و مخالف ضرورتها را باطل میدانم و بیزارم

و کذلک دوست میدارم دوستان خدا را و دشمن میدارم دشمنان خدا را این است

عقیده من و مذهب من و دین پدر من و مشایخ من و بر این است تولا و تبرای من

هر کس عقیده او همین است که عرض شد او را دوست میدارم و هر کس عقیده او

خلاف این است او را دشمن میدارم چرا که بعقل و نقل معتبر ثابت شده است

که این است دین خدا و رسول صلی الله علیه و آله و گمان دارم که احدی از مؤمنین این

اعتقاد را منکر نباشد و کسی نباشد که بگوید که این دین دین رسول خدا نیست و

عجب این است که همه همین عقیده را اظهار میکنند مع ذلک با ما عداوت مینمایند

عداوت مینمایند و بعد از آنکه بر عقیده ما واقف شدی حال شروع میکنیم به بیان

اختلافی که در میان فرقه اثنا عشریه افتاده در این اواخر الزمان که جمیع ایشان شیخی

میخواستند و جعلیها بالاسری و شک نیست که این اختلاف پیدا شده و مشکل این مطلب

بمیان آن شد ولی لا بد هر آنکه بیان حال را بطور تاریخ عرض خادم نمایم تا مردمان

انصاف بر حال ما مطلع شوند از جهت تکلیف شرعی خود عمل نمایند بدانکه شیخ

مرحوم یعنی شیخ عالم فاضل کامل شیخ احمد احسائی اعلی الله مقامه تشریف داشتند در

میان مردم و وقتیکه در عراقین علماء بزرگ بسیار بودند که اغلب ایشان صاحب ذکاوت

و فهم و تصانیف و تالیف بسیار بودند و مرجع خاص و عام بودند حتی آنکه تا امروز

هم مردم رجوع بکتب فتاوی ایشان میکنند و عامه خلق هم اغلب مقلد ایشان بودند

امر دین کساد نبود و علم هم رواج داشت که از هر طرف در میان علماء کاملش موجود

بود و تمام متبحر در فنون و شیخ تشریف آوردند و جمیع علماء تصدیق علم و فضل و ورع ایشان

نمودند بلکه اغلب علماء بزرگ که صاحبان اجازه بودند و مرجع جهان اجازات از جانب

ایشان تحریر و مباهات میکنند با تحصیل اجازه ایشان اجازها دادند و من مجتهدین بزرگ شاگرد ایشان

ایشان در سلک ایشان نا بوشتند تحریر در بیرون ... مع آنکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه در بلاد

خود مدت مدیده در احساء تشریف داشتند و ابدا معاشر با احدی نبودند بلکه

دایم مشغول بودند بعبادت و در روز کار در ریاضات و مجاهدات و مناجات با

کرد کار و ابدا نظری بامر دنیا نداشتند و با زهد و ورع سلوک میفرمودند تا مدتی مدید تا آنکه
فتنه وهابی عالم را گرفت و قصد احساء نمودند و ابن مسعود مستولی شد بر آن اطراف
پس جناب شیخ اعلی الله مقامه از احساء بیرون تشریف بردند و هر چندی در بلده
با قریه ساکن شدند و مراد ایشان فراغ جهت عبادت و انزوا بود تا اینکه تشریف به
بصره و اهل و عیال را آنجا سکنی دادند و خود ایشان و بعضی از پسران و بعضی از اتباع
عزیمت مشهد مقدس رضوی علیه السلام نمودند و تشریف بردند تا یزد و در آن وقت
ما فعاً یزد دار العبادة و العلم بود و مشاهیر علماء آنجا ساکن بودند مثل جناب عالم فاضل
کامل مجتهد و افضل مرجع جمیع اهل بلد در زمان ایشان ملا اسمعیل عقدائی اعلی الله مقامه
و ایشان مردی بودند بسیار عالم و مسلم و متبع و مصدق و احکام شرعیه و حدود در وقت
ایشان جاری میشد و کسی تخلف از فرمایش ایشان نمیکرد و جناب مستطاب عالم فاضل حاجی
رجبعلی اعلی الله مقامه که مردی بودند عالم و متقی و متبع در فنون شتی و عالم بعلوم مختلفه
و جناب اعلم العلماء آقا میرزا محمد تقی و غیر ایشان از علماء خیلی که همه تشریف داشتند
و جمع کثیری از طلاب مستعد اهوق قریب الوصول بودند مثل آخوند ملا حسین یزدی و
آخوند ملا حسین کرمانی و ملا ابو القاسم و غیر ایشان و همه این بزرگواران با غایت
فضل و علم کمال [illegible] تصدیق جناب شیخ المشایخ را نمودند و ایشان را اعلم شمردند و
در نماز و در درس مقدم داشتند بلکه همه در مجلس ایشان حاضر شدند و تا آن وقت که
جناب

جناب شیخ تشریف داشتند در یزد امر توقف داشتند تا آنکه از جانب ایشان پیغام
فرستادند که شما چرا در یزد خود را ترک کرده اید من مردی هستم فضولی و مرید شما
محض مراعات من شغل خود را ترک نکنید و ایشان قبول نفرمودند و در همه مسائل
رجوع با ایشان می نمودند و در هر محل خلاف ایشان را حکم قرار میدادند و جمیع اعیان و اشراف
و بزرگان تصدیق و تسلیم امر ایشان را نمودند حالت خود انصاف بده که این همه علماء با
اسم و رسم که همه اهل فهم و تمیز بودند نفهمیده تصدیق نمودند و ندانسته تمکین کردند
حاشا که چنین احتمالی در باره ایشان داد و مدتی انتخاب در یزد توقف فرمودند تا فضل ایشان
در ایران شهرتی پیدا کرد و بعد خاقان مغفور اسکنه الله بحبوحه جنانه از ایشان دعوت کردند
که بطهران تشریف ببرند که دیدن فرمایند ایشان ابا و امتناع از حکام و سلاطین بودند از
بتشریف بردن عذر میآوردند تا آنکه خاقان علیین آشیان بجهت محبت و اذعانی که بعلماء داشتند
باصرار افزودند حتی آنکه فرمانی باین الفاظ و مضمون جلالت صادر شد که من کمال اشتیاق بدیدن
شما دارم و اگر تشریف نیاورید من میآیم و اگر من حرکت کنم جمعیت بسیار که لازمه سلطنت
است با من است و راه یزد و شهر یزد تحمل سیورسات این جمعیت نیست و باعث قحط و غلاء
آن سامان میشود و بعد از آنکه امر باینجا رسید اکابر و اعیان و علماء جمع شدند و اصرار
نمودند که جناب شیخ حرکت فرمایند و حکم سلطان شده بود ناچار باید که بطرف طهران تشریف
بجهت حرکت فرمودن ایشان فراهم آوردند و جناب آقا میرزا علیرضا را هم در خدمت ایشان

و حاضر نمودند و بعزت تشریف آوردند طهران و از سلطان دیدن فرمودند و چون
اکثر علما در طهران بسیار بودند همه از ایشان دیدن فرمودند و متفق
الکلمه تصدیق ایشان را نمودند و احدی نبود که انکاری از ایشان نماید یا طعنی
بر ایشان زند و باز معاودت فرمودند بیزد و باعث اجتماع ایشان هم حکمتهائی
بود که ذکرش باعث طول مقال است و خاقان مغفور حکم فرمودند که از یزد
بصره و عیال ایشان را بیاورند و میل خود جناب شیخ این بود که بعربستان بر گردند
شاه راضی نشدند و فرمودند شما حامل علم و حکمت هستید و مأمورید من عند الله که
این علم را اظهار کنید و فهم عرب قابل نیست که متحمل این علم شود و استعداد عجم بیشتر
تر است جناب شیخ هم این رأی قرین بصواب را پسندیدند و توقف عجم را اختیار
نمودند لهذا تعاقب عیال فرستادند و مدت پنج سال بیزد توقف فرمودند و همه
علما و عوام تمکین و تصدیق ایشان را داشتند و احدی بر ایشان مطلقا انکار
نمیکرد و سه مرتبه بعزم مشهد مقدس حرکت فرمودند و در آنجا هم علمای معروف مشهور بودند
که مرجع خاص و عام بودند مثل جناب میرزا هدایت الله و جناب میرزا داود و جناب ملا
عبد الجواد و جناب مستطاب آقا محمد که پیش نماز معتمد بودند و جناب مستطاب سید جلیل آقا سید
معصوم رحمهم الله جمیعا و غیر ایشان هم جمع کثیری بودند از علما و طلاب و بزرگان و احدی
نبود که انکاری از ایشان نماید بلکه همه تصدیق داشتند و از فواضل علوم و حکم

ایشان

ایشان استفاضه مینمودند و احدی نبود که بگوید یک کلمه از فرمایشات ایشان مخالف با
کتاب یا سنت است خلاصه بعد از مدتی عزم مراجعت نمودند و اهل یزد راضی نشدند
و ایشان کرها بیرون تشریف آوردند و اوقات بر اهل یزد بسیار سخت گذشت پس
تشریف آوردند باصفهان و در آن ایام علمای بزرگ ایران در اصفهان ساکن بودند
که همه مظهر که خود بلد قطب قطب ایران است علما هم قطب قطب کل علما بودند مثل
جناب مستطاب مرحوم سید اعلی الله مقامه و مرحوم مبرور حاج کلباسی اعلی الله مقامه
و مرحوم مبرور شیخ محمد تقی و مرحوم مبرور میرزا باقر نواب و مرحوم مبرور ملا علی نوری
و مرحوم ملا محمد علی نوری و مرحوم ملا اسمعیل واحد العین و مرحوم مبرور ملا علی اکبر
و مرحوم مبرور آقا میر محمد حسین شکر الله مساعیهم الجمیلة و غیر جماعت همه معتقد آنجناب شدند
و کتب ایشان را دیدند بخصوص شرح زیارت و بعض جواب مسائل را دیده و احدی نبود که کلام ایشان را
نماید یا عیب گوید بلکه نهایت تسلیم و تصدیق را داشتند و تمجید مینمودند و اعیان
و اشراف و طلاب علوم همه در مجلس ایشان حاضر میشدند بحدیکه چندین هزار جمعیت در نماز
ایشان حاضر میشدند بحدیکه مکبرهای متعدده میایستادند و تکبیر میگفتند که مردم
بشنوند و احدی نبود که بگوید اقتدا بایشان جایز نیست یا اصغاء کلمات ایشان روا
نیست بلکه بعض علمای بلد از ایشان اجازه اجتهاد گرفتند و بان افتخار مینمودند و ظهیر
طور هم تا ایام چندی در اصفهان توقف فرمودند و از آنجا حرکت فرمودند و اهل

بلاد را ضبط نمودند نه حاکم و نه محکوم بلکه حاکم بلاد اصرار بسیار نمود که توقف فرمایند
و ملک بسیار پیشکش کرد که توقف فرمایند از قبول نفرموده حرکت فرمودند و
شخصی سؤال کرد از جناب ملا علی نوری که مقام مرحوم شیخ با آقا محمد بیدآبادی چه فرق
دارد و کدام یک شأن ایشان بیشتر است فرمودند تمیز نمیتوان داد بعد کسی حکم در حق دو نفر
در مرتبه ایشان باشد و ما از ایشان پست تر هستیم چگونه حکم نمائیم میان ایشان صحیح
و بعد خلاص ایشان حرکت فرمودند و جمعی از جانب شاهزاده محمد علی میرزا به استقبال
نمودند و با این واسطه همه اهل شهر نتوانستند مانع شوند جناب شیخ را از حرکت
پس تشریف آوردند کرمانشاه و حضرت والا شاهزاده استقبال فرمودند با همه علما
و اعیان و اشراف و جناب شیخ را بعزت و احترام وارد نمودند و اصرار نمودند که در
کرمانشاه توقف فرمایند و لکن چون در خواب مأمور شده بودند از جانب امام
علیه السلام که بزیارت عتبات عرش درجات مشرف شوند قبول نفرمودند تشریف بردند
مشرف شده و مراجعت نمودند و مدت مدیدی در کرمانشاه توقف داشتند و در آنجا
هم جمع کثیری از علماء تشریف داشتند و همه تصدیق فضل و علم و ورع و زهد ایشان را
داشتند مثل آقا محمد جعفر و آقا احمد و آقا محمد اسمعیل و آقا محمود اولاد عالم فاضل آقا محمد علی
بن استاد الکل آقا باقر بهبهانی نعمه الله برحمته و همه ایشان نهایت تجلیل و تعظیم از ایشان
اعظام میکردند و اعتنای ایشان در همه امور مقدم میداشتند و در ایام توقف کرمانشاه

بکرات بعتبات عالیات مشرف شدند و همه علماء که ساکن اماکن شریفه بودند از ایشان
دیدن میکردند و با هم معاشرت و مزاوره و مجالس و مؤانس بودند و همگی نهایت تعظیم
و تکریم را از آن مرحوم داشتند و تصدیق مراتب ایشان مینمودند و احدی نبود که انکار
ایشان را نماید و تکذیب کند ایشان را و علمائیکه آن وقت در عتبات عرش درجات ساکن
بودند همه مرجع جمیع شیعه و مقبول القول و مسموع الکلمه و صاحبان فتاوی و رسائل و کتب
مفصله و مجمله بودند مثل مرحوم خلد آشیان آقا سید علی طباطبائی و مرحوم سید محمد و مرحوم
شیخ حسن بن شیخ محمد علی سلطان و مرحوم شیخ خلف بن عسکر که مجاورین کربلای
معلی بودند و مرحوم صهره شیخ حسن و مرحوم صهره شیخ خضر و عالم ماهر ذو الفضل
باهر و مرحوم آقا باقر قزوینی اعلی الله مقامهم در نجف مشرف بودند و سادات اطهار مثل
آقا سید هاشم و عالم فاضل کامل آقا سید عبدالله شبر و آقا سید المطلب و آقا سید محمد آقا
سید هاشم و آقا شیخ حسن و جمعی دیگر از علماء در مشهد کاظمین علیهما السلام ساکن بودند و همه
ایشان زمانیکه شیخ المشایخ اعلی الله مقامه در عتبات عالیات مشرف بودند تعظیم و تکریم
می نمودند و اقرار بفضل ایشان داشتند خصوص مرحوم آقا سید علی که ایشان را عالم ربانی می
خواندند و اظهار تحیر از این تبحر و احاطه بعلوم می نمودند و میفرمودند شأن نیست که این
علم از تأیید خداوند است و در رواق مقدس مطهر درس میفرمودند و همه طلاب علوم
جمع میشدند و میشنیدند و تصدیق می نمودند و احدی انکار بر ایشان نمیکرد مگر سفهاء

اینکه وقتی بعضی از طلاب مقدس یک رساله از رسائل ایشان را بود نزد جناب آقا سید علی
بخواهش کرده تمیز دهد این مطالب را که خواست با باطله و صحیحه اخراج نماید که
داشته بعد از چند روز در مجلس قسمها خورده بودند که من غیر از فقه و اصول نسبت
دیگر از این علم اطلاع ندارم تا چه بفرمایند در این بحار علوم و چنین اتفاق افتاد
که در رساله که مرحوم میرزا محمد علی بزیارت مشرف شدند که مرحوم مبرور شیخ
هم مشرف شده بودند بعضی رسائل فقهیه ایشان را دیدند و تعظیم و مدح زیاد فرموده بودند و
مرحوم شیخ حسین آل عصفور با ایشان دائما مدح میفرموده اند از مرحوم شیخ جمیع
کثیر دیگر هم از علماء متقدمین که آن مرحوم را ملاقات کرده بودند تعظیم و تکریم
بسیار نموده بودند بلکه اجازه های متعدده بایشان داده بودند مثل مرحوم مبرور
آقا سید مهدی بحر العلوم اعلی الله مقامه که رکنی از ارکان علم بودند و مرحوم
مبرور شیخ جعفر و مرحوم مبرور شیخ حسین آل عصفور و هر یک از ایشان در پیش
عصر خود بودند در فطرت از اعاظم بودند و مقصود از اجازات ایشان اینجا نقل کنم
اما بعض صورت اجازه مرحوم مبرور بحر العلوم این است و بعد فلما کان من حکمة
الله البالغة ونعمائه السابغة ان جعل حفظه دينه واحكامه علماء يستحفظه يرابعه واحكام
فصار يتلقى الخلف عن السلف ما استحفظوا عن علوم اهل الحكمة ما الزمت فبلغوا بذلك
اعلى المراتب ونالوا باسرافه المواهب كان ممن اخذ بالحظ الوافر الاسنى وفاز بالنصيب

المتكاثر

المتكاثر الاهنى زبدة العلماء العاملين ونخبة العرفاء الكاملين الأخ الاسعد الامجد الشيخ احمد
بن الشيخ زين الدين الاحسائي زيد فضله والحائز مجده ما على في طلب العلم جده وبذل فيه مجهوده
ايده الله تعالى الى ان قال فاستدعى الى اجازته وقابلته التماسه بانجاح طلبته لما ظهر لي من ورعه
وتقواه ووفور علمه وعلاه فاجزت له دام فضله الله لسعادة الدارين وحباه بكل ما تقر به العين
رواية الكتب الاربعة الى اخر كلامه و یکی دیگر اجازه مرحوم میرزا مهدی شهرستانی است و بعد
فيقول العبد الراجي عفو مولاه محمد مهدي الشهرستاني مسكنا والكربلائي مسكنا بفضل ربه
العيم بستره الله عيوب نفسه وجعل يومه خيرا من امسه حيث ان الشيخ الجليل والعمدة
النبيل والمهذب الاصيل العالم الفاضل الكامل المؤيد المسدد الشيخ احمد الاحسائي
ادام الله تعالى بقائه وادام في معارج العز ارتقائه ممن رتع في رياض العلوم وكرع من
حياض زلال سلسبيل الاخبار النبوية فاستجازني فيما صحت لي روايته الى ان قال
فاسعفته الى اجابته وانجاح طلبته ولما كان اسعافه اصوله فرضا الفضل وجودة
فطنته الى اخر كلامه و یکی دیگر اجازه مرحوم شیخ جعفر است و در آن میفرماید
اما بعد فان العالم العامل والفاضل الكامل زبدة العلماء العاملين وقدوة
الفضلاء الصالحين الشيخ احمد بن المرحوم المبرور الشيخ زين الدين قد عرض علي بعض من
اوراق تعرض فيها الشيخ بعض كتاب تبصرة المتعلمين لابن الله في العالمين و رسالة تعرض
فيها الشيخ بعض كتاب تبصرة المتعلمين صنفها في الرد على الجبريين مقويا فيها راي العدلية

خ ل النبوية

فرأيت تصنيفاً رشيقاً قد تضمن تحقيقاً وتدقيقاً يدل على علو مقام مصنفه وجلالة
شأن مؤلفه فلو شئت ان اجيزه بما افرده بكرامة اجازه مرحوم شيخ حسين آل عصفور بحرانی
است واين است صورت آن وبعد فيقول فقير الله الجاني حسين بن احمد بن ابراهيم
البحراني الدرازي ان اقل القمص منى من له الفهم الراسخ في علم اهل بيت محمد الاعلام ومن كان
مرهيناً على التعلق باذيال ائمتهم عليهم السلام ان اكتب له اجازة وجيزة بما اتيكه من موارد
وهو العالم الأمجد ذو المقام الأنجد الشيخ احمد بن زين الدين الاحسائي ظلل الله لرشاده اص
المعاني وشيد به قصر تلك المباني وهو في الحقيقة حقيق بان يجيز ولا يجاز لعراقته
في العلوم الالهية على الحقيقة لا المجاز وسلوكه طريقها بحل السداد واوضح المجاز لاجابته بما اوجبته
الاخوة الالهية الحقيقية المشتملة على الاخلاص والايجاز وكان في ارتكابها حفظاً لعهد اكيد
وكمال الاعزاز فاستخرت الله سبحانه وسألته الخيرة فيما اذن واجاز وان يجعل ممن فاز
بالمطلب والمرتجى من فلاح عنايته فاز وحاز تا آخر اجازه وكذلك از جمله اجازات اجازه مرحوم
سيد على است كه ميفرمايد وبعد فيقول العبد الجاني ابن محمد على الطباطبائي اوتي كتابه
بيمينه وجعل عقباه خيراً من دنياه ان من اغاليط الزمان وحسنات الدهر الخوان اجتماعي
بالأخ الروحاني والخل الصمداني العالم العامل والفاضل الكامل ذي الفهم الثاقب والذهن
الثاقب الراجح اعلى درجات الورع والتقوى والعلم واليقين مولانا الشيخ احمد بن المرحوم
الشيخ زين الدين الاحسائي ادام الله ظله العالي فسألني بل الزمني الى ان قال واجازات بكرهم از علماء

دیگری

دیگر داشتند وهر یکی بحدی تمجید تعظیم ایشان نموده وهم تصدیق فرموده‌اند واحتیاج نبود که
ایشان ازدین خارجند یا صاحب بدعتی هستند واغلب کتب ایشان را دیدند وملاحظه نمودند
وعلماء سایر اطراف هم که اسامی ایشان در اینجا ذکر نشد هم تصدیق ایشان نمودند واراده
بفضل ایشان وعلم ایشان واجماع کردند همگی بفضل ایشان وورع وتقوی وزهد وایمان ایشان
ودر تمام اختلافی نبود در فضل ایشان وعلم ایشان واعیان واشراف وصاحبان شعور وفهم
مثل کاوت وصاحب منصب صنایع بسیار بودند وا فهم هم با هر کسی سلوک در رفتار عیبی نبودند
حال خود انصاف ده که چه شد بلند مرتبه صرف برگشت وبنا بر تعصب وتکذیب وتکفیر
شد آیا مرحوم شیخ از عقاید سابقه برگشتند یا در کتب بعد چیزی نوشتند که لاحقین دیدند
وسابقین ندیدند یا آنکه سابقین در عهد حاضر نبودند یا نفهمیدند تو خود شعورا
اختیار کما اگر میگوئی ایشان بعد برگشتند از عقاید سابقه عرض میکنم این ادعا
بی شاهد است بلکه شاهد بر صدق مدعای ما موجود است که همان کتب که علماء سلف
دیده اند وتصدیق نموده اند حاله موجود است وعیب جویان متاخرین از همانها
ایرادات دارند معلوم است که ایشان عیبی در علماء سلف قایل نشدند وآن کتب که
همه کتب ایشان موجود است همه را ببین وملاحظه نما ابداً اختلاف در آنها نمی بینی خاتما
ابداً اختلاف ... ولا الهام با افزایها یکی است بلکه آنچه ما میگوئیم ومینویسیم
همانست که ایشان فرموده اند لاغیر نهایت بگوئیم که ان علما نفهمیدند یا آنها هم

نعوذ بالله بیدین بوده اند اگر میگوئی اینها هم بیدین بوده اند عرض میکنم پس تمام روی زمین را بعض
که دامیکنی جمیع این علما که عرض شد همه مشایخ اجازه بوده اند و صاحبان تصنیفات و
تألیفات و غالب کتب ایشان الحال در میان مردم معروف و مشهور است که الان فقهاء
معتبر کان تقلید از اینها میکنند و اعتماد شان بر اینها و تدریس و تدرس تا اینها است اگر
اینها بیدین بوده اند پس البته علما هم همه بیدین اند چرا که کسیکه شیخش گمراه است البته خود
او هم البته گمراه است و ثانی اینکه گذشت عرض میکنم از این قول تکذیب خدا و رسول لازم می‌آید
چرا که همه علماء آنوقت متفق بودند که مرحوم شیخ مروج عالم و بر حق است و از او بفضل
و کمالات ایشان داشتند و کسی نبود که منکر ایشان باشد و اگر ایشان باطل بودند نعوذ بالله
لازم می‌آید که عالم خالی از حق باشد چرا که هرگز نمیشود عالم خالی از حق شود و لامحاله در میان
هر دستی علماست مردم دست جهال اگر علما باشند همه از دین خارج باشند لازم
میآید که عالم خالی باشد از دین و ایمان و امام میفرماید بدرستی که خدا راضی نمیشود بعباده الکفر
و فرموده یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره پس عالم خالی
از حق نمیشود پس لامحاله آنوقت همه بر حق بوده اند اگر بگوئی نفهمیده اند عرض میکنم
نهایت بی انصافی است که کسی بگوید اینها و مشایخ نفهمیده اند و حال علماء امروز
افتخار میکنند که شاگرد شاگردان ایشان بوده ایم و هنوز از جمیع علوم ایشان بهره‌مند
نشده اند بلکه افتخار میکنند بفهمیدن بعض عبارات شیخ که ما اصطلاحات او را بفهمیم
پس چه

پس چه شد که غیر حق و باطل را اینها اعتقاد کرده اند و ایشان دادند خاصه که اختلاف در امور نظریه
هم که محل حرف نیست پس لامحاله اختلاف در ضروریات باعث فساد دین میشود و
ضروریات امری نیست که بر عالم مشتبه شود بلکه بر عامی که اندک فهم داشته باشد مشتبه
نمیشود پس اگر آن علماء عظیم الشأن جلیل القدر ضروریات را نفهمیده اند پس
چه فخر از برای ایشان است و چرا ایشان را نسبت بعلم میدهی با وجود اینکه حال اهل
زمان بود نسبت با ایشان و اما صفات خود ایشان که چیزی نیست که بر احدی پوشیده
بماند این کتب ایشان است که در عالم منتشر است در علوم مختلفه مفصله و مجمله ملاحظه
نما و ببین که خداوند چه بسط علمی با ایشان عنایت کرده و چه قدر جواب سؤالات
داده اند و از صدر اول تا کنون کسی این نحو تصنیف ننموده چنانکه اهل خبره و بصیرت
میفهمند که اینهمه مصنفین که بوده اند در هر علم هم ایشان مصروف نقل اقوال
و اکتفاء بمسائل جزئیه است نظر کن و ببین صدق قول مرا و اگر یکی از ایشان هم خواسته
تدقیقی نماید و تحقیقی فرماید از عهده بیان تمام حقیقت برنیامده است و بجز
ادله جدلیه چیزی درست نداشته و حکمت اشیاء را درست ندانسته و اگر
در حکمت چیزی گفته اند مطابق با اخبار نبوده است اند بلکه بر خلاف این نور گفته
که بمدارج تدقیق و مدارج تحقیق بالا رفته و در واقع در هر علمی مخترع شده اند و
حقیقت هر چیز را بیان فرموده اند و هر کس که مشکلی داشت نزد ایشان عرضه نموده جواب

شاید بوده مسأله را براو منکشف شد که گویا از ظاهر بالا چشم دلیل بنای او را اثبات کرده

بودند و جمیع مسائل و علوم را بدلیل کتاب و سنت و حکمت و موعظه و مجادله اثبات کرده اند

و اینک کتب ایشان موجود است تا آنکه منکرند بگویند و ببینند و همچنین تا بعد شیخ

و بزرگان ما ایشان طریق کشف مجهولات نموده اند و الآن هزار کتاب ایشان در عالم موجود است

و در یک مسئله هرگز خلاف عقل و نقل ننموده اند و مخالف اجماع فرقهٔ محقه نفرموده اند

و در ورع و زهد و تقوای ایشان احدی شک و شبهه ننماید و لازم نکرده است که عرض

تا بدین را بکنیم ولی جمیع مشایخ خود را میبینیم هرگز فریضه از فرایض را بدون عذر شرعی

از وقت تأخیر نینداختند و هیچ مستحبی را ترک ننمودند مگر بجهت عمل بفریضه [illegible]

و نافلهٔ ایشان هرگز ترک نشد و هیچ شب را تا صبح براحت نیاسودند بلکه غالب شب را

مشغول بعبادت بودند و روز را از نماز با کار خود بودند و هیچ ساعتی از ذکر و فکر

فارغ نبودند بلکه سکوت ایشان فکر بود و تکلم ایشان ذکر بود و نظر ایشان عبرت بود

حلیم بودند و دوست و صبور و شکور و راضی بقضاء خداوند از دنیا قانع بودند بقدر کفاف

خود را از وجه بی‌شبهه معاش میکردند و [illegible] کریزان بودند از خلق و از دنیا مثل کسی که از شیر

میگریزد و دائم مستعد موت بودند و هرگز از برای خود طلب لذت و عیش نمیکردند یا مشغول

طلب علم بودند یا تدریس و تصنیف یا تألیف یا عبادت [illegible] هرگز لغوی از ایشان شنیده نشد

سخن بیجا ذکر نمیگفتند [illegible] طلب [illegible] و [illegible] میکردند [illegible]

جع

جمع معیشت ایشان نبود بلکه بقدر ضرورت بود [illegible] در راه خدا و نفقات واجب صرف

مینمودند و ذخیره و اندوخته نداشتند و بنای دنیا بر خود بنا نمینمودند و هرگز غافل نبودند

و مایل باهل دنیا نمیشدند و تقرب با ایشان نمیجستند و با اغنیاء خود معاشر نمیشدند و با فقرا

نمیشدند و تکبر نمیکردند بلکه متواضع ترین خلق خدا بودند تا سالک بودند و تا [illegible] زاهد

و پرهیزکار و مع ذلک فضائلی چند خداوند با ایشان داده بود که احدی مثل ایشان نداشت

در میدان علم عالم کامل بودند و در میدان ادب ادیب‌تر از همه بودند در میدان صنایع

با صنعت‌تر از همه بودند خلاصه چه عرض نمایم در وصف ایشان که هر چه بگویم کم است

و قلیلی از بسیار را عرض کرده‌ام حال خود انصاف ده کسی که این علم او است و این تقوای

او و همه علما این نحو تصدیق و تسلیم و تفضیل او را کردند و شهادت دادند که او

محق راست و صاحب [illegible] حال چنین کسی حالا چون است حال چون این مقدمه را

دانستی و از حال سلوک شیخ با علمای ما و سلوک ایشان با ایشان مرحوم مطلع شدی عرض میکنم

و خداوند شاهد قول من است که مرحوم شیخ اعلی الله مقامه ما که فهمیدیم و جان شان را

[illegible] هرگز بنای اختلاف نگذاشتند و شق عصای مسلمین نکردیدند و از اجماع شان

[illegible] تخلف نورزیدند و علمای زمان عصر هم ابدا با مرحوم شیخ اختلاف نکردند بلکه با

کمال دوستی و وداد با هم سلوک میکردند تا وقتی که مرحوم شیخ اعلی الله مقامه خواستند

مجاور کربلای معلی شوند مجتهدی [illegible] ایشان زیاد شده بود و [illegible] گوشه [illegible] مشغول

عبادت خداوند شوند و اشرف اماکن هم کربلای معلی بوده در زیارت اشرفیه عتبات عالیات
بسیار دوست میداشتند پس از کرمانشاه حرکت فرمودند سمت کربلای معلی علی مشرفها
الآف التحیة والثناء و روحی له الفداء همینکه بعضی مفسدین این مسئله را دانستند
خیال کردند که آن مرحوم محض طلب ریاست توقف فرموده اند و تشریف داشتن
ایشان باعث انقراض دین میرساند غافل از اینکه ابدا میل به بنای دنیا نداشتند
خداوند چشم بصیرتی عنایت فرموده بود با آن مرتبه که فساد دنیا را علانیه میدیدند بلکه در
سن طفولیت در کجا بقدر شان تشریف میبردند و بر فساد دنیا حاذق من عقبی میکردند
بلکه مردی بود حاکم لحاظ و بسیار شجاع بوده سر قرا و تشریف میبردند در سن پنج سالگی
دیگر دیدند و صبر نمودند که کجا رفتند حق کجا رفتند حکومت و دیگر چنین شخص
زاهد بصیری در سن هفتاد سالگی طمع ریاست میکند با اینکه خداوند در اوایل
ایشان از همه قسم اسباب فراهم فرموده بود مرحوم خان مروی راضی شد که نصف دولت خود را
نثار مقدم ایشان نماید بشرطیکه توقف در اصفهان فرمایند محض اینکه در خراب [illegible] بود
شده بودند که زیارت عتبات عالیات مشرف شوند قبول نفرمودند مرحلهٔ از عالم خود
پیشکش کرده دو هزار تومان در سال ملا [illegible] بود و ایشان حرکت فرمودند و هم چنین مرحوم
شاهزاده محمد علی میرزا رحمه الله هیچ تقصیر در حق ایشان نداشتند و از جان و مال در راه
ایشان مضایقه نفرمودند و خاقان مغفور [illegible] کمال تکریم را با ایشان
داشتند

داشتند مع ذلک ترک کل را فرمودند محض رضای خدا و مجاورت قبور ائمه هدی سلام الله
علیهم و بعد از رحلت ایشان بنجف و [illegible] بجوار طرشان رسیدا مدند عبارات ناقص چند
از کتاب مرحوم جمع کردند و سر و ته را انداختند و بعضی را تغییر دادند و تحریف کردند
تبدیل نمودند و بردند نزد مرحوم میرزا آقا سید مهدی پسر مرحوم آقا سید علی اعلی الله مقامهما
و ایشان را واداشتند که بد درباره مرحوم شیخ بنویسند و ایشان مردی ساده بودند غافل شدند
از ضلالت شیاطین و اینکه این رد نمودن و تکفیر کردن شروع [illegible] میشود و میان
دو طایفه فرقهٔ محقه اختلاف عظیمی افتد و بالاخره فرمایشات این اختلاف صما بکم
و مردی جمیع الکلمه هم بودند و عوام الناس هم که [illegible] غالبا هر دو از
عزیز عند هند همینکه دیدند ملائی پیش ایستاده و نماز کرده و رساله هم نوشت
او را اعلم علما میدانند و قول او را امضا میکنند خاصه اگر آقازاده باشد کسی نبود
مثل ایشان که عرض کند پدر شما از شما اعلم و اتقی و ابصر بود چرا تصدیق امر این مرد بزرگوار
نمود و او را عالم ربانی میخواند و همین طلاب [illegible] نزد ایشان رفتند و کتاب این بزرگوار را
بردند و آن مرحوم فرمودند ما اصلا این علم را نمیدانیم شما بروید پیش خود را میکنید
تکفیر میکنید این مرد را علما اگر بگویند ایشان فهمیدند بطلان قول او را مرحوم میرزا سید علی
نفهمید عرض میکنم در مسائل نظریه [illegible] که عنوان کفر را تکفیر کرده لا محاله مرحوم [illegible]
محل است [illegible] که مرحوم میرزا سید علی [illegible] نفهمیده و شما فهمیده [illegible]

باعث حیث که بحر العلوم مرحوم که همه علما بوجود شریف او تا قیامت افتخار کنند
سزا او را ستا از ایشان بخیده کند و اجازه میدهد و شما میفهمید که از است و فقهاء
قولبه انصاف است و مؤمن منصف چنین تخفیفی نمیکوید و این هم میکنید هم عرض میکنم
بفقه عشر عشیر چرا با این عالم محترم ره نرفتید چرا بقول متعصب بدین حضور همد علیه
حکم فرموده‌اند در باب بولس باه زنك زده تا شاهدین عدول حاضر نباشند حد
علیه حاضر نباشد کسی حکم نمیکند و اگر احیاناً غائب باشد بطوریکه دست باو نرسد
الا الغائب علی حجته میگویند و میفرستید جز شد که بقول جمیع مفسدین چنین مرد اعظم
جلیل را که ابداً خلاف شرعی از او ندیده بودند و همه علما اسلام شهادت بر وثاقت و
عدالت و علم و کمال او داده بودند تکفیر کردند با اینکه در بلد حاضر بود اگر مقصود شما
حفظ دین بود مطلب بتعجیل چه تکفیر نکنید و او را حاضر کنید و از خود او [illegible] کنید
اگر علانیه بکلمه کفر نعوذ بالله تنطق میکردند آنوقت تکفیر کنید و از این [illegible] هم
گذشتیم این کلام معروف مشهور است که لا عبرة بالقرطاس هیچ نوشته حکم نمیکند و لا اگر کلا
و اشتباه بکلمات که القا باید بفهمیده ایراد شیخ است ثانیاً بکلام محذوف الاول
الآخر حکم کردید چه بسیار از اخبار و احادیث نبوی و علوی هست که اگر اول و آخر را تا اول بدلند
کفر است خداوند میفرماید قالت الیهود ید الله مغلولة اگر تو قالت الیهود را بیندازی کفر محض
کفر است کلمه توحید را اگر لا اله را ساقط کنی کفر است پس میگویم شما حکم کردید بکلام ناتمام

بیابت

بیابت نکوئید تمام کتاب ایشان از اول تا آخر ملاحظه کنید ببینید مطلب ایشان
چیست و بر فرض اینکه کلام تمام هم باشد بظاهر دلالت کند بر خلاف ضرورت معتقدان
حکم کرده بکفر نمیتوان زیرا که کلام محکم دارد و متشابه دارد با اینکه متشابه باشد چنانکه در کتاب
خدا متشابهات است در حدیث ائمه هست متشابهات و باید متشابه را ترک کرده بمحکمات
گرفت هم چنین بعض مطالب محکم هم هست که خبر بلفظ متشابه ادا میشود پس عجب علیه
محض لفظ تکفیر کردند مومن را با حکم میگوید خداوند بدست خود آفرید بچشم خود
دید اگر این دست و چشم را بجوارح خلق تشبیه کنی کفر است و شرک اگر بمعنی حق
معنی کنی ایمان است حال تو را بخداوند میدهم انصاف ده جایز است که بنده
این کلام را کسی باحتمال تشبیه تکفیر کند احدی چنین چیزی نمیگوید و هم چنین است
امر در عبارات حکم پس بچه دلیل این عالم محترم این حکیم ماهر را تکفیر فرمودید
با این کلمات که با ایشان نما یافتید متشابه بوده و از این گذشتیم عرض میکنم
هر علمی را اصطلاحی است و هر عالم ربانی علم اصطلاحی را فهمیده اند و تا آنوقت که
شخص اصطلاح کسی را ندانند در علم و کلام او حکم نمیتواند بکنند و شك نیست که
فقها غالباً از علم کلام و حکمت بهره نداشتند و آن مرحوم نقشان اصول و فقه
بوده جز این انصاف فرمودید و چنین عالم ماهری که مصنفات او عالم را پر کرده
تکفیر نمودند والله این نیست مگر از غرض نفسانی یا جهالت خلاصه مفسدین بعد از

نزینهٔ سبحانه وتعالی عما یشرکون وتفویض باطلست و در نزد امامیه ممتنع است که استقلالا
در خلق خالق است و جمیع مخلوق محتاج بخداوند هستند و خدا فرموده هل من خالق غیر الله
و فرموده ماذا خلقوا من الارض وصفاتی که مخصوص بخداست جایز نیست بغیر او کردانیدن
چه نبی چه وصی چه ملک چه سایر خلق بلکه او مستقل است در همه اسماء وصفات خداوند
و فرموده ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها وذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا
یعملون و معراج با این بدن [illegible] است نه با بدن دیگر و نیز [illegible]
رسول خدا صلی الله علیه و آله با این بدن شریف جسمانی با جامه و نعلین معراج فرموده
و خداوند عالم است بکل اشیاء بذات خود قبل از وجود آنها و بعد از وجود آنها
احوال آنها فرق نمیکند و او عالم بهر جزئی چه جزئی باشد چه کلی کما قال [illegible]
و هیچ چیز نیست که در علم او نباشد ولا یعزب عن علمه مثقال ذرة فی الارض ولا فی
السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب سید الشهداء روحی فداه شهید شده
و فرمایشی که در شأن ایشان صریحا ارشاد کرده ام و علماء شیعه حفظه شریعت اند و حمله
دین و علما اوصیاء خداوند در هر زمان و شیخ مفید مرحوم بود عظیم الشان و جلیل القدر
و واسع القدر امام علیه السلام در مرثیه او فرموده اند لا صوت الناعی بفقدک انه یوم علی آل
الرسول عظیم ان کان قد غیبت فی جدث الثری فالعدل والتوحید فیک مقیم
والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من العلوم رسوم و کسی که امام زمان عجل الله فرجه
روحی فداه

روحی فداه بچه مرثیه او این طور بفرماید نسبت با و چه طور عنوان حساب نموده
سید مرتضی علم الهدی است و صاحب ثمانین و صاحب یاسین علم و عمل تصنیفات
خود ملحدین را شکست و مذهب حق را تقویت نمود و فروع شریعت را ابواب
واضح و ظاهر ساخت و بلاد او در شیعه عظیم بوده و هم چنین شیخ طائفه ره بر تصنیف
تهذیبین منتی بر همه علماء دین گذارده و حق عظیم دارد و علامه [illegible] بود
در عالم و هم چنین مدح هر یک از علماء را بقدرشان فرموده و اظهار نموده در
نشر مناقب و فضائل ایشان بعد فرموده ای قوم این است مذهب حق و دین حق
و کسی که بهم مخالف نیست با قول حق [illegible] بعضی عبارات جاری شده
اصطلاحاتی که [illegible] تمام نباشد نزد من بشنید تا من بر شما
معنی کنم و بدانید همه مطابق مذهب ایشان است ابدا اعتنا بفرمایشات
لم یعلم المراد با نی نموده و بنای تکفیر و لعن افزودند کویا نخوانده اند قران مجید را
که خداوند فرموده و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا و کویا از ضرورت
اسلام بکلی بی بهره اند مرا که ضرورت همه مسلمین است که اگر کسی تصریح کند بکلمه
اسلام همان [illegible] او را باید کرفت و اکر از [illegible] کلمات او خلاف [illegible]
شود نباید اعتنا نمود ولی حضرات برعکس کردند حتی در اوایل هر کار [illegible]
آنچه کفتند ای مسلمین اعتقاد ما چنین است چنان در جواب کفتند که شما
خوف

ابتلا ندارد پس اگر چه در ظاهر چنین بگوید بهر حال که بوده باشد ما بر انکار و تکفیر وی
و لعن ما بیجا در کمان افزوده‌اند و آنچه عقیده خود را صریحا گفتیم ما را تکذیب نموده‌اند
و سید مرحوم اعلی الله مقامه با روایت پیغمبر نماید از شیخ جلیل نبیل اعلی الله مقامه که فرموده
از قوم کلام شخص کامل جاری میشود بر مجازات و کنایات و استعارات و مجازات در
عالم که کلام خود را هر یک بخواهد جاری سازد و علاقه برای نیست و بنا بدان را در عوض
چنانکه در حدیث مردی اعرابی آمد نزد عمر بن الخطاب گفت من حق را اکراه دارم و فتنه را
دوست میدارم و بچیزی که بچشم ندیده‌ام شهادت میدهم و بچیزی نزد من هست که نزد
خداوند نیست و میدانم چیزی را که خدا نمیداند و انا ادب کرم و انا احمد النبی
و انا علی پس عمر او را انکار کرد و گفت کافر شده و امر کرد گردن او را بزنند حضرت
امیر علیه السلام تشریف داشتند فرمودند صبر کن ای عمر که این مرد تکلم نکرد مگر
ایمان اما قول او من اکراه دارم حق را مراد او از حق مرگ است و هر کس از مرگ بدش
میاید و کسی نیست که او را دوست دارد و اما قول او فتنه را دوست میدارم
مرادش مال و اولاد است چنانکه خداوند فرموده انما اموالکم و اولادکم فتنه و هر کس مال
و اولاد را دوست میدارد و اما قول او که شهادت میدهم بچیزی که ندیده‌ام شهادت
او است بخداوند تعالی و اما قول او که نزد من است آنچه نزد خدا نیست مرادش آنست
که نزد او ظلم هست و نزد خداوند ظلم نیست و اما قول او که میدانم چیزی را که خداوند نمیداند
تا آخر

اولاد او نیست که او مقصودش میکند شریکی بر خداوند و خدا میداند که شریک ندارد
چنانکه پیغمبر فرماید ام تنبئونه بما لا یعلم ام بظاهر من القول و اما قول او و انا رب کرم
مراد آنکه بستان است یعنی من صاحب بستانم و اما قول او و انا علی یعنی اعتقاد من
عالی است و نیست پس تم حال ملاحظه نما که حضرت امیر علیه السلام چگونه کلام
اعرابی را منصرف فرمود بمعانی حقه و او را تکفیر نکرد و عمر تعجیل کرد و او را تکفیر نمود
پس چرا شما هم کلام من این کار را میکنید و کذلک علما هم همین طور است بعضی ها
دانند و مجازات و کنایات که ظاهرا کفر است و احدی حکم بکفر ایشان نمیکند بلکه تعظیم
علماء ایشان میدانند اینک سید مرتضی علیه الرحمه در رساله عقاید خود گفته که
خداوند جدای اعراض نیست و کذلک خدا و جوهر فرد نیست تا اینکه بضرورت اسلام
ثابت شده که او خدای همه چیز است و احدی حکم بکفر آن سید جلیل ننموده بلکه احدی
روا نداشته که کسی یک کلمه نسبت باو بگوید و اینک مجلسی علیه الرحمه مقدرات را
تقسیم نموده و میگوید قسمی از آن فعلی است که مخلوق در بیان هستند و خدا قادر
بر آن نیست و قسمی مقدور خدا هست و مقدور خلق نیست و قسمی مقدور
خدا و خلق هر دو است و اینک شیخ اردبیلی علیه الرحمه ترکیب عقلیه بر خداوند داده
و شیخ صدوق انکار نموده عصمت نبی را از سهو و میفرماید که غلاة و مفوضه گفته‌اند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله سهو نمیکند خلاصه هر یک از علما از این قبیل عبارات دارند

چه سرّیست که شما بر این جماعت عیب میگیرید و ایشانرا تکفیر نمیکنید بلکه تفسیق نمیکنید
بلکه این کلمات را تا قصور عقل ایشان نمیدانید و ادراک همه محمل خوب در صدد حمل بر آن
و کلام مرا رد میکنید با من هم همان معامله را نمائید چرا انصاف نمیدهید
شما را چه میشود که حمل نکردید کلمات ایشانرا بر ظواهر و حکم نکردید بکفر قائل ایشان
بلکه تفسیق ننمودید چرا جاری نمیکنید در عبارات من آنچه در عبارات ایشان
جاری میساختید با آنکه عبارات من در دلالت بر آنچه شما گمان کرده اید ظاهرتر نیست
از این عبارات و اگر بگوئید در صورتیکه یقین شد که کسی اعتقاد او صحیح است باید
عبارات او را حمل نمود بر معانی صحیحه میگویم شما اقرار نمیدهید و اکتفا کرده اید بر کتب
ایشان پس در کتب ایشان بعض عبارات دیده اید که دلیل حسن عقیده است و
این عبارات را هم میبینید لهذا این عبارات را حمل میکنید بر معانی صحیحه چه شد بملاحظه
عبارات صحیحه عبارات فاسده را اصلاح میکنید شما خود شخص را میبینید که
چه کم بعقاید صحیحه و نصوص که کتب عبارات که بر این وجه که شما معنی میکنید نیست چرا
و نیست حکم آنچه موافق ظاهر است باز مرا تکذیب میکنید یا حکم بکفر میکنید مرا
که با من این معامله را کنید و با سایرین این طور چرا اطاعت نمیکنید قول خدا را که فرموده ولا
تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا اینک من عقاید مسلمین را اظهار میکنم
چرا از من قبول نمیکنید و خداوند فرموده ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا بما قالوا

ونفرموده

ونفرموده کفروا بما کتبوا چرا با من بظاهر شرع راه نمیروید فستذکرون ما اقول لکم
و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد هرچه را این قبیل علما وعظ فرمودند ابدا
گوش بسخن ایشان ندادند و بر عمل خود افزودند و باطراف بلاد نوشتند که شیخ
احمد اعتقاداتش چنین و چنان است و علما مردم را فریب داده اند
باین اکتفا نکردند و باب عداوت را بجائی کشاندند که جلد چهارم شرح زیارت که در آن
مطاعن خلفاء بیان بود و حکایت حسن بن ... که در کفکری ... بود
در انجا ثبت نموده بودند نزد وزیر بغداد و باو نمایانیدند محض اینکه عداوت او
شود بلکه صدمه بر شیخ جلیل وارد آید حال ملاحظه کن هر کسیکه ایمان بخدا
و رسول خدا دارد این قسم سلوک مینماید با عالم مؤمن بلکه با یکی از عوام مسلمین
حاشا که چنین کند حال اسر بعد از آنکه شیخ ملاحظه فرمودند که ایشان این نحو
نموده اند بسیار محزون شدند ... که دیدند این عمل شنیع ضررش بر همه شیعه وارد
چرا که والی بغداد عداوت بسیار داشت خصوصا آنکه دیدند ... امر هرچه ... شیخ
بر شیخ جعفر ... بود حال تصور نما اگر مطلع میشد بر این کتاب جمیع شیعه
بغداد ... مرحوم بسیار ... شده حفظ نفوس
شیعه علما و خواسته فساد ... که مرحوم ...
مکه معظمه چنانکه حضرت سید الشهداء علیه السلام فرار فرموده از مدینه طیبه

بود هست که بمقتضای قول خداوند تعالی فقربت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما
و در همان سفر بجوار رحمت ایزدی پیوست و جمله اخبار خود را تمام فرمود اعلی الله مقامه
و رفع فی الخلد اعلامه و مدفن آن سرور خاله معظم و معین است در مدینه طیبه در
بقیع در پشت سر مطهر ائمه علیهم السلام در تحت ناودان مبارک و اینهم از او دعای
خود ایشان بود که در ایام حیوة دایما دعا میفرمودند که خداوندا قبر مرا نزدیک بقبر
خداوندان افضل الخلق که ابایان است قرار ده ... امکنه که قبر منوره ائمه است این سر
صاحبکرامت رضوان فرمود و تفصیل وفات ایشان در راه مدینه و باعث حمل نعش
مقدس ایشان در مقام خود مذکور است ما در صدد شرح آن نیستیم این بود
مجملی از باعث اختلاف که در زمان خود آن بزرگوار پیدا شد و بعضی از
دوستان ایشان یقین کردند که مذهب ایشان عین مذهب اهل حق است و قول آن
قول ایشان است و در کلام و حرف مختلف از رسالات خود نمایند و قایل شدند
بجز بکه مخالف مذهب شیعه باشد بلکه دین ما و ملت ما همان است که قایل
ایشان هستند و مع ذلک بمحض حسد بعضی از این جماعت عداوت کردند و نسبت ضلالت
مضلین نمودند بلکه تکفیر کردند و کردند آنچه کردند ایشان هم بالقاء دشمن شدند
تا امر تا اعتقاد اینزمان که میبینی و کذلک بعد از آن سید مرحوم اعلی الله مقامه
که حامل علم ایشان بودند بر سیره ایشان راه رفتند و همان علم و حکمت را که خداوند در

سینه

سینه ایشان جای داده و بعد از مرحوم شیخ اعلی الله مقامه بنا کذارده و ندر در مراتب که دانستند
و تا حیوة نشر خواسته بودند مردم بگمان اینکه شیخ از میان رفت است و علم او بحال
آسوده بودند تا اینکه دیدند این نور خاموش نمیشود و این امر روز بروز افزون است و
لوای علم و حکمت را مرحوم سید اعلی الله مقامه بدست گرفت است و مردم هم از اطراف
و اکناف عالم گرد ایشان جمع میشوند پس حسد حاسدین از نو سر برآورد بخصوص اهل دکانهای
قدیم باز ظاهر شد پس نسبت دادند کسی بر ایشان که تو لکن این مذهب علما در جواب فرمودند
این مذهب علم که درست قرائت معرفت خداست و اسماء او و صفات و افعال و آثار او و معرفت
انبیاء و رسل و اصفیاء خلق و معرفت حجج و اخیار او و معرفت نبوت مطلقه و خاصه و امامت
مطلقه و امامت خاصه و توحید و رفع شکوک و شبهات وارده در دین و اثبات آنها
اگر کتب و آنها را شما ضلالت مینامید پس چه از اسلام است و فایده خلق خلایق و بعث
انبیاء و رسل چیست و حال اینکه حضرت امیر فرموده اول الدین معرفته اما از طغیه پس
در جواب گفتند که ما بخصوص شما در آن بحث میکنید حکمت است و حکما ضالین و مضلین
جواب فرمودند که مراد شما از حکمت لفظ است یا معنی آن اگر لفظ است که خداوند در کتاب
مجید خود در چند جا مقام توصیف مدح آن را فرموده است بلکه فرموده باعث بعث
رسل این است که حکمت را بخلق بیاموزند چنانکه میفرماید و من یؤت الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا و میفرماید هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم

و یعلّمهم الکتاب والحکمة و میفرماید ما آتینا لقمان الحکمة و در داود میفرماید و آتیناه الحکمة

و فصل الخطاب و امثال این آیات و در جمیع حکمة بمعنی اراست پس حکمت

حکمة میباشد و اگر از معنی حکمة مذمت میکنند پس معنی این مرتبه خداست و مرتبه

ائمه هدی سلام الله علیهم توحید و حقایق اشیاء و اصلاح نفس و معرفت

و مسائل شرعیه در عبادات و معاملات و غیر اینها و آیات قرآنند در تفصیل و بیان حکم

چنانکه خداوند فرموده است ولا تجعل مع الله الهاً آخر فتقعد ملوماً مخذولاً تا آنکه

میفرماید بعد از آیاتی در بیان مراتب توحید و علم اخلاق و تهذیب نفس ذلک مما اوحی

الیک ربک من الحکمة پس این است بلکه معنی حکمة و چنین راه هدایت است

و کاه هم حکمة میگویند و مراد علم اصول دین است و آن هم طریق نجات است

پس چه چیز حکمة مذموم است بلی حجج و حکمه بخلاف علماء و قرآن در جاده

سلوک نکردند بعد البته اغراض از طریقه ایشان فرض است چنانکه جمعی در فقه احکام

شرع مرکز کردند و دین را برای و قیاس و استحسان و عقلیه خود کردند البته اعراض

از طریقه و منهاج ایشان فرض است و متابعت ایشان حرام است پس اگر در علم بعضی

تکلم کردند دلیل بطلان آن علم نمیشود بلکه هر چیز راه حقی است و راه باطلی بعض حکما

کفتند تا متوسل آن میشوم بعقل خواه موافق شرع باشد یا نه ما مخالفت کردیم با ایشان

و کفتیم باید علم حقایق را از کتاب و سنت اخذ نمود و الحمد لله موفق براین هم شدیم

و متکلمین

و متکلمین ایشان معنی که بعضی خود ایشان در بعض امر کذا و نند حکم کردند در

و خدا را شناختند که کذلک در باره ما بل کلا و چنانکه امام فرموده لعن الله اصحاب الکلام

یقولون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینقبل و هذا لا ینقبل ما نوع خود را مرات

و بقول خدا و حدیث پیغمبر کویند و هکذا پس چه مذمت دارد حکمة اگر موافق قرآن

و حدیث باشد خلاصه مجمل اینکه هر چیز راه باطلی دارد و راه حقی و هر کس

برود خطا کرده است و سید مرحوم اعلی الله مقامه در مقام جواب بیان فرمود

که در فقه مسلم جمعی برای و اجتهاد خود عمل نمودند و ما میبینیم شما از کتابهای

میکنید و بلا مده و واضع از منظور ایشان باشد پس چرا منع از کتب حکمة میکنید

بکوید تعلم ایشان را محض اطلاع تجویز میکنیم جهة تمیز دادن حق و باطل پس تعلم حکمة را

هم محض همین تجویز نمائید جواب کفتند که خطر ایشان کم است و خطر حکمة بسیار است

جهة اینکه خطاء در آن موجب خلود در نار است و خطاء در فقه موجب خلود در نار

نشود جواب فرمود سبحان الله شما اگر حکمة نیاموزید و بجا دین راه توحید یک

مذهب نادرا دارد و از جمل ایمان ملی باشد و علاوه براینکه هر کس شبهه و ایرادی

او به دین نفس خود ما بل را باطل میکنید چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرموده در صفت

خلق همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح چنانکه خداوند فرموده و اذا رأیتهم تعجبک

اجسامهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم

ما خلدکم

فاحذرهم قاتلهم الله انى يؤفكون واگر ایشان بصیرت در دین نداشته باشند و تقلید صوفیه
بصوفیه علم نباشد چگونه میتوانند شبهه را از خود دور کنند و دفع شبهات شیطانی بر علت او
وارد میشود تا بجائی از دین خارج میشود چنانکه یکی از علما رسیده که در دعا داده شده
یا من هو قبل کل شیء و یا من هو بعد کل شیء و بصرهت ثابت شده که جنت و نار باقی الی
دعا فی خوانند پس چگونه بعد از انها با خداست جواب او فامن عام الا وقد خص و این امر هم مخصوص

خداوند هم

پس خداوند بعد از هر چیز است که جنت و نار که فنا ندارد و چنین گویند مصنف این
رساله که علامه این امر دیده شد انوقت که با … علماء الفقه والعقائد … انها
کرده در حوالی اطراف منتشر … بکرمان … که خلق را دعوت کنند و کاغذ هم
نوشته … مرحوم … الحقیر … که الآن … نزد حقیر موجود است حاضر
کرده بود ایشان را جهاد و دعوت … هیچکس … جمیع علما که از حکمت اطلاع نداشتند
ناکت شدند بلکه با او در … نمودند و احتیاطا … و الحقیر که در
در مجلس درس … نمودند … علی … کفر او در میان او
بر تمام خلق ظاهر شد … اختیار کرد و بعد از آن رسائل عدیده بر رد
او نوشتند که در ایران منتشر است … مصنفین … دین ضلالت و کفر انها را
ظاهر فرمود … از علمای ایران دیده نشد که جز … بنویسند حکو
هر … در این … علیه … خود انصاف ده اگر در هر عصر حکمای نباشد

کیست که

کیست که بتواند نفس اسلام را از شبهات … و تأویل جاهلین و بدعتهای ملحدین
حفظ کند آیا بعلم فقه و اصول میتوان تمام دین خدا را حفظ نمود حاشا و کلا از
فقه بجز احکام شرعیه ظاهریه چیزی معلوم نمیشود با وجود اینکه در رساله … بر رد اسلام
و مسلمین نوشته در ایران منتشر کرده و کسی از فقها جواب آن … که …
شده و یکنفر … که چیزی جواب او از عهده بر نیامدند تا اینکه این الحقیر جواب او را
با دلیل از براهین عقلیه و نقلیه … اگر حکمت نباشد
جواب این شبهات را چه میتوان داد با اجماع و اصل عدم … استصحاب میتوان رفع
شکوک و شبهات از دین کرد اگر … ایشان از علم خود … نشسته بودند …
انها را منکر … که … فی تحصیل … که … معاش است … طلب
معاد … اصطلاح … که شاید … بحال …
… که … مثل اینکه … و الآخرة …
که فایده این علوم … احکام ظاهره شرعیه … بعضی
هم هستند … که محض طلب دین عقب این علم … ولکن … که طلب حکمة
بجهت حفظ اصول دین و معارف واجب است … بفقه و اصول و نحو و صرف …
حفظ نفس اسلام از شبهات و شکوک ملحدین نمود چنانچه علامه … در حال فقهاء
باین علم که امروز … رفع کنند و … شده

نمایند علاوه بر اینکه بر مطلب وقوف شد مرحوم اعلی الله مقامه که مادام که اطلاع بر فقره
و حکمت نیافته اشکالات غبار و حکم را منعقد بلکه در هر مرتبه بکلی صحیح ماند جناب
از عالمی پرسیدند که در حدیث وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در شب
معراج نماز ظهر فرموده و نماز ظهر پس کی بود و فیکر اقتاب بدایره نصف النهار
رسد و این نمیشود مگر در روز پیش پس از کوه بیرون شد پس از تعمق
و تفکر بسیار گفت نماز قضا فرموده گفتند از رسول خدا کی نماز فوت شده بود
که قضا فرموده باشد گفت نماز نیابت فرموده ملاحظه کن از عدم معرفت چه بحثی میکند
شخص دیگر از علما نوشته است در یکی از تصانیف خود که ان الله لیس له مکان
ما الامانع الصادر است ملاحظه نما و ببین که از قلت معرفت خدا را جسم پنداشته و الا
چگونه احتمال میدهد که خدا را مکان باشد خلاصه از این قبیل اعتراضات از غیر حکیم بسیار واقع است
اگر مشغول بحکمت نشوم این قسم [illegible] جواب گفتند که معرفت عامیانه کافی است
لازم نیست خوض در مسائل و جواب [illegible] اگر طریقه شخص عارف شود که
لدی التفصیل هم مضطرب نشود ولی با وجود این شخص یکی از علما ان و [illegible]
محسوب شود نزد علما و همه علما و فقها اتفاق دارند بر اینکه واجب است
کفایی که یک نفر باشد که عالم باشد بر تفصیل بعلم حکمت و کلام و حقایق اشیاء و جواب
شکوک و شبهات وارده بر اسلام تا اینکه اگر احیانا شبهه بر دین وارد آید بتوانند رفع نمایند

و شکی نیست

و شکی نیست که شبهات ابلیس از یک جهت نیست بلکه از هر جهتی میتواند شبهه وارد
آورد پس باید از هر راه جلوگیری شبهه نماید با علم دیگر پس من باب المقدمه باید آن علوم را
هم دانست پس باید جمیع علوم را دانست پس باید جمیع علوم را دانست اگر شیطان از همه
راهها بتواند داخل شود نهایت واجب کفایی است و واجب کفایی این چیز است که
کل مکلفین هستند تا اینکه یک نفر که به آن مقام رسید از باقی ساقط میشود پس
بنابراین واجب است بر همه کس که کوشش و مجاهده خود را بنمایند در تحصیل حکمت و
معارف و کلام بقدر کفایت پس خلق کثیری باید مشغول این امر باشند تا در یک نفر
از آنها بحد کمال برسند تا زمین خالی نباشد نمی دانند حجت خداوند و آیات علم
که نمایان و قابل شده باید که واجب کفایی است و مردم میکنند برکت اینکه قابل شدند
یعنی این جزو واجب که در اجتماع ناس را در طلب فقه تا اینکه اکتفا کردن بر تقلید هم
جایز است هم چنین در حکمت و معارف هم تجویز نماید تحصیل کردن جماعتی را
در فقه تجویز میشد در این هم گذشته میگوییم که علاوه حکمت استقلال بعقل را تجویز
میکنیم بلکه نظر میکنیم و بعد میسنجیم با آیات محکمه و احادیث مسلمه مشهوره اگر موافقت
قبول میکنیم پس چه ضلالت در این است خلاصه از این قبیل جواب سوال بسیار
جواب گفتند ما میگوییم چرا در معارف حکم نحن میگوییم ولی مراد ما البته که چرا
مسلک شیخ حسنی و شیخ هستی جواب گفتم چه عیب در مسلک شیخ است اینکه گفته

شما

شما و علمای اسلام که علمای اعلام را اقتدا کرده شهادت داده‌اند بجلالت شان و وفا و تقوا نمودند علم بسیار و فضل بی شمار او را و جمله اجماع نموده‌اند بر جلالت شان او و چه نقل است که

بتصدیق او را بکنم و تصدیق همه علمای اعلام و من مدتها سعی کردم و مجاهده تمام

محض رضای خداوند و طلب حق در طلب بسیار و در سفر و حضر بر خدمت او بودم و

معاشرت با ایشان نمودم خبر بدیدم یا خبر ادله دیگر که بر حقیقت او برای من ظاهر

شد با شهادت علما بر صدق او جزم کردم پس چه باعث شد که من از این همه ادله

عدول کنم و تصدیق علمای امثال ایشان با وجود علم و فضل و عقل و حکمت و ریاست

ایشان و تصدیق نمایم کسی را که ابدا سررشته از این علوم ندارد و اصطلاح آنها

نمیداند و شک نیست که بمرتبه از اعلم و اورع و اتقی بوده و تصدیق علم و

کمال شیخ نموده و ایشان را توثیق نموده و اعتراف نموده که از فهم بیان او عاجز

پس تقلید آنها اولی از تقلید بلند نحو علم است مطابق این خلق عوام

پس باید که من در دست اعدا چه بدو معنا خود قرار داده و بدین سبب او تقرب بخدا

بجویم پس اگر شما را لیلی در دست آید که باعث اعراض از این مرد است اقامه نمائید قل

هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین پس جواب داده‌اند که ان علما که تصدیق ایشان کرده

مطاوعت ندیده فما مطلع نشدیم پس تکلیف ظاهر تکلیف ایشان است در جواب

این عبارات و کتب که شما مسکوت شده و بر خود معنی میکنید نما آنها که اول نوشته

قبل الفرج از الحاد و مذهب ابجیم و جمله بها را علمای سلف مدیده اند خلاصه بعد از تحقیق بسیار

فرموده چه ظاهر شد بر شما از کتب مرحوم شیخ که بر شما یقین شد تا چنان مطالب که شما

عنوان کرده بودند عنوان نموده‌اند جواب فرموده شما هم بجهالت در حق ایشان نموده

جواب فرموده بیانش جمع شوید من عبارات خود را بر شما شرح کنم و مطلب خود را بیان

نمایم و فرموده مراد از این عبارات که بخدمت شما فهمیده باید نیست مگر آنکه از

جمع شنیده نابشنوید مراد ایشان را بر شما دیگر چه بحث باقی مانده است و ظاهر

از عبارات معارض با نص شود خود ان نص فرموده بر شما که مراد من این نیست با آنها

نمیدانید که علما را اصطلاحات عارفند که کسی اطلاع بر آنها حاصل میکند مگر

از راه فاضل شود و لا مشاحة فی الاصطلاح و کلام جاری میشود بر وجوه چند و

میفرماید انی لا اتکلم بکلمة و اریده منها احد سبعین وجها لی من کلها المخرج و لو شاء

صرف کلامه حیث شاء و لا یکذب قال ابراهیم فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم و ما

کان سقیما و لم یکذب و قال بل فعله کبیرهم و لم یفعل کبیرهم و لم یکذب ابراهیم

صریحست که در کلام وجوه عدیده محتمل باشد چگونه میتوان بکلام کسی را تکفیر کرد

اجماعی مسلمین است و کتاب و سنت بآن ناطق است که کسی را نمیتوان بنو تکفیر کرد

و اعتبار در جلالت شان هم قول صریح خلاصه از این قبیل اغلاط و فضایح بسیار

در فرموده‌اند تقیم از خدا شرم نمایید از رسول او شرم نمائید مردم مؤمن را تکفیر بکنند

عشره مسلمین بخنابند اگر فردا خداوند از شما سؤال کند که چرا مرد مؤمن را تکفیر کردید
جواب چه خواهید داد و اگر رسول خدا مخاصمه با شما کند چه خواهید کرد آلله
از شما میپرسد آلله اذن لکم ام علی الله تفترون چه عذر میخواهید آورد آیا از
خدا نمیترسید و کبر را که خداوند مقدم داشته مقدم دارید ولا تبخسوا الناس
اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین ولا
تقعدوا بکل صراط توعدون وتصدون عن السبیل وتحسبون انکم مهتدون
هر چند این نصایح فرمود سودی با ایشان نبخشید چرا که مراد ایشان غیر از نصیحت بود
نه اصلاح و مرید جهت آنها از حسد بود نه محض دین چرا که دیدند خداوند خیر دنیا و آخرت را
نزد سید جلیل و مولای نبیل مرحوم حاج سید کاظم اعلی الله مقامه جمع فرموده و مردم
هم طالب منفعت اند هر منفعت و جهت آنرا از این که خیر دنیا و آخرت یکجا جمع شود رجوع و اقبال
خلق با ایشان زیاده بود حضرات دیدند که متاع ایشان کاسد و دکان ایشان خراب میشود
و بمحض جهاد مسئله فقه و اصول نمیتوان مردم را از ساحل این بحر شکوف منع نمود
چاره ندیدند بجز این که ایشان را تکفیر کنند و اگر عیب میکردند ایشان میدیدند
تکفیر نمیکردند بلکه جرح مینمودند و تفسیق میکردند و تجهیل میکردند ولی دیدند اینها
ورع و تقوی و علم ظاهر باهر که شهره آفاق شده نمیتوانستند جرح نمایند چرا که اگر
گفتند شیخ و سید اعلی الله مقامهما زاهد و عابد نیستند چه وقع ایشان را تکذیب
میکردند

میکردند اگر میگفتند عالم نیستند هیچ کس تصدیق نمیکرد پس تدبیری نموده تکفیر کردند
که اگر با عین ابرار دعوی کنند میگویند شما چیز حق و باطل نمیدانید ما مجتهدیم و دین شما
بدست ماست هیچکه ما فتوی دادیم شما اطاعت کنید خصوصا اگر با عوام جهال باشیم که ضرورتی
و بمسئله خود نادرند میکنند تقلید آباء و اجداد که آنها گفته اند مجتهد [illegible]
خلاصه با این تدبیر جهلا متفرق کردند و اضلال مینمودند ایشان انما ضلوا فاضلوا
کثیرا که خداوند برای ایمان از ثبات بجز بیان کرده عمل شده و بنا بر عوام کالانعام
که تصدیق مؤمن را نکنند خلاصه چیزی نگذشت ایامی که گذشت و بنای ایشان قایم بگردد
و اما مرحوم سید اعلی الله مقامه بالاخره که رفت و اسم ایشان در عراقین منتشر شد و مردم
از اطراف گرد ایشان جمع شدند و با ایشان لوای هدایت افراشته خلقها بسوی علم
براه راست و دلالت میفرمودند تا اینکه آتش حسد در کانون سینه آنان مشتعل شد
پس جمع شدند و مجلسی فراهم آوردند و در روزی جمعه از اطراف و جوانب خلق بسیاری جمع
شدند که عده ایشان از هزار بیشتر بوده و جمعی هم مسلح بودند و مستعد [illegible] و از مرحوم سید
اعلی الله مقامه خواهش نمودند در آن مجلس حاضر شوند و دخول آن مرحوم در آن مجلس
کیفیت آن مجلس را در یکی از رسایل خود مسطور فرموده اند [illegible]
نداشتیم و نیم بر مجلس آن رفتیم دیدم مردم از اطراف میآیند و در پشت بام ایشان جلو آنها
الله را میدادند و اطراف را فرو گرفتند و من غریب و تنها و وحید و فرید بودم

ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین و لیکن بکجا میشویم قرار
کنیم و حال آنکه برکوه من احاطه کرده بودند و جمیعا با سلاح بودند پس از آنکه نشستیم
سؤال کردیم این مجلس را چرا فراهم آورده اید گفتند این اجتماع برای جستن از این خلاف شیخ
شنیده اید یا خلاف عرفی دانسته اید یا مخالفت صوفیین و مذهب گرفتیم که جمع شده اید
و مرا ثبات نماید و چه چاره شاید گفتند نه گفتم پس چرا این از دحام و غوغا
سرپا کرده اید گفتند میخواهیم بعضی عبارات شیخ را سؤال کنیم و بیان کنیم که کفر است انها
گفتم چرا از خود شیخ سؤال نکردید و هنوز اول وقت که فرستادند نزد شما تا اینکه تفسیر نماید
و بعد از آنکه از اسباب افتضاح تا سرپا کردید و غافل از قول برگردید حالا من هم از زبان فتنه
خالی سؤال میکنید حال هم که شیخ فوت شده کلام او چه حق است چه باطل چه ضرر دارد به شما
علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم گفتند لا بد باید بعد از صحت و فطر(؟) گفتیم
در کلمات و عبارات شما سؤال کنیم گفتم اهل باطل بسیارند که از عالم رفته اند چرا در عبارات
انها این کار را نمیکنید گفتند او تابعین دارد که با عقاید او راه میروند و گمراه میشوند
گفتم هم چنین اموات اهل باطل هم تبعه دارند و با عقاید آنها علانیه راه میروند
با فضل الزمان شیخ هستند انها را احضار نمیکنید و نگوئید که بطلان آنها
ظاهر نماید که مردم از آن اعتقاد برگردند اگر انها را نمیتوانید من بشما بنشانم را فرا گرفتا(؟)
ایشان را و کتابها و عبارات اشان را او را اول انها را رد کنید بعد در شیخ نمایش کنید ما

دست

دست از شما برنداریم تا اینکه این عبارات را معنی کنید گفتم انا لله و انا الیه راجعون
بیاورید عبارات را پس همان عباراتی که سابقا عرض شد آوردند و قبل از آن
من همه را شرح کرده بودم و ظاهر نموده بودم که همه مدلولات کتاب و سنت است
در رساله خاصه که آن را مسمی نموده بودم به کشف الحق و پاره حرفی در آن رساله که بیان در آن
نکرده بودم و این رساله در همه جا معروف بود و لیکن با ایشان نفعی نبخشید پس بر پا
آورده اند این رساله ان عالم ربانی و حکیم الهی و کامل صمدانی این کلام را ذکر نموده
ان الجسد العنصری لا یعود و گفتند بگو که این عبارت کفر است یا ایمان گفتم
این معنی که من میفهمم و دین من است کفر نیست ولی شما بگوئید که جسد بمعنی
لغوی که در کتب لغت نوشته شده علاوه بر اصطلاح حکما چند معنی دارد گفتند
ما نمیدانیم گفتم سبحان الله که معنیهای جسد را نمیدانید چگونه این عبارت را رد
میکنید شاید جسد معنی داشته باشد که اگر شما این معنی قایل شوید بعود او کافر
شوید گفتند مراد ما مفهوم عوام است گفتم معنی لغوی همان است که عوام میفهمند
باز گفتند مراد فهم عوام است گفتم فهم عوام را چه مدخلیت است در علم اگر بنا باشد
هر چه عوام نفهمند باطل باشد لازم میاید کتب علما همه باطل باشد کتب
هیئت و حکمت و سیری(؟) و معنی شرح لمعه را عوام نمیفهمند و مسئله ارث را
و امثال اینها را نمیدانند یا برایشان جایز است که حکم ببطلان انها کنند

همه را امضا کردند و قبول نمودند تا آخر گفتم مراد شما چیست گفتند غرض اینکه بعضی
این عبارات کفر است من چون دیدم چاره نیست نوشتم اگر این عبارات تا حقش
حذف شود بفهم عوام کفر است مثل قول خدای تعالی ید الله مغلولة و قول او وجوه
یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة زیرا که اینها بحسب فهم عوام کفر است بل اگر خدا را دست
صورتی نیست و بعضی عبارات دیگر را بر زبان آوردند که بعضی را که کرده بودند و بعضی را
نتوانسته بودند بخوانند خلاصه مراد ایشان این بود که چنین نوشته ارقم بکنند و من
نوشتم باین مضمون و حاصلش این است که این عبارات متشابه است مثل آیات و اخبار
متشابهه و بعد از آنکه دست بر من یافتند و مراد ایشان حاصل شد گفتند ما
میخواهیم قول اصحاب کنیم که مجتهد هستید یا نه و چون سخن باینجا رسید صاحب مجلس
گفت قد تبین الرشد من الغی شما اما حالا میگویید که عقیده ایشان فاسد است
حالا میخواهید اجتهاد او را اثبات کنید اگر بنا هست که اجتهاد ملا انس ثابت شود شما
دعوای ایشان اجتهاد خود را ملا انس کنید پس مجلس دیگر باینجا [illegible] و فلان عالم
بیاوریم که اجتهاد شما ثابت شود پس ظاهر شد که مقصود شما خدا نیست چه در این
اثنا موذن اذان گفت [illegible] پس برخاستیم بجهة نماز و مجلس متفرق شد [illegible]
شدند و ذلیل و حق ظاهر شد و از اهل حل و عقد حاضرین مجلس احدی باقی نماند
مگر کسی که از اهل [illegible] بود و قابل سوال و جواب نبود و با [illegible] رضای [illegible] که اتفاق

مرحوم

مرحوم سید اعلی الله مقامه هم بر همین حال خود انصاف میدهم حاله این نوع خلق را چه بین
خدا ایشان با ما بر سر چیست و اختلاف ما با ایشان از چه جهت و باز تفصیل دیگر حکایت حکم ان
بعضی دیگر در زمان مرحوم سید اعلی الله مقامه و مرجع فی الخلد اعلامه فلان فلان بعضی
از اهل نجف بود بدانکه ایشان دائما خواهش از شیخ مرحوم و سید مرحوم میفرمودند و بدا مرحوم
[illegible] سید [illegible] میگفتند که چرا [illegible] مرحوم شیخ میکنید بلکه ایشان از [illegible]
و دائما با مرحوم سید مجالس و مخالف بودند تا اینکه عبارتی دیدند از مرحوم سید اعلی الله
مقامه که در رساله اخلاق نوشته اند و آن عبارت این است که اعرض عن کتب القوم الا
القاصرة العبار و چنین پیدا شد که مقصود ایشان از کتب قوم کتب علمای شیعه است
گذاردند بر رد و بحث کردن و عداوت با مرحوم سید نمودن و بد گفتن و افترا [illegible]
بستن و سید مرحوم اعلی الله مقامه کاغذی به ایشان نوشتند و ایشان [illegible] نمودند
که ما رفیق بودیم و دوست بودیم چه شد که باینجا رسید باعث چه شد که [illegible]
قبل فرمایشات فرمودند ولی ایشان ابدا جواب کاغذ را ننوشتند و باز همین عبارات را که مجلد
ایراد شده بود شرح فرمودند و نزد ایشان فرستادند نه خواندند و نه جواب نوشتند حال
خود انصاف ده که لفظ از کتب قوم بخصوص [illegible] اعراض کن چه دلالت بر بطلان کسی دارد
که گفته قوم بعضی علمای اثنا عشر نه حقه ولی ایشان بغرض خود راه رفتند و الا شک
نیست که عالم شیعه اثنی عشری که در مسائل اجماعی راه رود اگر بگوید خلاف قوم

[illegible] بیست پس مقصود ایشان از قوم فرقهٔ باطله بود مثل صوفیه و کسانی از حکما
متکلمین که بر خلاف حق رفته‌اند و هم چنین کسانی که از اثنی عشریه نیستند مثل فطحیه
و اسمعیلیه و اهل سنت خلاصه ایشان برای خود معنی کردند و گفتند معلوم است
سید علما را خوب نمی‌دانند ما اعراض کردند از ایشان با اینکه از شرط نبود این اعراض نبود بلکه
ایشان واجب بود بیایند و بروند و هدایت نمایند و دلالت فرمایند یا از خود ما شان
کنند که معنی این عبارت چیست و مراد شما از قوم کیست خلاصه انصاف ندادند
[illegible] طعون ما امر الله به ان یوصل و در فرو بر عداوت و انکار
[illegible] ما نوشتند که برا [illegible] جایز نیست که نقل [illegible] سید را نمایند ایشان
[illegible] فرمودند و مذمت بر این سؤال کردند مردم از اطراف برا ایشان
[illegible] ین کار نزد شماست شما با او هیچ تکلم نکرده اید و نوشته اند
و با من نکرده اید و حالا او را نفهمیده اید چرا اطراف بد او را می‌نویسید و لهذا ایشان
باز دست از کار خود برنداشتند و به اطراف بد از ایشان نوشتند حتی هند و صورت
کاغذ ایشان از هند به جهت مرحوم سید امر رسید و بعد از مدتی مرحوم سید اعلی الله
مقامه به جهت زیارت غدیر به نجف مشرف شدند یکی از رؤسا فرستادند خدمت ایشان که
ما می‌خواهیم مجلسی با شما بنشینیم سخن بگوییم و تکلم کنیم سید جواب فرمودند مقصود اگر
قطع نزاع است یک قسم عقیده که ما با هم بنشینیم سخن بگوییم بنا نشینیم پس از این جواب

اصلا تمام

اصلا تمام نشد و معلوم هم نشد که تقصیر کی است و ایشان می‌گویند ما با ایشان تکلم کردم
در ما ظاهر شد بطلان او لابد باید حکمی در میان باشد نوشته هم هر یک می‌نویسیم
مهر کنیم که هر چه آن حکم تصدیق کند مطاع باشد و حکم از علماء عراق نباشد چرا
که با الفاظ جانب من با شما را یکی می‌دانند بلکه جمعی از علماء از اهل بحرین و احساء و غیره از بلاد
مشرف شده اند مثل شیخ محمد آل عبد الجبار که مرد عالم جلیل القدری بود و صاحب مصنفات
و تالیف بود و سید حسین بن سید عبد القاهر بحرینی که مرد عالمی بود و شیخ احمد
بن شیخ خلف آل عصفور این جماعت نشسته بطلان ما و حکم باشند و ایشان مردمانی
بی غرضی هستند و اهل فهم هم هستند و منصف اند و میل طرفی ندارند ما کی هم احتمال بود که
میل به جهتی کنند میل ایشان به شما بیشتر خواهد بود خلاصه از این قبیل سخنها فرمودند و مرحوم سید از خود
همراه آن رسول فرمودند که کلام را تحریف نکند هیچ کم نهند و گفتند حضرات قبول نکردند
گفتند این جماعت قابل حکومت نیستند هیچ و رسول برگشت سید فرمود سبحان الله شما حکم شد
من حکم [illegible] شده ام و ضروری چیزی نیست که بر کسی از مسلمین مخفی نباشد و این علماء قابلیت ندارند
که یک مسئله ضروری بفهمند پس ظاهر شد که مراد ایشان اصلا نیست بعد از [illegible] مجادله
ز دار معروف کردند که ما نزد رسول فرستادیم نزد سید که مجلسی با هم بنشینیم و سخن بگوییم
قبول نکردند بعد از آنکه مرحوم سید این حال را از ایشان دیدند فرمودند ضروری در [illegible]
نصب کردند در محضر عام خلق از دوست و دشمن و بالای منبر رفتند و بعد از حمد و صلوات

[illegible] ايها الناس ان هذا يوم قد اجتمعت فيه عيدان احدهما الغدير والآخر الجمعة فاذا
شرفه على شرف يوم اعظم من يوم الجمعة الثالثة الحضور عند امير المؤمنين عليه السلام وهذه صفات
قلما يتفق اجتماعها او تواصلها فاحمدوا الله واشكروه واعرفوا قدر هذه النعمة واغتنموا
هذه الكرامة وتقربوا الى الله تعالى بالعمل الصالح واعلموا ان العمل الصالح لا يصعد الى درجة
القبول الا بالاعتقاد الصحيح في معرفة فضل امير المؤمنين عليه السلام والاعتراف بعلو
مقامه وسمو رتبته واعلموا انه عليه السلام واخوه واولاده وزوجته عليهم السلام ابواب الله و
ابواب رحمته ومقاليد مغفرته وسحائب رضوانه ومفاتيح جنانه هم مفاتيح الغيب هم السر
اللاريب هم محال المشية هم السرة الارادة هم خصيصة اللاهوت وهم حجاب الملك والملكوت
ايها الناس نزلوهم في مراتبهم ولا ترفعوهم عن الحد الذي جعل الله لهم لا تغلوا في دينكم
ولا تقولوا على الله الا الحق هم ليسوا اربابا من دون الله ولا هم شركاء مع الله
ولا فوض اليهم امر الله بل هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول وهم بامره يعملون يعلم ما بين
ايديهم وما بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى
وهم من خشيته مشفقون ومن يقل منهم اني اله من دونه فذلك نجزيه جهنم كذلك نجزي
الظالمين ايها الناس انهم كلمة الله وانهم حملة امر الله وان رسول الله صلى الله عليه وآله
شرفه الله وعظمه بخصيصة ما هو اهله وعرج بجسمه الى السماء بل بثيابه ونعلم ان الخلق
يوم القيامة يحشرون بابدانهم واجسادهم الدنيوية الجسمية في الدنيا وهم الله سبحانه

العالم

العالم بالاشياء كلها قبل ايجادها ومع وجودها وبعد وجودها فلا تتفاوت له الاحوال
لا يوصف بالانتقال ولا يعتريه زوال ولا اضمحلال وهو الحي القيوم القادر المتعال ايها
الناس هذا هو الاعتقاد الصحيح فمن اعتقد بهذا الاعتقاد قبل منه وصح ويستحق ثواب الله
ويستوجب عطاء الله بزيارة امير المؤمنين عليه السلام في هذا اليوم ومن لم يعتقد بما
ذكرناه كله او بعضه فقد حبط عمله وما له في الآخرة من خلاق ايها الناس هذا اعتقادي
وديني وعليه انعقد ضميري وبه ادين الله في سري وعلانيتي وعلانيتي كتبي ومصنفاتي
من هذا النوع من الاعتقاد وجميع كلماتي ترجع الى ما ذكرنا وان كانت بعبارات مختلفة
وان علماء هذا البلد قد نازعوني وما نعوني ان كان نزاعهم وخلافهم في هذه العقائد
فاني ادين الله بها وابرء من كل من لم يعتقد بها وان كانوا ينسبون الي ما ليس في هذه العقائد
فاني ابرء الى الله منها وممن يدين بها واذا دعا هذا الاجماع فطلبت منهم الحكم لقطع النزاع وما
استصعب عليهم في امر الحكومة بل اخترت لهم علماء النجف الاشرف اذ هم مصلحو الحكم
في هذه المسائل لان الحكم في هذا المقام الذي تعرض صاحب المذهب الذين [illegible]
علماء العراق [illegible] اخترت لهم علماء [illegible] فانا عندكم من الان
الى غداة غد مع ما شاؤوا [illegible] الحكم ولا تختلفوا ولا تقولوا الكذب [illegible] فتقولوا
ان فلانا اراد نقض الاجماع لقطع النزاع [illegible] ان قطع النزاع لا يكون الا بالحكم
وانا بين [illegible] النزاع والجدال [illegible] والصلوة على رسول الله

الصادق

الصادق الامین والسلام علی عباد الله الصالحین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته اما بعد
خطبه از ضمیر منیر آمدند تا شرح حالی از ایشان فهمیده شود که سید نفرا
جانب کلی از دو بیان ایشان آمد که ایشان میخواهند با شما بنشینند و صحبت بکنند
مرحوم سید اعلی الله مقامه فرمایشات ایشان را اقرار نمودند و منقول از ایشان گفتند ما
میفهمیم هنوز سید به امری که از جانب شما برده و خبر باید برود ما تا سه زیاده کم خبر
مرحوم ملا حسن گوهر را فرستادند و فرمودند ما با شما بحث نمی‌شود میان سر کار و این که با
بنشینیم با وجود حکم بان قسم که مذکور شد اگر باز قبول نکردند و گفتند ما قابل نیستند حق
تا نیز اختیار کنند و آن اینست که آیا شما در امر من شبهه دارید که اعتقاد من صحیح است یا نه
یا یقین هستید بر ضلالتم اگر شبهه دارید باید من عقاید خود را بر شما ظاهر میکنم
تا از شبهه در آیید و بدانید مؤمن هستم و اگر میگویید یقین دارم بر ضلالت شما
بدل شما با ما شان یکی نیست میکنیم اما اولا اگر تکلیف شما ارز نقیض از ظواهر نیست
و باید بظاهر راه رفت مثل اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله با وجود علم بباطن خلق بظاهر
با ایشان راه میرفت و خداوند بر او نازل فرمود و لاتکن للخائنین خصیما و حضرت سجاد
در دعا فرمود اللهم ان قوما امنوا بالسنتهم لیحقنوا به دماءهم فادرکوا ما املوا پس اگر
شخصی اظهار اسلام کرد باید تصدیق او کرد و باطن خلق را باید بظاهر گرفت تا ظهور قائم
علیه السلام پس شما با من بشرع راه روید و شرع مقدس حکم بکند لا یضرکم من ضل اذا
اهتدیتم

اهتدیتم بهر کجا میکشید که ما میخواهیم بباطن با تو راه رویم پس کی امر باطن الابد برهانی

خدادادم

میخواهد پس باشد حکم قرار دهیم حاضر شوید به مباهله هر قسم که شما میخواهید در
خلوت چله در ملاء چله در حرم حضرت امیر علیه السلام در حرم حضرت سید
الشهداء علیه السلام در صحن در هر جا میل شماست مباهله میکنیم و یکی از ما
میرد و مغلوب شود میشوند و اگر با این شق راضی نمیشوید شق سیم را اختیار کنید
و آن اینست که اعتراضاتی که بر شیخ مرحوم دارید بنویسید بان قسم که عبارت
عبارات ایشان را بنویسید و نفهمید معنی که خود ایشان میفهمند بنویسید
من هم معانی الفاظ را آن طور که هست مینویسم امضا از من و امضا از ایشان
و آن وقت میبریم نزد علمایی که امروز اعلم علما اند و تصدیق هر یک را کردند همان
مصدق است و مطاع و بعد از اتمام سخن مرحوم ملا حسن رفت نزد ایشان
و همه اقسام را عرض نمود دو شق اول را قبول نکردند و قسم سیم را قبول کردند
ولی تا زنده بودند بان کار اقدام ننمودند چرا که میدانستند که مشت ایشان
باز میشود خلاصه این که بود از قرار آنچه گفتند کردند و در صدد صرف زدن
و اذیت نمودن مرحوم سید اعلی الله مقامه کوتاهی نکردند و انواع اذیتها کردند
تا اینکه ایشان از صدمه دنیا راحت شده با اجداد طاهرین خود پیوستند و
همچنین نسبت به مرحوم مبرور آقای والد این جانب هم قسم سلوک نمودند الفاظ مرحوم
یافتند

تا شدند و با ایشان نسبت میدادند تا علما را هم چنین از کتب ایشان را تصحیف کردند برای خود و
با ایشان نسبت میدادند تا عین عبارات را کج معنی کردند و اسباب عداوت و اختلاف فراهم
آوردند و باهم کجه نشستند و رفیق او شده ملتفت او و ایشان را تفریق کردند بجلاء وطن و اخراج
حتی آنکه کار بجائی رسید که باهم نمی‌نشستند و گفتند اختلاف ما و شیخیه در این است که اینها
شهادت بولایت را جزو اذان و اقامه میدانند و ما نمیدانیم و به سلاطین و حکام گفتند
ایشان ادعای سلطنت دارند حتی آنکه بجائی رسید که هر روز اخبار میکردند که ایشان خروج
میکنند محض اینکه قلب مبارک سلطان را مکدر نمایند بلکه سلطان در صدد دفع ایشان
برآید ولی خداوند قلب مبارک پادشاه اسلام خلد الله ملکه نگاه داشت که بتعلیم لطف او
دانستند که همه اینها دروغ است و محض حسد بخل میگویند تا اینکه رسید تا والی [illegible]
بر قتل ما نوشتند و نسخه‌ها دنیا نوشتند و مجلسها تمام کردند و باطراف عالم منتشر نمودند
و بلاد مختصر رساندند که بعضی الی الان نزد من موجود است که خداوند [illegible]
تا اینکه ایشان را شناختیم حتی اینکه نقل مجالس و نقل محافل و قصه هر کاغذ خود عبث [illegible]
قرار دادند با اینکه نزد بعضی را تغیر داده بودند و نزد بعضی کنار [illegible] که دین همان است که
مذهب اثنی عشری بوده لا غیر و هم چنین نسبت باین خادم شریعت که حضرت اعلای [illegible]
مشایخ مینامند و قابل اعتنا نیستم و با علما اسلام که در هر نقطه هستند عداوتها نمودند
و افتراها بستند و تکفیر و تفسیق نمودند حتی آنکه هر بلدی که ما در آن بودیم مردم را از معاشرت با ما

منع نمودند

منع نمودند و قبل از اطلاع بر حال ما و مقاله ما تکفیر ارباب الفقه کردند خلاصه [illegible] حکم
که هر چه بکنیم مصر است و عند الله احتساب اجری ما ان شاء الله احتساب اجری علی الله
و در روز مکافات که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر وسیله بنشینند در محضر اشهاد
تا بیست عرض شود و عرض میشود و هر کس سزای خود میرسد لهذا سکوت از حال خود و حال ایشان
و اختلافی که حاصل شده و صدق مقاله را عرض نمودم پس شیخیه در مذهب اختلاف است و نه
در دین ما میگوئیم اشهد ان لا اله الا الله ایشانهم میگویند ما میگوئیم اشهد ان محمدا رسول
الله صلی الله علیه و آله ایشان هم میگویند ما میگوئیم اشهد ان علیا و الائمة من ولده اولیاء
الله ایشانهم میگویند ما میگوئیم اوالی اولیائهم اعادی اعادیهم ایشان هم میگویند بلی در
طریقه بیان در مقام تفصیل تفاوتی باشد و در اصطلاح فرق پیدا شود و دخلی بدین ندارد
بمذهب [illegible] شیعه [illegible] بعضی [illegible] باشند که
این هم دخلی بدین ندارد و کذلک در فروع دینیه هم [illegible] بعضی
هم که اختلاف نیست [illegible] اختلاف است که علمای اکثر
دخلی بدین ندارد ولکن اصل حرف اینجاست که ما با ادله بسیار [illegible] خود علما
مقصدیم که شیخ مرحوم اعلی الله مقامه مرد بسیار عظیم الشان و جلیل القدر
رجالی است کما امام علیه السلام فرمودند انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی
حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و حضرت

زبودند اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله
پس ما چون شناختیم انها مرد جلیل عظیم کریم اکثر ایشان است و از مفتیان خود قرار دادیم
ولابد در زمان غیبت باید دستاویزی داشته باشند تا زمان شیعه مؤمن متقی با خلاص باشند که
عالم هم باشند تا دین او محفوظ باشد اما بعضی فاحشه کردند پس عداوت با او کردند
و او را تکفیر کردند و ما هم دانستیم که ایشان محض غرض و مرض خود شان بد میگویند اورا
و ما خود نیکی شود بلکه جمیع مجتهدین که دیدیم از صفات و اخلاق آل محمد علیهم السلام دور
ایشان دیدیم و مع ذلک ایشان را دیدیم عداوت می کنند پس از این جهت ما از ایشان
نفرت شد و کذلک در زمان مرحوم سید مرحوم آقا اعلی الله مقامهما امام جمعه علما دو
ورع و تقوی و حسن صلاح در ایشان ندیدیم و ما دیدیم هم این قسم که میل [illegible] ایشان
عداوت کردند حتی آنکه امر قتل ما ایشان را دیدند و ایشان نیز ادعای هم کردند
هم خاک بر کردند و شکر فرمودند بلکه باز حفظ الغیب علما را امر فرمودند و هر قدر ایشان
ملاحظه نمودند بلکه همان اشخاص که فتوی بقتل ایشان میدادند میدیدیم که حفظ
الغیب ایشان را هم میکنند بلکه اگر می‌شنیدند که از حاکم یا سلطان با ایشان صدمه و سیلی
میرسد اصلاح و مصالحه میفرمودند و بوجه احسن رفع میفرمودند که مبادا ذلتی بهما
برسد و چنانکه دیدیم امر چنین است دانستیم حق با ایشان است و چون دیدیم تنها
مغرضند ابطال با ایشان نکردیم این است حال ما و وجه اختلافات ما دیگر ما را نزاعی با علما

وعوام

دعوا کرده باشیم تا [illegible] که ما مسئله اصولی اختلاف کنیم با اصولیها یا در مسئله فرقی باشد مثلا
قول ما و اخباریها اینها محل اختلاف کلی نیست در بنا در دین و ملت با اینها هم مجتهدها با اختلاف
هیچ بوده و هست همچنانکه الآن خود ایشان فرقه هستند بعضی اصولی بعضی اخباری
عارف بعضی ادیب غیر اینها هم با هم راه میروند حتی با وجد وجود بعضی مسئله ای کنند
عداوت میکنند با اینکه همه اختلاف با هم دارند و اما اختلاف ایشان با ما از خودشان سؤال کنید
ببینید چه میفرمایند خود انصاف بدهند که [illegible] ما این شد که عرض کردم و اما
ایشان انچه من شنیده ام چنانچه [illegible] لفظ دیگر میفرمایند گاه میفرمایند [illegible]
[illegible] قابل نیستند گاه میفرمایند حضرت امیر [illegible] الارزاق میباشند بالاستقلال
میفرمایند ما [illegible] نعوذ بالله قائلند خلاصه هر وقتی هر چه مصلحت است افترا کنند
حتی اینکه بعضی عوام [illegible] که [illegible] ارادت ما [illegible] مسائل فقهیه میکنند چرا که مبادا اگر علما [illegible]
از ایشان قبول میکنند [illegible] هستند هر چه با ایشان بگویند قبول میکنند خلاصه انواع
[illegible] میکنند با ما دشمنی [illegible] محضرا عرض میکنیم که ما قال آل محمد علیهم السلام
ان آل محمد [illegible] قول آل محمد علیهم السلام فیما [illegible] اعلنوا [illegible] ابلغنا
دنیا [illegible] عنهم [illegible] از خودشان سؤال کنید هر کس [illegible]
هیچ [illegible] با اشیاخ ما دوست است ما هم دوست او هستیم و اگر دوست ایشان نیست
اما محض اینکه نشناخته و [illegible] ایشان هم [illegible] ما [illegible] نهایت [illegible] عالم

دیگران

بعد از آنکه ما را نشناخته‌اند اما اگر کسی فهمید که ایشان از علما شیعه هستند در حقیقت مع
ذلک با ایشان عداوت ما او را ناصبی نام میکنم شیخ یوسف بحرینی علیه الرحمة ذکر
کرده است از امام علیه السلام که فرموده لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت لانک لن تجد احدا
یقول انی ابغض محمدا وآل محمد ولکن الناصب من نصب لکم وهو یعلم انکم تتولونا وانکم
مجال تفصیل دادن نداریم و باشاعل ... و چون قدرها نوشتم محض اینکه بنا بر آنکه
بعضی اغلاط داده بودند و تاکید نموده بودند و اگر تفصیل میخواهید در کتاب
هدایة الطالبین از مرحوم والد اعلی الله مقامه و دلیل المتحیرین از مرحوم سید اعلی الله
شرح نوشته شده و در آنجا درست ظاهر میشود که کی نزاع در میان انداخته

حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی ولا

دمر الله ... [illegible] ... کتب الفقیر الاعلم اثا

قد حطها الله عن ... [illegible]

من سنة ... الاوف ...

کریم فی عسکر ...

السابع

وعشرین من شهر ذی قعدة الحرام سنة ... بعد الالف من الهجرة على هاجرها الالاف التحية ...

لمحرر ...

تمت

رسالة في جواب الملا عبد الخالق يزدي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فقد اتاني كتابكم
المكرم وخطابكم المعظم واطلعت على جميع ما فيه واحطت
بظاهره وباطنه فقد وقعت على الخبير ولا ينبئك مثل
خبير فيا ايها العالم ان كنت غافلا فتذكر وان كنت متذكرا
فتبصر ان الله سبحانه لما كان متعاليا عن ان تدركه الابصار
او تحويه خواطر الافكار او تمثله غوامض الظنون في الاسرار وكان
يكون ابدا حيث لا دهور ولا اعصار خلق الخلق حيث خلقهم
على حسب ما علمهم غنيا عن طاعتهم امنا من معصيتهم جودا
وكرما ليوصلهم الى اعلى درجات كراماته ويعرفهم ابانة
مقاماته فارسل اليهم لانحطاط رتبتهم عن ذلك ذاته من يقوم
مقامه في الاداء فكان كما ارسل الهي الصفات اوحدي الذات
رباني الافعال صمداني الافراد سبحاني الاحوال فقام
صلوات الله عليه وآله بين ظهرانيهم فبلغ ما حمل من صفات
التوحيد وسمات التفريد وترجم ما القي في روعه من اوامره
ونواهيه وبين ما ظهر له من اسرار الوجود ما فيه فاوضح
للناس الطريق الاقوم الى الله سبحانه والسبيل الاعظم اليه

تعالى شأنه لم يترك الأولى ولم يكتف بالأخذ الأشحى وكان كما
أراد الله سبحانه فصلوات الله عليه وآله صلوة لا غاية لها
ولا منتهى لأمدها وكذلك كل واحد من الأوصياء القائمون
وقد جاؤا بعد أن كان الناس في ضلالة وجهالة يعبدون
الأحجار ويسجدون الأشجار فأوضحوا التوحيد وبيّنوا الشرائع
وبعّدوا من آلهتهم وصرفوهم عنها حتى عبدوا الله وحده وحملوا الناس
على الحق بالسيوف وضرب الحتوف لم يوجبوا أنفسهم خشية
من غلبة الضلال ودولة الجهال فالقوا إلى الناس الشرايع و
الأحكام وأقاموا لهم السبل والأعلام فجرت الناس عليها
قرنا بعد قرن وزمنا بعد زمن حتى عرفوا شارعها وعلموا
مواردها وأتى إليهم بكتاب الله سبحانه وهو قرآنه الأكرم
وفرقانه الأعظم حبل الله في الأرضين وخليفة الله و
خليفة رسوله في العالمين فلما استأثر لقاء الله واختار جواره
خلف فينا ثلثا منها كتاب الثقل الأكبر وحبل الله الممدود
بينه وبين الناس وهو خاتم الكتب المنزلة من السماء الذي به بدأ الله
الكتب وبه ختم ومنها سنته وهي الثقل الأوسط وحبل الله
الممدود بينه وبين أمته وهي خاتمة السنن الموضوعة للعباد
بها فتح الله السنن وبها ختم ومنها عترته وهي الثقل الأصغر
وهم

وهم خاتم الأوصياء بهم فتح الله وبهم ختم فكما كان نبينا
صلى الله عليه وآله هو الفاتح الخاتم كذلك كان كتابه وسنته
وعترته بل وأمته فبهم فتح الله وبهم ختم فلأجل ذلك كانت
هذه الأمة مستمرة إلى يوم يقوم الحساب فلا نبي بعد نبينا
ولا وصي بعد ولينا ولا شريعة بعد شريعتنا ولا كتاب
بعد كتابنا ولا أمة بعد أمتنا بهذه الأمور فتح الله ملكه
وبها ختم ولما كان ولا تفاوت في خلق الرحمن ولا اختلاف
في سنة الملك الديان وكان في أمته فرق مختلفة وشعب
متشتتة وكان ولا بد من ظهور الضمائر وابتلاء السرائر
فيهم كما فتن الذين من قبلهم من الأمم ليتبين المحق من المبطل
والمحق من العاطل كما بين في كتابه فقال الم أحسب الناس
أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون ولقد فتنا الذين
من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين إلى غير
ذلك من الآي ففتنهم بذهاب النبي صلى الله عليه وآله كما فتن
بني إسرائيل بذهاب موسى عليه السلام فاتخذ القوم عجلا
إلها فاختاروه على هرون وكذلك القوم اختاروا العجل
على علي بن أبي طالب عليه السلام وتركوه ورفضوه [illegible]
وكتبوها بأيديهم فقالوا هذا من عند الله ليبقى لهم رياستهم [illegible]

وحققوا وكذلك في هذه الأمة قد حذفوا الأولون من كتاب ربهم
ولعمري قد بقي الزيادة إلى آخر الزمان حتى اتوا كتابا اسود يمحو
قرآنا وقالوا هذا من عند الله ليشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما
أي والله لم يجانف الحق أو نهاه صغراؤها أي والله قد جرى على الكتاب
الصامت ما جرى على الكتاب الناطق فأما الناطق فقد خذلوا
منه الفضائل وأقاموا في مقابله من يدعي انه مثله في الولاية دون السلطنة
حتى ان بعضهم فضلوه على الحق وكذلك الكتاب الصامت قد حذفوا
منه شطرا ولم يبقوا في مقابله شيئا إلى هذه الأزمان فقام هذا
الطاغي والقشر عبارات زعم انه أدخى خيالا انه مثل قرآن محمد
صلى الله عليه وآله وادعى انه كما ادعى محمد والنبيين من قبله فلم يجترئ
من الأمة أحد ان يدعي مثل هذا الادعاء العظيم بل زعم انه أعظم
من خاتم الكتب وزعم انه يقدر ان يضع في كل يوم خمسين ألف عبارة
مثل كتاب محمد صلى الله عليه وآله فيا لهذه شوهاء عزيزة
استعظمت على الأرض والسماء والله لقد افتضحتم عند اليهود
والنصارى وادحضتم حجتكم حيث كنتم تزعمون إلى الآن ان
كتابكم خاتم الكتب ولا يمكن ان يؤتى بمثله وجئتم الآن
مثله على دعوتكم وكنتم تزعمون انقطاع الوحي وتطبيق الأحكام
وادعيتم الآن نزول وحي جديد ها قد جعلتم الأشهر الحرم حسنة

على

على خلاف سمات ربكم وضرورة اسلامكم وجعلتم الصوم في الأيام
المحرم واخترعتم صلاة جديدة في يوم مولد هذا الطاغي
جعلتم لها نظاما بدعا وقلتم ينبغي ان يقرأ سورة فرقا كل يوم
وحرمتم السفر على البحر وقلتم اجماله على الإسلام وحرمتم الجهاد
وعلى حرمته في زمان الغيبة تواتر الأخبار واجماع الفرقة المحقة
في الأعصار وحكمتم بكفر المؤمنين وكذلك منات لخالق ليتق
أي والله وافتضحتم عند العامة حيث انكم لم تعتبروا كتابا في مقابل
كتاب الله الجامع على انه لا يؤتى بمثله ولا يشابهه في عبارات
التي يضحك الثكلى من سماعها فيا سبحان الله يزعم هذا الرجل ان
هذه المزخرفات حجة على العباد فإنما هي حجة على الجهال الذي
لا يعرفون الجوهر من الأعراض على العلماء الذين يعلمون الخرافات
ويقتدرون على أحسن منها وأفصح وأبلغ بالفطرة ولو فتح الانسان
باب التأويل لم يبق من أقوال الأوهام قابلا للتأويل ثم لم يقم للدين
عمود ولا يخضر للإسلام عود ولم يعرف الكفر من الإيمان و
الحق من الباطل وإنما التأويل بعد ثبوت حقيقة رجل في أقواله لقيام
الأدلة على الإرشاد فإن المؤمن قد يتدعى ايمانه فيا سبحان الله
بأي شيء اعتقدتم وبأي دليل تمسكتم ولأي شيء تركتم الشهادة من
زعمتم انهم العدول أعتقدتم فالآن في إيمان هؤلاء العدول كفرهم

بسماع قرائهم بتلك الطائفة انا اقبل اصل الحجة عني ثم فيا ايها الرجل
اني كتبت اليك هذا الكتاب اظهارا للحجة وابلاغا للحجة ولقد كتبت
في دفع توقفك المورث لآراء المسلمين وضلالتهم كتابا كبيرا
يقرب من اربعة الاف بيت عام اول حين اتاني كتابك الاول وما
ادري هل وصل اليك ام لا وقد سمعت لو نادت حسنا فان كنت
ممن سبقت له من الله الحسنى فتذكر والا فابق على توقفك حتى
ينقر اجنحة الطاووس ويصيح الديك ويهدر الحمام وينعق الغراب
فعند ذلك ترى عاقبتك وما ادري لاي شيء توقفت اكان
في طاعة نبيك ام طاعة وليك ام طاعة كتابك ام طاعة
سنتك ام في ضروريات اسلامك وهل يرتكب عاقل تأويل
نفس الحجة الاولية واصل الدلالة وكان في اوى ذلك السامري
الملاحسين البيروتي وهو يعض على الحوهر ويود انه كان
يبشر بالمنطبق ولم يكن يؤيد هذا العجل الذي البس له خوار
ثم لا يقبل توبته الا بحجة من اضلاله وهدايته ولا يقدر بعد
بذلك وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وكذلك نفعل
بمن اضل قوما ثم لا ادري بعد ذلك ما منزلتكم وما شأنكم
باي شيء تعرفون الحق من الباطل اذا اثبتوا واعلا عن ضرورة الاسلام
وادعاء الرسالة والنبوة والولاية بل الالوهية بل الرسل من اوجب
بحق

تابعا لرسل الله ثم فان زعمتم انه يدعي انه عبد بقية الله فليس بمدعي
الرسالة فهلا قلتم ان كلماته متناقضة واقواله متضادة بل
يكفيكم ان يدعي الرجل انه من امة محمد صلى الله عليه وآله وشيعة
علي عليه السلام ثم ينكر ضروريات الدين والمذهب وتزعمون
انه مؤمن باي عاقل البس هذا الدعوى موجبا للارتداد وبلا
دليل على كذبه عوضه ويقبل هل جاء ثم يخدعه بالشبهات واتيتم
اضاليله ثم جعلتموه نبيا ونجيبا انجيض الادعاء بقص
الاوثان نبيا وباول جميع اضاليله باي علم اعرفتم باي معجز
عثرتم ابشهادة من كفره او لان الكلام ابتنم المعاجز وانكم
المسلمين غرا سلامهم وباي علم انه دل على حقيته وكل احد يقدر
على سرقة كلام العلماء وتلفيق بعضه ببعض الا ترون ان كلمه
منه كله مزخرفات وترهات يضحك منها الثكلى كما اشير
المذكورة في تفسير سورة البقرة فقد والله يضحك منها
المستغرق في البكاء حيث لا وزن لها ولا سجع ولا معنى
وتلك الخرافات التي زعمها الفرقان فلو تتبعتها ما ارى
من القران والاخبار لم تسو منها الا خرافات واضحوكات فادري
كيف يكون هذه الخرافات معجزا وقد صنع احسن منها
افصح طلاب البلاد كما هو المعروف واعجب من ادعاء الرجل

زعم من زعم انه لا يمكن ان يؤتى بمثله ولقد احتج
على الجنيد الملا كاذب بكتاب الشيخ محمد الكوفي الرحيث
الف فيه خطبة فصيحة واتى بوريقات على سبيل القران
وصنع دعوات فصيحات بليغات فتحير وتوحل وضاق
بالخناق وسكت كالعناق فلو والله لم يكن هتك حرمة
القران لقرأت عن ظهر القلب حتى ما يسمع السامعون
من غير رؤيته افصح وابلغ من كتابه وخطبه ودعواته واصح
واي نسبة بينهما وقد يعلم الجهول وجه الحيلة ودونه خرطها
من خلق الله فاذا استحى الجهول ولم يسمع الادب الا كتاب دبر وجبر
الوجه فاضاق المجال على الضلال وقامت الفتنة و
تاهت الجهلة وزعموا انه ككتاب الله وافضل نعوذ بالله
من بوار العقل وقبح الزلل وبه نستعين ثم ما التبس عليكم
من علمه وصوره ابعد الارتداد البدعة و يبقى للانسان عمل اما
تدرون ان فرق الضلال كلهم يسكتون ويفحمون ويعلون
طولا عنادهم واي نفع في هذه الاعمال الشاقة اذا لم توافق
السنة ولم يصدق النية عن تعب الدنيا والاخرة حتى كان
ميزان الحق والباطل النقالات والمنامات والاستخارات
فمنهم من صدقه لمنامه ومنهم من صدقه بتفاؤله ومنهم من
صدقه

نصدقه بذهاب الكلام وضيق المقام ومنهم من اغتر
بدعوته هيهات هيهات حتى كان هذه الامور مبين
الغث والسمين وكراب الماء المعين لم يعلم ...
الماضين وحقيقة السالفين لم يعتبروا ...
وعلمهم وحلمهم وهديهم وسنتهم وسيرتهم وفيما ذكرت تذكرة
لمن تذكر وعبرة لمن اعتبر ثم بعد ذلك من احسن فلنفسه
ومن اساء فعليها وما ربك بظلام للعبيد ولقد ابلغنا ما
علينا وبقي ما عليكم فانظروا كيف تعملون واما ما كتبت انك
لست بمصدق له وانما انت متوقف فتوقفك في ضروريات
الاسلام وثبات في خيبة الرسول والولي والكتاب والسنة ولا ينفعك
ذلك فتدبر في نفسك لنفسك وما على الا البلاغ واما ما كتبت
من امر تلك الاملاك فلم اقصد الى الان لاشتغالي بهذه الامور ولا
اقصد بعده الا ان شاء الله وما انا
مشغول به اعظم من هذه الامور
والامر والسلام
ختام
تم

فصل

في ذكر بعض الخرافات المزخرفات التي قالها الباب ليسطرها في ابتداء صحيفة الجنة قال خذله الله ولعنه الحمد لله الذي لا اله الا هو العلي

يا ايها الحبيب اكتب خرابة مولاك المحبوب حجة الله الاكبر

محمد بن حسن صاحب الزمان صلوات الله عليه لشيعتك ان

هذه الصحيفة العظيمة في سبيل الزيارة لاهل العصمة سلام الله

عليهم قد خرجت من عندنا لتعلم الموحدين سبيل المعرفة في حق مولاهم

الحق بالله الحق لو اجتمعوا اهل الارض والسموات على ان يأتوا

حرفا بمثل بعض من احرف هذه الصحيفة الكريمة لن يستطيعوا

ولن يقدرون ولو كان بعضهم على سبعة الاف عشيتهم على

الحق الخالص وان هو الله مولى العالمين قد كان على كل

شيء شهيدا وان تلك الصحيفة الجليلة قد كانت حجة الله

الاكبر من عند عبدنا هذا الفتى العربي الفصيح الذي لا يعلمه

احد في المقام الا الله ونحن ال الله الاطهار وكفى بحجة الله

ربنا على الحق بالحق شهيدا وما من نفس يقرء حرفا من تلك

الصحيفة الاكبر ويؤله على غير قصد منشانه فبالله الحق

لا يثبته على الصراط يوم الفصل حتى اقر بالتقصير الاعظم

هنالك اني انزلته بكل المرتفع بالعلم الخالص ان الله ربكم الرحمن

قوله

قد كان عادلا في حكم وهو الله قد كان على كل شيء قديرا وبكل شيء

محيطا وعن العالمين غنيا ولو فصلنا باذن الله على اربعة عشر

ابواب لقد كتب الله بايديه في كل باب في يوم الاثنا باسم نفسه

بسم الله الرحمن الرحيم ولذلك قد فرض الله طاعته على الكل في انفسهم

وما من نفس قد تخطر بباله بالحق الخالص من احرف هذه الصحيفة

القدسية حرفا الا وقد كتب الله له ورود الجنة والامن من الفزع

في يوم الفزع وان عبد الله قد كان في تلك الصحيفة العظيمة على

الحق بالحق مقضيا يا ملأ الانوار خذوا خطكم بالاستحباب بماء

الصفراء من الذهب الحمراء وكذا المداد الحمراء على لوح البيضاء من هذه

الصحيفة سر الاسرار وايات الطور على هذا الجبل السيناء

المستقرة على نقطة وكفى من وصف هذا الباب الاعظم المنتهى

منتهى مبلغ الثناء والبهاء وهو الله قد كان بما تعملون خبيرا

وفي خرافاته وخزعبلاته الركيكة المكفرة قوله في سورة الذريه مانصه

انا نحن نعطي ملكا باذن الله على من نشاء من عبادنا

وان الله قد كان واسعا عليما ان اية الملك من عند الله

ذلك الكتاب هذا في كتاب الله سكينة التابوت مما ترك

ال الله عليهم السلام عليه الملائكة لاذكرنا الاكبر هذا وهو الله

كان على كل شيء قديرا شهيدا وقد فرضنا فيها ايضا انا قد فصلنا

على الأبواب بكلنا وانك صراط علي في كتاب الله قد كنت حول
النار مسطورا وانا اشهدناك خلق الأشياء اجمعهم وان
قد كنت بعين الله ناظرا ومنظورا وقد نعت السر فيها ايضا
وانا قد جعلنا لكل وجهة وقد قدرنا للسابقين وجهتك
اينما تكونوا يأت بكم الله على ذلك الباب جميعا وقد فيها ايضا
ان في بدع السموات والأرض والجبال والبحار والفلك المسخر
على الماء آيات لذكر الله البديع وكان الله عزيزا قديما
وقد قصد السر في سورة سنا ابي عمرو سورة الحزن قل يا اهل الأرض
لو اجتمعتم على ان تعملوا في مثل حرف من علي لن تستطيعوا بمثله
وان الله كان على كل شيء شهيدا وقد ايضا في سورة سنا عن زعمه
سورة الوضوء يا اهل الأرض والله الحق ان هذا الكتاب قد
ملأ الأرض والسموات بالكلمة الأكبر الحجة القائم المنتظر
بالحق الأكبر وان الله قد كان على كل شيء شهيدا هذا كتاب
من عند الله قد احكمت حجته لمن في المشرق والمغرب الا تقولوا على الله
الا الحق فو ربكم الرحمن ان حجتي هذا قد كان على كل شيء شهيدا
وذكر فيه اوحى الله اليك اقامة الامر في الكلمة الاكبر ولوع
الناس الى الحق الخالص فان الله قد كان عليك شهيدا وانا
نحن قد اوحينا الى داود وسليمان على حرفين من تلك الكلمة ملك

محرمين قد كانا على الملك امينا فان ذا النون وادريس و
اسمعيل وذا الكفل قد ادخلناهم في الظلمات حتى شهدوا في
نقطة الباب لله الحق ان لا اله الا انت سبحانك انا كنا
على الكلمة الأكبر حول الماء دفاقا
وذكر في سورة الذكر عن زعمه خرافات عظيمة وجب رأت كبرة فيها
يا اهل العرش والله الحق قد جاءكم الذكر بالأمر البديع من عند
الله ربكم الذي لا اله الا هو العلي وكان الله كان عزيزا حكيما
وان كل امة نقطة حول الباب واحدة قد اوحى الله اليهم ألا
تعبدوا الا الله الحق في سبيل هذا الباب لأنه هو الغني واني
انا العلي قد كنت بالحق قديما وفيها ايضا ان يومكم هذا
قد طوى لنا في ايدي الباب كما بدعناكم على الحق بديعا
نعيدكم باذن الله على الأمر بديعا ولقد كتبنا في الألواح ملك
الأرض للذكر الأكبر وان امر الله قد كان في ام الكتاب مقضيا
وقد فيه يا عباد الله اسمعوا نداء الحجة من حول الباب انه لله
ربي قد اوحي الي وفي انا قد انزلنا هذا الكتاب مع عبده
على العالمين على الحق بالحق بشيرا ونذيرا وقد نعت السر
فيها في سورة سنا الجنتين عن زعمه والله الحق ان الذكر الذكر
ليجمعكم على الصراط الحكيم ومن اعرض عن الباطل واتبع الذكر

بالحق لقد فاز فوزا كبيرا وقال فيها يا اهل السماء لقد
ناداكم الله من شجرة البيضاء اني انا الله لا اله الا هو من نزل
الذكر بالحق الاكبر فقد نادى على العرش ومن اعرض عن
كتابه وذكره فقد ضل عن الصراط وادخل النار
وقال لعبده فيها ايضا ان المشركين يريدون ان يطفئوا نور الله في
ذكره وان الله قد اراد بذكره ان يتم نوره وقال فيها وانا قد
رفعنا لك فوق الطور لناخذ عن من في السموات والارض عهد الله
الاكبر ولئلا يدخل الناس باب المدينة الا سجدا لله وانا قد
اشهدناك بالميثاق في الحق العلي على الحق غليظا فبنقضهم
عهد الله وكفرهم بالذكر لنطبع على افئدتهم بالنار
وقال في هذه السورة الباطلة (?) وانا نحن قد اوحينا اليك كما اوحينا
الى محمد صلى الله عليه وآله ومن قبله الرسل بالبينات لئلا يكون
للناس على الله حجة بعد الابواب وكان الله عليا بالحق في الطور
الى الله حكيما عليا وانا نحن نشهد عليك بما قد انزل الله من
الايات اليك والملائكة شهداء عند ربك وكفى بالله شهيدا
وقال فيها يا اهل الارض لا تغلوا في كلمة الذكر ولا تقولوا على
الذكر الا الحق وما انزل الذكر اياته الا بالحق وكان الله على كل شيء
شهيدا وقرئت سورة سماها سورة الدولة (?) وقال فيها يا اهل
الارض

الارض كونوا قوامين على الدين القسط شهداء الله بالذكر ولا يجرمن
انفسكم من فضل الكتاب فان الله قد انزل عليكم كلما في الصحف الاكبر
واسئلوا الذكر عن علمه لتكونوا بفضل الله الحق على الذكر عليما
وقال فيها العذاب (?) يا اهل الارض لقد جاءكم الذكر من عند الله
على فترة من الرسل ليزكيكم ويطهركم من الارجاس لا تامر الله
الحق فابتغوا الفضل من عنده فانا قد جعلناه بالحق على اهل الارض
شهيدا وحكيما وقال يا اهل الفرقان لستم على شيء الا بعد الذكر
وهذا الكتاب الى اخر المزخرفات وقد ذكر في سورة اخرى سماها
وفي سورة سماها السورة المشهورة (?) اتقوا الله ولا تقولوا في
ذكر الله الاكبر شيئا من دون الله فانا نحن قد اخذنا ميثاقكم
عن كل شيء واقتربتم بذكره وما نرسل المرسلين الا بذلك العهد
القديم وما نحكم بالحق شيئا الا بعد عهده في ذلك الباب
الاعظم فسوف يكشف الله الغطاء عن ابصاركم في الوقت
المعلوم هنالك انتم المنظرون الى ذكر الله العلي الكبير
وذكره لعله الراد (?) جرح في بعض سوره من زعمائه النسبة للحق المسلوك
الى بدل عنه استياعه تجبرا وقهرا وبعظم امره في نظر العوام ويوهم لهم انه يعلم
ويخفي عن ذلك المقترب انه ذكره في تفسيره من سورة البقرة في قوله تعالى
وان القرآن الذي انزل اقل لا اله الا انه وفي قوله تعالى ان الله يعلم المشرك وما

يعفون فانه رقة في تلك الكلمات الحسن محمد السعيد زهو نصيب على المسلمين وفي
ما فيها ابيات او عبارات مع انها في الرقة تضحك الثكلى ليس بنظم ولا نثر
ولا سجع ولا مقفى ولا موزون ولا تترابط بعضها ببعض بل بعضها كلمات
في لغة العرب وحروف هجائها في حروف لغة العرب فينظر ناظرها
ويقضي العجب منها وفي تلك التعبير تعبيرات ركيكة واوليات وكلمات
سخيفة وحروف الدلالة بالاضافة والذي يجوز ولم يرد في قرآن وما فيه غلط
سقطه في انار و[illegible] وفي ذلك كله نقض ما كتب في جواب سؤال سنية فيقف
المعترض له فاجاب هل آيات لا يرتبط كلماتها الا الحروف المقطعة
فانها ما تجري على الالسن ولا يوجد فيها ارتباط ولا ما يجري في العلم وانما نزل
وكلا عجبا منه اذا ذكر الالفاظ العربية والاصطلاحات العلمية ليلتبس على
العوام امره ويخفى عليهم سره وليس الا ليغتر على عقول ذوي الآراء
بشغف على محبته فان التحقيق به فانك عاد وان التقليد به نقمة
الجوع [illegible] فيه منه فاذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون ثم الله يفعل
ما يشاء ويحكم ما يريد ويهلك في طلك غي بغية وكبر في حرض

حرر بغية اللهم اغفر له ولهم وجرمهم وخطاياهم
وما ظلمهم وسلم [illegible]
الهدى وحقيقة الغراء
والخير

موعظه روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۱

بسم الله الرحمن الرحیم

مسأله

ملتفت شدم و بخیالم رسید که قدری از عقاید خود و مذهبمان را
عرض کنم دیگر این چند ثمر است یکی ثمرش اینست که جماعتی از مؤمنین ملتفت
انسان میشوند و میشنوند عقاید شخص را و در دنیا در زندگی و بعد از مردن
شهادت میدهند در آخرت شهادت میدهند برای او و این نعمتی است که
میدانند جماعتی اعتقاد انسان را که آن وقتی که میمیرد به اعتقاد حقه مرده است
بسیار خوب است و یک ثمر دیگرش هم تذکر است همینطور که خداوند فرض
فرموده که همه روزه در چند وقت اذان بگوئی و شهادت بدهی به توحید
و نبوت و امامت و این نیست مگر محض متذکر شدن خود انسان و سایرین
و همچنین اگر انسان عقایدش را گاه گاه بیان بکند و متذکر بشود بسیار
خوب است و یک ثمر دیگرش این است که آل محمد در سلسله عجم از بچهها بزرگ
میشوند این بچهها بلوغ میرسند و باید عقایدشان را ملتفت بشوند

عرض

عرض میکنم که متذکر بشوند این هم نعمتی است بجهت اینکه زمان یک زمانی شده است
که پدرها اصلش در خیال نیستند که عقاید بچههاشان را یاد بدهند بچه
بزرگ میشود خود رو در نفهمی پدر میمیرد و این بزرگ میشود
یک بچه فاسد الاعتقادی یا یک شخص بی‌اعتقادی همین طور بار میآید
و لکن اگر متذکر بشوند و عقاید خود را بدانند این هم نعمتی است و یک ثمر
دیگر و حکمت دیگر اینکه بسا بعضی شبهه بشنوند در اعتقادات ما یا آنکه کج
بشنوند و کج خیال کنند و خیالشان فاسد شود در باره ما اهلشان متذکر بشوند
اعتقاد ما چه چیز است فایده اش بسیار است بهر حال اگر چه از ابتدای
کلام مان خارج بشویم اما از ابتدای مقصودمان خارج نمیشویم و مقصود ما
بیان حق و فضایل آل محمد است صلوات الله علیهم اینهم جزو همانها است و لکن
ابتداء عرض میکنم چونکه گاه گاهی شنیده ام بعضی مردمان که خیال
از این حرفها میکنند در باب عقاید که همینکه کسی اعتقادش را بیان کرده
گفته اند که این در دلش چنین نیست و اینطور بزبانش جاری میکند و رواه
این چیز است که در دل است و عرض میکنم که حکم اسلام غیر از این است
شریعت اینست که هر کس هر اعتقادی را که بزبانش جاری کرد همان است

باو راه میروند و دیگر بنا نیست تو بدل کسی را نگاه بکنند خدا هست خود
پیغمبر صاحب اند و شهادت میدادند و پیغمبر با اینکه علم بضمایر خلق داشت
حکم باسلام میکرد بعد از آنکه من بزبانم شهادت دادم تو چرا آنکه بگوئی
در دلت غیر از اینست شرعا این نداری اینکه حکم شرعی اینست ولکن
از باب اینکه بدانی که انشاء الله آنچه بزبان میگویم در دلهم همان است
وآنچه در دل است همان است که بزبان است و چیز دیگر نیست عرض
میکنم که خداوند عالم را شاهد میگیرم بر آنچه عرض میکنم خدای عالم
و مطلع شاهد ما است و جمیع پیغمبران و انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین را گواه میگیرم و پیغمبر خاتم ص را شاهد میگیرم بر آنچه عرض
میکنم و جمیع ملائکه مقربین و جمیع مومنین ممتحنین را گواه خود
میگیرم و شما هم که حاضرید و ناظرید شاهد باشید که آنچه عرض
میکنم بزبان عین همان است که در دل است و آنچه در دل است همان است
که بزبان است بنا نیست که اعتقاد چیز دیگر باشد در باطن و بزبان
از تقیه مثلا یا از احتیاط یا محض اینکه دل جمعی را بیابم و با اصطلاح
مریدی تا جی بکنم کج میگویم چنین نیست الحمد لله نه مرید میخواهم نه مرید

تاجی میخواهم بکنم نه طالب جمعیتم هستم هیچ اینها نیست الحمد لله بلکه همان
اعتقاد مرا عرض میکنم و آنچه عرض میکنم همین اعتقاد مشایخ من است
مجملا اینکه من هم اعتقادی غیر از اعتقادهای ایشان برای خود ندارم آن اعتقادات
که ایشان داشتند ما حق دانستیم و عقب ایشان رفتیم و از این جهت نسبتمان را
با ایشان دادند اگر چه قابل نیستیم پس این همان اعتقاد شیخ مرحوم است
که عرض میکنم و همان اعتقاد سید مرحوم است و همان اعتقاد آقای مرحوم حضرت
علی جمیع این سلسله همه اعتقادشان همین است حالا بکفری بفهمد
لفظ را بیابی بگوید یا الا بگوید شاید ولی آنچه بنای ما است صحیحه است
و اسلامی که ایشان داشتند ولی هرگز هم این چوبه اسلامی که انکر دیام اما
اسلامی که خواستیم نزدیک گوش بدهی مجملا اینکه اعتقاد است مثلا
اشهد ان لا اله الا الله است و فتنه که چرت میزنی و فتنه که بیدار میشوی
که داد دکوینند میگوید اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا
باقی را خواب ببرد و صدای بیرون میگوید ملائکه گفت اشهد ان لا اله
نعوذ بالله ولکن وقتی که بیدار باشی و هوشیار باشی
پس همینکه چرت میزنی دماغ عالم گشت را بکباد ببینا

وبفهماد که بیدار شوی انشاء الله فردا می خوانیم بلکه خواهش از شما دارم
که عرضهای امروز مرا که می نویسند نو خشیمان از روی نوشته انها
هم هر کدام که می خواهند بروند یک طرفی بنویسند همراه داشته باشند
محبت اینکه از برای ما شهادت بدهند در یک جائی پس شهادت میدهم
که خداوند عالم جل شانه یک است در ذاتش که از برای او در ذاتش
شریکی نیست ونظیری در ذات از برای او نیست و واحد است در
صفاتش که احدی از احاد در صفات با خداوند شریک نیست که
صفات کمالیه مخصوص بخود او است که احدی از خلقش دارای این
کمالات نیست ابدا مگر انچه او عطا کند واو بدهد پس او است قادر و جمیع
خلق عاجزند او است عالم و جمیع خلق سفها جاهلند او است صاحب حکمت
و همه خلق سفها هستند وقس علی هذا چه از صفات ذات و چه از
صفات افعال در جمیع اینها او یکانه بی همتا است واحدی از احاد
شریک او در صفتش نیست و هم چنین او واحد است و یکانه است
در فعلش که احدی از احاد شریک او در فعلش نیست خالق او است
وحده لاشریک له واز برای او در خلق کردن شریکی و وزیری و وکیلی

نیست جماعتی که بما نسبت می دهند که حضرت امیر علیه السلام را خالق میدانند
ورازق میدانند دروغ می گویند نفهمیده اند نه اینست که حضرت امیر را
کسی خدا میداند کسیکه حضرت امیر را خدای خالق بداند یا رازق بداند
بر او لعنت جمیع لاعنین باد یا اینکه حضرت امیر را وکیل خدا بدانیم یا وزیر
خدا بدانیم یا شریک خدا بدانیم حاشا وکلا از این قول واز این مذهب
ما بری هستیم ولکن مطلب ما همان فرمایش خود ائمه هدی است
صلوات الله علیهم و همان بیانی است که امام زمان عجل الله فرجه فرموده
که خدا نه این است که تفویض با ئمه هدی کرده که امر را با ایشان واگذارده
ولی انچه را که خود خدا خواسته باشد از دست ایشان جاری میکند
میگوئیم که علی بن ابی طالب دست خدا است هرچه میخواهد از این دست
جاری بکند جاری میکند نه اینکه بگوئیم حضرت امیر علیه السلام خودش
خالق است نعوذ بالله یا انکه شریک خدا است یا انکه خدا کاری را
باو واگذاشته و دست کشیده است این از مذهب ما و ملت ما نیست
مثل این حکایت مثل اینست که خدا با افتاب کرم میکند با ماه تربیت
می کند نه این است که افتاب و ماه شریک و وکیل و وزیر خدا شده اند

بلکه خدائی علی واحد است و بنابر این سبب فعل او جاری ساخته هم چنین
حضرت امیر را خدا سبب امور قرار داده چنانکه فرموده مائیم سبب خلق
خلق و این مطلب غیر از اینست که کسی حضرت امیر را شریک خداوند بداند
نعوذ بالله و کسیکه چنین چیزی بما نسبت داده ندانسته مطلب مارا
یا عمدا کرده خواسته متهم بکند والا همان فرمایشی که خود ایشان
فرموده اند که عرض کردم عین فرمایش امام است که تفویض نیست
باینطور که خدا تفویض فرموده باشد بائمه هدی صلوات الله علیهم
ولکن خداوند جاری میفرماید از دست ایشان و ایشانند دست
خدا و این چیزیست که همه شیعه میگویند نهایت بعضی میفهمند که چه
میگویند بعضی نمیفهمند که چه میگویند پس ایشان واسطه کانند
در واقع میان خدا و خلق ایشانا اولیاء نعم خلقند که خداوند بواسطه
ایشان نعمت میدهد و برکت وجود ایشان رزق میدهد نه اینکه خود
ایشان منعم باشند و خود ایشان صاحب کار باشند باینمعنی که خدا
باشند حاشا و کلا نزّلونا عن الربوبیة و قولوا فی فضلنا ما شئتم
ولکن لن تبلغوا فرمودند ما را از خدائی فرود آرید دیگر هر چه در فضیلت ما

ولکن

ولکن نمیخواهد بگویند در میرسید تمام جهت هر حال که عرضم این است که ایشان
شریک در فعل خدا نیستند ابدا و کل فعل مخصوص است بخدا و خدا است
قادر بر هر چیزی و خالق هر چیزی دیگر حالا این خبر بیانی که اختلاف است
در میان شیعه که بعضی اختلاف کرده اند که آیا خداوند عالم خالق افعال مردم
هم هست یا نیست آیا خدا خالق شر هم هست یا نیست این جزء مسئله ما
ندارد که گفتگو در اینجا بکنیم نوع مسئله اینست آنکه مسلم است خدا خالق
کل شیء است و مذهب ما اینست که هر چیزیکه اسم خلق بر او صدق
میکند خواه ذات باشد یعنی ذات مردم یا فعل مردم یا صفت مردم هر چه
میخواهد باشد همه خلق خدا است حاشا نیست چیزیکه از تحت
فعل خدا بیرون باشد دیگر سایرین خود دانند هر کسی هر مذهبی که
دارد برای خودش است و هم چنین خداوند عالم را ما ایشان را توحید
میکنیم و واحد میدانیم در عبادت که اوست معبود وحده لا شریک له
و هیچ کس از خلق خدا سوای او معبود نیست شهادت میدهم که جمیع
معبودهای عالم که خلق عبادت کرده اند از عرش تا فرش همه
باطلند و مضمحل سوای وجه کریم پروردگار چنانکه خود امام

باین طور داده است که پیغمبر ما بکلّ معبود مما دون عرشه الی قرار
ارضه السابعة السفلی باطل مضمحلّ ما خلا وجهه الکریم یعنی جمیع ماسوای
او همه باطلند و مضمحل و هر کس که سوای او را عبادت بکند و معبود را
غیر او بداند مشرک شده است یعنی جمیع ماسوای او همه باطلند و مضمحل
در عبادت کسیکه در عبادت شریک برای خدا گرفته توحید او ن
است مثل کسیکه در ذات شریک گرفته است فرق نمیکند پس همان طور
که فریضه میدانیم ما اقرار کردن بیگانگی ذات را فریضه میدانیم اقرار
کردن باینکه او معبود است وحده لا شریک له پس خلاصه سخن اینکه
شهادت میدهیم بیگانگی پروردگار در ذات او و در صفات او
و در افعال او و در عبادت او و این اول اصل دین ما است که باید انسان
اقرار بکند بصانع و یگانگی او باین طور که عرض کردیم و از اصل دین
میدانیم اینکه خدا کامل در صفات است و جمیع صفات حمیده از برای خدا
کماله‌ا است عدل را نبایست که عدل را اصل دین خود ندانیم نعوذ بالله
چنانکه بعضی چنین گمان کردند و چنین پنداشتند و هی میگویند
و اینجا که این جماعت عدل را از اصول دین خود نمیدانستند چه طور چنین

و معبود او است وحده لا شریک له و همه باطلند و مضمحل

میشود اگر کسی عدل را از اصول دین خود نداند داخل سنیها می شود
شده ایم ما جبری شده ایم نعوذ بالله بلکه خدا را عادل میدانیم و عدل را
از اصول دین میشمریم ملاحظه بکن کتب مشایخ ما را این کتاب شیخ مرحوم
مسمی بحیوة النفس در اصول عقاید نوشته اند ببین بعد از آنکه توحید را
می نویسند عدل را نوشته اند یا ننوشته اند و شهادت بعدل را [illegible]
گرفته اند اقرار بعدل خدا را فریضه گرفته اند این کتاب اصول عقاید سید
مرحوم است چاپ کرده اند همه جا منتشر است چیزی نیست که پنهان
باشد ببین عدل را در عقاید خود نوشته اند یا ننوشته اند و عدل را از
اصول نوشته اند یا ننوشته اند این کتاب ارشاد العوام است فارسی
از مرحوم اعلی الله مقامه در اصول عقاید ملاحظه بکن ببین عدل
نوشته شده است از اصول دین یا ننوشته شده است این فطرة السلیمه
است عربی در اصول عقاید ملاحظه بکن ببین عدل در آن نوشته شده است
یا ننوشته شده است از کتابهای قابل این بنده خاکسار نگاه بکن این
وسیلة النجاة است در عقاید فارسی ببین عدل نوشته شده است یا
نوشته شده است این جلد اول ینابیع الحکمة است عربی ملاحظه کن ببین عقاید

عدل نوشته شده است یا نوشته نشده است نمیشود هم چنین خبر را
بما افترا ببندند چه طور میشود کسی ادعای تشیع بکند و عدل را از اصول
دین نداند نهایت حرفیکه ما زده ایم این است که ما گفته ایم همانطوریکه عدل
از اصول دین است و واجب است از برای ما که اقرار بکنیم بعدل خداوند
همین طور واجب است از برای ما که اقرار بکنیم بحکمت خدا و واجب است اقرار
بهمه صفات خدا فرق نمیکند این مسئله که تو بگوئی که خدا عادل است یا خالق
یا رازق است همان طوریکه کسیکه اقرار بعدل نکند از دین بیرون میرود
یعنی از تشیع هم بیرون میرود کمالات دیگر هم همچنین است بلکه بالاتر
اگر کسی خدا را عادل نداند جزو جبریها میشود و بقول غالب همچنین است که
جبریها را مسلمان میدانند اما او را کافر نمیدانند اما اگر کسی خدا را خالق نداند
کافر میدانند بعد این شکی نیست اگر کسی بگوید خدا رازق نیست نعوذ بالله
کافر است حالا چه طور میشود این چیزیکه اگر کسی اقرار نکند کافر نمیشود برتر
از اصل میشمری و سایر صفات را نمیگوئی پس از این جهة گفتیم که همه صفات
خدا را باید شمرد از اصول دین نه اینکه گفتیم عدل از اصول دین نیست
نهایت اینها نمیدانند اصلش چه طور شده است بعد از آنکه اصول دین منتشر شد

مردم هم چنین میدانند که این و عدل از پیغمبر وارد نشده است که فرموده است
که از اصول دین شما است شما پنج اصل در دین دارید اینها فروع دین شما است
مثلا از صفات سلبی خدا است از صفات ثبوتی است خیال شان این است بعد
العلما از پیغمبر رسیده است نیست در احکام پیغمبر این است انواع فرموده اند
اقرار بکن بخدا اقرار بکن بصفات خدا اقرار بکن بکمالات خدا لکن گاهی علما
شمردند گاهی قدرت شمردند گاهی حکمت شمردند فرمودند اقرار
کنید باینها ولکن شیعه بعد از آنکه دیدند جمعی از سنیها جبری شده اند
و جبر از سنت پیغمبر نیست خواستند که بچههای اینها متذکر باشند یادشان
نرود از همان جهة مذهب ایشان نشنیدند عدل خدا عدل را خواستند که
خاطر نشان ایشان بکنند و چونکه مسئله عظیمی بود از اصول دین شان
شمردند که این یادشان بماند دیگر این حرفهائی که هست در میان که اصول
دین است که بعقل تنها و تقلید نباشد اینها خیالاتی است که
کرده اند دخل باصل مسئله ندارد و لیکن ما عرض میکنیم بسیار خوب است
ما حرفی نداریم از اصول دین ما عدل هست و لکن خدا الهم هست رازق هم
هست عالم هم هست حکیم هم هست بر من واجب است اقرار بکل صفات خدا

نکنیم بر من واجب است صفات خدا را بدانم و سلب کنم از خداوند عالم
آیا میشود خدا را جسم بدانی یا نه آیا این از اصول دین ما نیست که نفی کنیم
جسمیت را از خدا که خدا جسم نیست مسلم است که این از اصول دین
ما است و مجسمه از دین خارج شدند بلکه در کتابهای فقهی خود
نوشته اند فقها که مجسمه نجس شدند حالا که اینطور شد پس این را
هم باید تعداد کرد چرا آن را ذکر نمیکنید اگر بنا شد تعداد کنیم پس
صفات کمالیه خدا ببین چه قدر است افعال الهیه و کلیات الهیه نود و
نه تا است حالا پس من بگویم اصول دینم مثلا نود و نه تا است این توحید است
اینکه درست نمی آید اما همینکه من گفتم که خدا خدا است وحده
لا شریک له و صاحب جمیع کمالات است عدل هم در آن افتاده است
نهایت آن وقت که تفصیل میخواهم بدهم تفصیل عدل را هم بیان می کنم
که عدل هم از اصول دین تو است معنیش اینست علم هم از اصول دین
تو است معنیش این است پس بنا است که چنان کنی که ما عدل را از اصول
دین خود شمرده ایم نعوذ بالله حاشا و کلا بلکه عدل از اصول دین
ما است نهایت حرف ما این است که همه صفات از اصول دین است

باید قرار دهیم اینها کرده خلاصه سخن حالا اگر از میان آنها این را هم نشمری شمرده
ما میشمریم چه می نویسیم در این حرف نیست اختلافی هم نداریم بطور
کلیه بگوئی که صفات خدا را مقر بوده و مومنیم کل اینها را هم نوشتن لازم
است پس واجب نیست که آن را بالخصوص شمرده باشند و شاهد صدق
عرض من را میخواهی اخبار آل محمد صلوات الله علیهم را نگاه بکن اخبار
که عرضه فرموده اند دین را بر جماعتی کلمه و شهادتین تعلیم مردم کرده اند
و تنها همان جزء مرد داده اند ببین که روی هم فرموده اند صفات را یا
ببین که بچه بینا فرموده اند هیچ این اسناد را نها نیست پس معلوم
میشود که دخل با ایمان و کفر ندارد باید اصل اعتقاد را ملاحظه کند
که آیا این اعتقاد دارد به عدل خدا یا اعتقاد ندارد اگر اعتقاد ندارد
میشود جبری و اگر اعتقاد دارد میشود این عدلی و لکن دیگر این طالع
ما است طالع ما همچنین شده است جمع کثیری از سنیها قائل
شدند بجبر انها ای گویند مسلمان جمع کثیری از صوفیه جبری شدند
انها را مسلمان میدانند و با انها دفعتا میگویند اینها همه مسلمانانند
در ما بیچاره ها شبهه کردند که اینها عدل را از اصول دین میگیرند یا از فروع

دراینکه حرف نداریم که اقرار داریم بعدل خدا و خدا را عادل میدانیم نهایت
ندانسته‌اند که از اصول دین میگیریم یا فروع میگویند که اینها کافر شده‌اند
این دیگر از بخت و طالع ما است که حالا هم چنین شده است و هم چنین
اقرار داریم و شهادت میدهیم باینکه خدا پیغمبران فرستاده است بسوی
خلق که ایشانند حجتهای خدا ایشانند واسطه کان در میان خلق و خداوند
عالم از آدم تا خاتم بجمیع آن انبیائی که اسمهای ایشان مذکور است در کتاب خدا
یا در اخبار آل محمد که اسم برده‌اند باسم و رسم ایمان داریم و آنهائی را که اسم نبرده‌اند
و نمیشناسیم نوعاً ایمان داریم که جمیع پیغمبرانی که آمدند و ایستادند بر حق
دعوت کردند بخداوند عالم همه پیغمبران خدا هستند صد و بیست و چهار هزار
بمقتضای بعضی از اخبار که پیغمبران خدا هستند و سیصد و سیزده ایشان
و مقربیم بجمیع ایشان اذا فرموده‌اند اعم از اینکه بدانیم یا ندانیم و عدد ایشان
چنانکه مشهور است در میان مومنین حدیثی در حدیثی هم براین دلالت
میکند صد و بیست و چهار هزار است که این معروف است از این کمتر هم
مرسلین است عدد ایشان دیگر حالا اگر عدد ایشان را ندانیم بطور یقین ضبط
نکنیم این دیگر دخل بعقاید ندارد و نوع انبیائی که ایستادند از آدم تا خاتم

اینکه از باب
هر قدر هستند صد و بیست و چهار هزار باشند یا کمتر یا بیشتر بالجمله معرفت
شریعت ایشان شریعت ما نیست لازم نیست که عدد ایشان را مشخص بشناسیم ولی
آن اشخاصی را که پیغمبر ما اسم برده است آنها را لازم است که اقرار
بکنیم باسم اقرار داریم و پیغمبر ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله خاتم
پیغمبران است شهادت میدهم و شهادت میدهد جمیع اعضا و جوارح
من نفس من جان من عقل من گوشت من و پوست من و استخوان من
باینکه آن بزرگوار خاتم جمیع پیغمبرانست که بعد از جمیع پیغمبران بر خود
نبوت و باو ختم نبوت شد که دیگر بعد از آن بزرگوار پیغمبری مبعوث
نشده است و نمیشود و هر کس چنین ادعائی کرده باطل بوده است بعد از
خاتم هم دیگر پیغمبری مبعوث بعالم نمیشود و دعوتی غیر از دعوت آن
بزرگوار نیست در عالم و کتاب او خاتم جمیع کتب است و تبدیل در کتاب او
بزمین نیامده است و نخواهد آمد و آنکسی که چنین ادعائی کند دروغ
گفته است و شریعت او خاتم جمیع شرایع است که بعد از شریعت او
شریعتی بعالم نیامده است و نخواهد آمد تا قیام قائم همین شرع ظاهر
که ملاحظه میکنی برجا است امروز هم که آن بزرگوار تشریف آورده

اگر تغییر بدهد احکام آن چیزهائی را که در بین دستور داشتن شده ملت
یا افزاید یا مفقود شده است تغییر میدهد و اگر حکمی را که پیغمبر خاتم ص
مقرر فرموده است که تا آن روز باشد و آن روز منسوخ نشود شاید
آن را تغییر بدهد ولکن اصل شریعت آن بزرگوار شریعت پیغمبر است
و کتاب او همین قرآن است لا غیر و اینکه در بعضی از نوادر اخبار وارد شده است
که یأتی بشرع جدید و کتاب جدید مراد نیست که مطلب این باشد که کتاب
دیگر از آسمان بیاید دستور العمل داده اند در اخبار شان که حدیثی که
از ما وارد میشود آن حدیثی که مجمل است از آن حدیث دیگر که شرح آن را
میکند بفهم آن حدیثی که متشابه است از محکم بفهم در اخبار ایشان که
نگاه کردیم در اخبار صحیحه که تفصیل بیان فرموده اند که مقصود
از این کتاب جدید این است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وقتیکه تشریف برد
از عالم وصیت فرمود بحضرت امیر علیه السلام که بعد از مردن من فورا
کتاب را جمع کن نگذار که مثل توریه و انجیل از میان برود و در او شیء
بیفزایند و فاسد شود بکنند پس حضرت نشستند بعد از رحلت پیغمبر
بلا مهلت همین قدر که از عزاداری فارغ شدند نشستند و قرآن را

بالتمام جمع فرمودند و آوردند مسجد دست ابوبکر دادند فرمودند
اینست قرآن خدا ابوبکر نگاه کرد دید در صفحه اول بد بعضی بزرگان قریش
است مثل خودش و بعضی دیگر نجسیکه اینها دیدند هم گذاشت و داد بدست
حضرت امیر گفت ما حاجت باین نداریم حضرت گرفتند و آن را بردند و
و فرمودند که دیگر این کتاب را نمی بینید تا وقتیکه قائم علیه السلام بر گردد
پس آن کتابیکه بیاورند آن بزرگوار این است نه چیز دیگر چنانکه در اخبار
بسیار وارد شده است نهایت چیزیکه هست این است که از این قرآن
بعضی را دزدیدند بعضی را پس و پیش کردند کلماتی را جابجا کردند تحریف
کارها کردند و ائمه هدی علیهم السلام فرمودند که آن قدر یکه دست شما
همین قرآن است چیز دیگر نیست و این کسی نتوانسته است چیزی زیاد کند
الا اینکه قدری کم شده است و از آن آیاتی هم که کم شده از قرآن در بعضی
از اخبار بعض افاده فرموده اند چنانکه اهل تتبع در اخبار میدانند اگر
کسی نگاه کند بآیات می بیند که همین پیداست قرآن است نه اینست که طور دیگر
باشد و وضع دیگر باشد و سیاق تازه داشته باشد مثلا آیه را
میفرماید که این آیه تمام دارد و هفت هشت کلمه بین افتاده است مثلا

آیة الکرسی الآن چنین است که له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی
یشفع عنده مثل ماید اصلش چنین بوده که له ما فی السموات وما فی الارض
وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی
الخ پس این کلمات همه را معانی که مثل همان قرآن است چیزی دیگر نیست که صحیح
جدیدی هم نیست مثلا شخصی این قرآن را خدمت امام دیده است میگوید خیلی
بزرگ بوده حالا سوره لم یکن کوچک است در آن وقت لم یکن بزرگ
میاید نه اینست که این قرآن از میان برداشته شود نه اینست که این قرآن را
منسوخ کنند قرآن بر امام نازل نیست نازل شود قرآن بر پیغمبر نازل شده است
هابت امام تشریف میاورد آن قرآنی که بر پیغمبر نازل شده است میاورد ترتیبا منحاز
پس کتاب خدا همین است و کتاب پیغمبر همین است لا غیر و تا روز قیامت همین
قرآنست و شریعت هم همین است لا غیر مکرر باین طور که عرض کردم یک مسئله
را دروغ بسته باشند بر امام و پیغمبر و اخذ باشند در شریعت بر
دارد یا بعض از احکام را تغییر بدهد شاید مثل اینکه در زمان خود پیغمبر
گاهی بعض از احکام نسخ میشد در آن وقت هم حکم جزئی نسخ بشود شاید
اینهم بعهد خود پیغمبر لا غیر نه اینکه حالا کل شریعت برداشته شود حاشا و کلا

پس اینست که پیغمبر ماید حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرام محمد حرام
الی یوم القیمة پس هر چه پیغمبر خدا حلال کرده است دین ما و مذهب ما اینست
که تا قیامت حلال است هر چه را که او حرام کرده است مذهب ما این است
که این تا قیامت حرام است حلال ما حلال پیغمبر است و حرام ما حرام پیغمبر
قول ما جمیع چیزها خواه بدانیم یا ندانیم همان قول پیغمبر است ایمان داریم و یقین
داریم بنبوت آن بزرگوار و باینکه جمیع آنچه که فرموده است حق است من عند الله
مقریم بجمیع آنچه امر فرموده است که همه اینها را امر خدا میدانیم و واجب میدانیم
از اصول دین خود میدانیم که بجمیع آنچه امر فرموده باید اقرار کند انسان
و تصدیق کند و اگر یک جزئی از جزئیات امر پیغمبر را کسی منکر شود نعوذ بالله
و بگوید این امر خدا نیست با اینکه بر او ثابت شده باشد که این پیغمبر رسیده است
او را از اسلام خارج میدانیم هر چه باشد مثلا کسی بگوید که نماز واجب نیست
کافر میشود دین ما اینست مذهب ما این است کسی بگوید زکوة نعوذ بالله
واجب نیست کافر میشود قتلش واجب میشود هم چنین جمیع جزئیات را
اینطور مومنیم و تصدیق داریم و از جمله آنچه پیغمبر صم
ما را امر فرموده است که اقرار بان بکنیم و تصدیق نمائیم معاد است

مومنیم بمعاد و مقریم بمعاد و اقرار بمعاد را از اصول دین خود میدانیم ایمان
کسیکه گفته است که ما اقرار بمعاد را از اصول دین خود میدانیم باز بر او
مشتبه شده است مثل همان حکایت علما است که اقرار بجمیع ما جاء به النبی
از اصول دین است نه اینست که یکی از ما جاء به النبی خصوصیتی داشته باشد
نهایت بجهة اینکه دیدند شیعه که بسا یکی از بچهای ایشان منکر میشوند بجا
که از بیان بجای انبیا ملتفت معاد کنند از جهة اینکه یک حرص پیدا کنند اینها
بر علم اسم معاد را بخصوص بردند حالا ما می گوئیم معاد از اصول است
حرفی در آن نیست اما همه ما جاء به النبی از اصول است حالا من بعد از آنکه
گفتم مومنیم باو صلی الله علیه و آله و بجمیع ما جاء به اینهم توی آن افتاده دیگر
واجب نیست در این میانه تو یکی را ذکر کنی و یکی را ترک کنی همان طوری که من
اگر اقرار بنماز نکنم کافر میشوم همان طور اگر اقرار بمعاد هم نکنم کافرم اقرار
بزکوة هم نکنم کافرم همه باید اقرار بکنیم پس همه را باید از اصول دین بدانیم
الا اینکه این یکی را تعداد کرده اند اینها بخصوص محض این حکمت و ما هم در این
حرفی نداریم نه اینست که بگوئیم که آن از اصول دین ما نیست و لکن از اینها است
که کلیة ذکر میکنیم که اقرار بخاتم ص و بجمیع ما جاء به را از اصول دین میدانیم

دیگر حالا این بخصوص ذکر میکنیم اگر کسی بکفر بالخصوص یا از عمد انکار کرد
آیا کافر میشود یا از ایمانش کاسته میشود نه چنین است عام را وقتی که گفتی
همه اینها حرف وان افتاده است بعینه مثل اینکه از اصول دین میدانی اقرار بجمیع
انبیا را حالا در این میانه حضرت موسی را چرا جدا نمیکنی بگوئی اقرار دارم
بموسی بن عمران بجهة اینکه همینکه همه را گفتی موسی هم توی اش افتاده است
پس همینکه ما جاء به النبی را گفتی کفایت میکند دیگر لازم نیست بخصوص اسم نماز را
ببری بگوئی اقرار دارم بنماز و نمیتوانند کسی بگوید اقرار بصلوة از اصول دین
من نیست بالکه اگر اقرار بصلوة ندارد کافر میشود و اینکه همه مسلمانان اقرار
باین مسئله دارند و شکی در آن نیست حالا چرا آن را تعداد نمیکنی خلاصه
مطلب همان اینست حالا نه اینکه معاد را از اصول دین خود نمیدانیم حاشا و کلا
بلکه کسیکه از اصل دین خود نداند ملعون است علیه لعنة الله و لعنة
جمیع لعنت کنندگان و لکن مسئله این اینست که عرض میکنیم حالا در این معاد
میانه علما اختلاف شده است هوش خود را جمع کن دلیلی عرض میکنم که
ملتفت شوی چه عرض میکنم و عرض بعرض بنده مرا ملتفت بشوی در میانه
علماء شیعه قدیم و جدید ایشان اختلاف شده است در کیفیت معاد

که آیا معاد به چه کیفیت است در کتابهاشان برو عنوان کتابهای علمای معروف
مثل مرحوم مجلسی ره و مثل غیر مجلسی از محققین و غیرشان برو نگاه بکن
که علما متفقند یا مختلف خصه آنکه مجلسی اختلاف شده که مرحوم مجلسی علیه
الرحمه حکایت فرموده است از بعضی از علما که صدوق مقام این است
که اصل معاد خودش از اصول دین است ولکن اعتقاد بکیفیتش از اصول
دین نیست که اگر خواسته باشی مثلا این کیفیت معاد را از اصول دین بدانی
هر کس معاد جسمانی باین کیفیت که گفت نگوید مسلمان است اگر جسمانی نگفت بگوید
مسلمان نیست اغلب علمای شیعه را باید از اسلام خارج کنی بجهة اینکه اغلب قائل
نیستند باین ولکن او گفته است که بهتر اینست که قرار بدهیم که همین معاد را
نوعا باید اقرار کرد دیگر کیفیتش هر کس هر چه فهمید تکلیف خودش است اختلاف
اختلاف کردند بعضی از علما اعتقاد کردند و قائل شدند که معاد روحانی است
چه ملاحظه این ملاحظه که دیدند که این بدن که می‌پوسد و تمام میشود
و دوم مرتبه اگر بنا باشد که این بدن از نو خلق بشود دیدند بدن دیگری میشود
از آن طرف هم دیدند در بعضی از اخبار که وارد شده است که تناسخ نیست و قائل
بتناسخ را لعنت کردند پس گفتند که این جان اگر بتن دیگر برود این تناسخ میشود

پس

پس تن اولی هم که پوسیده است پس از این جهة گفتند که نمیشود و فرق معنی
ندارد که معاد جسمانی باشد و منکر شدند بکلی جمع دیگر از حکما چنین قائل شدند
که بکلی معدوم میشود این شخص که گفتند برگشتن معدوم محال است و از روی
زدند اما که گویا از حکماء اسلام نیستند که زیرش زدند اصلش بعضی دیگر
قائل شدند که معاد جسمانی است لکن نه باین طرز که خیال می‌کنند مردم بلکه
جسم طور دیگر میشود اما که محل اعتنا هستند از این راه رفتند هر کس تابع
ملاصدرا شده است از این بسیار رفته است و از این راه رفته است که این جسم
بالا میرود و میرود تا اینکه میرسد بعرصه بعرصه نفس و جسمی نفسانی میشود
پس این است که عود میکند اینهم مذهب کثیری از ایشان است که کانه جسم نفس
میشود بعضی دیگر قائل شدند که معاد جسمانی است و در این حرف نیست
میانشان تحقیقی هم ندارند میگویند معاد جسمانی است ولکن دیگر معاد
جسمانی کیفیتش چه چیز است دیگر تحقیق نکردند و خودشان اینهم بهمان که
نیافتند اختیار کردند اینها آسوده تر از همه اند آخر کار بجائی رسید که رفتارها را
علما در میان مردم که مردمانی که در این باب متحیر بودند و فتنه صحبت را
دفن میکردند قدری قبل از این از این چیزی دیدی سینه‌اش میرنجید

وبعد مرفتند نگاه می کردند ببینید بر خواسته است و برخیز است اینها
یا برخیز است بجهة امتحان اینکه به بینند این زنده کردن در قبر معنیش
چه چیز است یا بنطور رشید جملشان و آخر حیران شدند و نفهمیدند
هر حال الا اینها اینکه عیانا ایمان آوردند یا رکار شان خود است
جماعت دیگر از حکمای که معرفتی پیدا کرده اند و اندک ذوقی پیدا
کرده اند قائل شدند که معاد جسمانی است ولکن این جسمیکه تو می بینی این
بدنی که راه میرود این جسم را میگیرند پاکش میکنند پاکیزه اش میکنند و
آن چیزیکه منافی عرصه آخرت است از این میگیرند و همان جسم لطیف را
ظاهر امیاورند روز قیامت و اینست مذهب ما و ما هم از این طایفه
هستیم از جمله اشخاصیکه از این راه رفته اند یکی مرحوم مجلسی علیه الرحمه
است این تکالش مروو است جاپ هم کرده اند مسمی بحق الیقین
براستی در میانه که او هم بهمین قائل است و جماعتی دیگر هم از همین راه
آمدند بجهة اینکه ملاحظه کردیم در اخبار و در ظاهر قرآن در اخبار آل
محمد صلوات الله علیهم اجمعین دیدیم که مسلم است این مسئله که معاد جسمانیست
و معنی معاد جسمانی هم دیدیم که اینست چنانکه فرمودند در اخباری که

که نف

که نفوس انسانی باز متعلق به بدنهای شود نه اینست که این بدن برود بالا
و خودش نفس بشود هم چنین نفرمودند بلکه فرمودند که جان دو مرتبه
باین بدن تعلق میگیرد و این بدنها برمیخیزد از قبرها و محشور میشود
پس این معنیش اینست که جان ببدن تعلق میگیرد و بدن جسم است البته
و هم چنین بغیر از این لفظ الفاظی دیگر که فرمایش شده است همه مطلبش
اینست که این مسلک و سیاقی که فرموده اند از جنت و آن اوضاعیکه
در قیامت است اوضاعیکه در جهنم است ملاحظه کردیم که با این صورت
جسمانی منافات ندارد پس از این جهة حیران شدیم در این که چه مسئله میشود
ملاحظه کردیم در اخبار دیدیم که خودشان شرح مسئله را فرموده اند
پس شرح مسئله و تفسیرش بحمد الله از اخبار خودشان برای ما معین شد حالا مختصری
برای تو عرض میکنم خیلی مختصر بجهة اینکه مطلب علمیست و مطلب علمی از زبان
خیلی عامیانه نمیتوان عرض کرد ولکن حالا مختصر عرض میکنم که ملتفت بشوی
اگرچه طول هم میکشد کلام ولکن بقدری طول بکشد و مطلب معلوم بشود
عیب ندارد ...... مثلا فرض کن در این دنیا تنی داری می بینی
این تن تو با این حالت که تو داری ملاحظه کن ببین آیا قابل اینکه محلل باشد

وهمیشه بماند یا در نعمت یا در عذاب هست این بدن قابلیت ندارد تو بجز
تنبیه نداری تو در دنیا داری ملاحظه میکنی همینکه سن تو شصت سال
و هفتاد سال رسید شکسته میشوی دندانت میریزد دیگر زخمت میشود
تنبیه تو تمام میشود قوه غذا خوردن دیگر نداری قوه خوابیدن نداری
پس تو چه طور میتوانی با این حال مخلد باشی حالا میگوئی بهشت خوش کذرانی
میکنم چاق میشوم جهنم چه میکنی آنجا که نمیتوانی خوش بکذرانی نعوذ بالله
اگر جهنمی شدی مخلد باشی ابد معذب باشی تنت میسوزد و تمام هم میشوی
و یکی از میان هم میروی چه طور میشود مخلد بمانی تو می بینی که یک گل
آتش اگر بدو دست تو انداختند یک قدری که گذشت این را فاسد میکند
و با استخوان تو میسوزد این چه طور است که ابدی میشود و همیشه
میسوزد و تمام نمیشود پس این معلوم است که یک طور دیگرش کردند که
نمیسوزد حالا چه کارش کردند ما نمیدانیم چه کارش کردند یک کار
دیگرش کردند که نمیسوزد مثلا فرض کن تو در دنیا می بینی حالت خود را
که در شکم بایست یک غذائی بخوری این غذا میرود در شکم و آن قدری که
غذای خود تو هست جزو بدنت میشود تتمه اش دفع میشود بول میکنی غایط

میکنی حالا آیا در بهشت هم همین طور است در آنجا تو ضاداری و تغوط
میکنی اگر چنین باشد که بهشت مجمع کثافت میشود پس آنجا امروز این
حرفها است حتی خدمت امام ع عرض کردند که چه طور میشود که همیشه بخورند
چیزی از ایشان دفع نشود فرمودند مثل اینکه طفل در شکم مادر هیچ
از او بیرون نمیرود آنجا هم همین کار میکنند پس معلوم است که آنجا یک کار
دیگر میکنند یک حکایت دیگر است که تو هرچه میخوری از تو هیچ بیرون
نمیرود حالا دیگر اما تو را گشاد میکنند یا کار دیگر میکنند معلوم
صورت تو را بزرگ داشتند نه اینجا اجوف بودی آنجا صمد شدی از اجزا
دانا است که چه کارت میکنند و لکن هرچه هست بیرون میاید که آن
هست بیرون نرود هست و کثیف نکنی پس در دنیا که همه اش چرک است
نجاسات است خباثت است آیا در بهشت همین طور این نجاستها و خباثتها
میرود اینها که بهشت نمیرود اینها را چه کارشان میکنند اینها هست توی
تن تو یا نیست مسلم است که این کثافتها نمیرود آنجا پس معلوم است که
یک کاری میکنند تو را که ورای این حرفها است پس فکر داشته باشد آنها را
در دنیا ملاحظه میکنی مثلا عاقلی که گرفتار هزار درد هزار علت هزار

مصیبت دارد آیا در بهشت مومنین همین حالتند بیمارخانه است بهشت
و اگر در بهشت میشوی یکطرف افتاده است یک شخصی که مبتلا بفلج است
یکطرفش از لقوه افتاده است یکطرفش از کور افتاده است یکطرف دیگر
یکطرفش بدار یکطرفش اسهال اغلب مومنین هم که می فرماید بمرض اسهال از
دنیا میروند پس عجب بهشتی میشود اینکه مریضخانه میشود اینکه معنی ندارد
هم چنین چیزی بهشت جای سلامتی است پس چه کار دیگر کردند هفتاد
ساله بودی برگشتی جوان یعنی چه کور بودی برگشتی بینا یعنی چه
ملتفت باش معنی انکار را معنی کن یعنی چه همه اهل بهشت را میفرماید بصورت
یوسف که در دنیا زشت بوده انکار میکرد بصورت یوسف میشود
میفرماید بقد و بسان بقد حضرت آدم همه هفتاد ذراع میشوند عمرشان
هم بقدر حضرت عیسی میشود همه سی ساله میشوند آیا این چه حکایت است
آیا این عینه همان است که اینجا بوده انکار میرود این هم چنین چیزیکه معنی ندارد
پس عوض میکرد این حالت که این باین طور میشود در بهشت که تو همیشه میخوری
همیشه لذت از خوردن میبری مثل این درخت که همیشه میمکد غذا را
چه طور است که در این دنیا میخوری سیر میشوی اینجا هر چه میخوری سیر

نمیشوی پس این چه حکایت است که تو انجا داری هم چنین جمیع حالات اینجا را
که ملاحظه کنی هیچ یک با این بدن درست نمیاید معلوم است این وضع
نیست پس چه میشود بجز اینکه بدن وضعش تغییر کرده باشد چاره غیر از این
نیست حالا چه طور میشود وضع این بدن چرا باید تغییر کند یا این نمیکرد
اینهم که عرض معونه او عرض کردم خداوند عالم قرار داده است که
این استخوان انکار کرده من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاها
اول مرة وهو بکل شیء علیم و هم چنین اخبار آل محمد علیهم السلام دلیل مطلب این
کیفیت این است که خود ایشان فرموده اند در حدیث عرض میکند که آیا
این شخص در این خاک می پوسد میفرماید والله می پوسد بطوریکه
نه گوشت میماند نه استخوان ولیکن طینت میماند که از این خلقت شده است
طینت میماند طینت یعنی چه یعنی کل کل جسم هست یا جسم نیست هر چه دارد
میخواهد اسمش را بگذار کلا میشود جسم نباشد آن کلا میماند که از این خلقت
شده است آنوقت که خدا میخواهد که این را برگرداند بر میگرداند اینرا دو مرتبه
میسازد و میآورد در روز قیامت و امیدوار دلیل اینکه ما میگوئیم این است
ما میگوئیم این نیکه تو داری که بعضی اعراض بعضی امراض بعضی غریبها

داخل این شده است اینها همه اسبابی است که زود ملول شود اسباب اینست
که زود ناخوش شود اسباب اینست که بمیرد اسباب اینست که کثیف باشد
اینها همه بجای خود است همه بی معنی است اینها را که جمع کردند برای
تو در این قبر که تو خوابیده همه را پاک میکنند برو قبرستان نگاه ببین
که اینها پوسیده است یا نپوسیده است ولیکن طینت تو که خمیره تو است
و اصل جسم تو است و اصل تن تو است آن در این قبر خوابیده است میخواهی
تو هی قبر بخواهی خواه جانور بخورد تو را میخواهی تو هوا بروی که صدا بهم
نزنند تو را آنکه خمیره تو است و جسم تو است این باقی است و بعد این را
خدا در قبر یکمرتبه پاک میکند و در نفخه صور وقتیکه دمیده شد یکمرتبه
پاکش میکند تا آنکه خود خالص شود آن وقت روز قیامت که میشود نزدیک
قیامت باران از تحت عرش خدا میریزد از فضا که این قبرها همه بحرکت
میایند این بدنها همه بحرکت میایند پس دو مرتبه زنده میشوی طیب و طاهر
و پاکیزه از جای خود بر میخیزی بعینه مثل اینست مثلش که تو یک طلائی
داری فی المثل که این طلا مغشوش است داخل این یک پاره نقره کرده اند
یک پاره آهن کرده اند طلای مغشوشی داری حالا این طلای مغشوش را

اگر بخواهی خالصش بکنی و زیر خاکش بکنی این چهار صباح که گذشت این اهلش
این نقره اش این مسش اینها زایل میشود اینها که زایل شد این طلا خالص میشود
پس همه از هم متلاشی میشود خاک طلائی داری اینرا میاوری میدهی بدست
زرگر این را در دست تو میگیرد خلاص میکند از دیاکش میکند آن وقت میریزد
این را که تمش بدست تو میدهد این هرگز عیب نمیکند پس میشود رنگش هم بهتر
روانش بیشتر میشود عزتش بیشتر حال هم چنین است بدن تو این برای
آخرت مناسب نیست و صالح نیست این را باید خلاص کرد که در آخرت
صالح باشی برای ماندن صالح باشی برای بهشت برای متنعم بودن آیا این
معنیش اینست که معاد جسمانی نیست استغفر الله ربی و اتوب الیه
این هم چنین چیزی که معنیش نیست اگر بگوئی مرا هم که ریختند و دو مرتبه
ساختند من آن نیستم عرض میکنم همان فرمایش امام است عرض کرد
شخصی که اگر این پوستها بسوزد و برود دوباره از نو بیاید آیا گناه
چه چیز است که عذابش میکنند میفرماید اگر تو یک خشتی بگیری این را بکوبی
دو مرتبه این را در قالب بگذاری و بسازی این خشت دویمی همان خشت اولی
هست و آن هم نیست اما آن نیست بجهت اینکه آن صورت اولی ریخته است

ان هست بجهة اینکه این همان خشت است دیکر چیز دیکر نیست نهایت
که یک شکلی عوض شد ماده همین است خیره همین است نهایت اینست که
حالا اینجا مدت کوتاه است انجا هفتاد زراع میشود اینجا رشتی انجا
مصور میشوی اینجا بیماری انجا سلامت میشوی اینجا کثیفی انجا
لطیف میشوی اینجا صالح برای فنا نیستی انجا صالح برای بقا نیستی
پس اعتقاد ما اینست که معاد جسمانی است ولی جسمیتش با نظر
واین اسمش را کذاشته اند جسد اصلی چنانکه مرحوم مجلسی میفرما
که معاد جسمانی است ولکن که بر میکردد جسد اصلی است این
جسد عرضی واین جسد عرضی را نکاه جسد عنصری هم میکو
نه اینکه مطلب این است که ان یکی عنصری نیست ولی مطلب اینست که
ان عنصر عنصری است لطیفتر وبالاتر این عنصر عنصری است کثیفتر
وپائین تر این عنصر مثل این اتشها است که میبینی مثل همین اهها
که توی حوض است مثل این خاکی که زیر پای تو است اینها را اکر با
باخرت ببرند نمی باید است صاف نکنند نمیرند هم چنین نمیرود پس عرض ما
اینست لاغیر پس اعتقاد ما اینست که معاد جسمانی است واین دین

ما الست ولکن این طور جسمانی است حالا اینطور است که مثل این حرفهای
جهال باشد انکه میخواهد غیر از این حرف بزند بجهة اینکه حرف جهال است بزند
غیر از این نمیتواند بکوید تو اکر بخواهی بکوئی که همین کوشت و پوست
بعینه وچیز دیکر نیست توی این کسانی که میبایست او را جبری نشوی
بجهة اینکه شکی و شبهه نیست که این کوشت و پوست دایم در تحلیل
میرود غیر از اینکه نیست اینها که تحلیل میرود عوض میاید حالا انکه
باخرت اینها را که از پیش تحلیل رفته میاورند با انکه حالا میمیرد کدام
یکیش را میبرند بلی مکر اینکه مذهب این شخص را پیدا بکنی یک شخصی مثل
این شد که بدن اسیا و برند و هر چه از او تحلیل رفته میاورند پوست
ایش را کشاد میکنند ان وقت جمیع انچه از این تحلیل رفته میکنند توی جلد
این وقتیکه اینها رفت در جلد این تن خیلی بزرک میشود انچه از ناخنها
کرفته و انچه چرکها از بدنش امده و انچه از ریشش چیده و هکذا همه
سر این وصل میکنند شخصی بود مقلد در زمان پیغمبر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه واله با و فرمود تقلید مکن هر که تقلید میکند روز
قیامت سری با و میدهند مثل کوه و یک کردنی با و میدهند مثل موج را

تقلید میکنی عرض کردم پس تقلید نزد ایشان است که آن وقت میکنیم خضر
از گفته او خندیدند وحی شد به پیغمبر صلعم که خدا آگاه این را امر زید خلاصه
عرضم اینست که اینقول که این شخص گفته چگونه درست میاید یعنی زیاد
هم چنین چیزی هر چه بوسند تا این سن پنجاه سالگی از تنم تحلیل رفته
است اینها را بیایند سر هم بکنند یک بدن بزرگی میشود آن وقت هر چه
از گوشت بدنم تحلیل رفته بیاورند باین داخل کنند موهای مرا هم
بیاورند همه اینچه تحلیل رفته بهم وصل کنند آن وقت بیایم با این جثه
اینکه هر عضو وی از من یا هر جزئی از من که گناه کرده عقابش برسد یا
ثواب کرده بثواب خود برسد با کسی صحبت میکردم که میل باین مذهب
داشت گفتم بگوییم آن فضلاتیکه دفع شده است برود قیامت باید
انزا اماله کرد یا دو مرتبه از گلویش پایین کرد اینها را چه باید کرد
پس اینمذهب آخرش این میشود ولکن اینمذهب که ما عرض کردیم
مذهب آل محمد است صلوات الله علیهم نگاه بکن اخبار آل محمد را ببین چه
میفرمایند میفرمایند طینتی است اصلی نه میرود مگر آنکه اصلش است میماند
در حدیث دیگر میفرماید همه میرود و همه می پوسد مگر آن عجب ذنب که

میماند عجب ذنب کنایه است از اصل انسان که باقی میماند آن بالای دم را
عجب ذنب میگویند اشاره است بان گاو بنی اسرائیل وقتیکه تردم آن را
بان شخص زدند زنده شد کنایه از آن است میفرماید عجب ذنب میماند
هر حال مسئله اینست و جماعتی از علما هم که مردمان باشعور بودند
عرض کردم در مثل مجلسی غلط میشود یکی در علمش در حالتش در زهدش
این مذهب بعینه مذهب مرحوم مجلسی است که در حق الیقین نوشته اگر
تکفیر او بکنی تکفیر ما هم سهل است نقلی نیست فدای او ما هم کافر اگر او را
تکفیر نمیکنی ما هم مذهبمان مذهب مرحوم مجلسی است هر حال
آنکسیکه قائل بمعاد جسمانی نیست علیه لعنة الله و لعنة انبیائه و رسله
و لعنة جمیع اللاعنین مذهب ما و دین ما است که معاد جسمانی است
لا غیر ولکن اینطور که عرض کردم ما آن بدن را باین حالت نمیشود در بهشت
ببری یک حور العین توصیف میکنند که سرش مشرق است پایش مغرب
حالا تو با این بدن چه میکنی کالسکه بخار میاوری از پایین ببالا میروی
از بالا بپایین سرازیر کالسکه بخاری برایت بیاورند که پیش حور العین
خودت بروی اینکه معنی ندارد چنین چیزی پس تو یک کیفیتی داری

که میتوانی از چنین حور العین لذت ببری از جمیع نعمت بهشت همیشه حظ
میکنی تو چه طور میتوانی با این تن با این چشم ضعیف همه نعمتهای
بهشت را ببینی و لذت ببری تو نهایت صد قدم می بینی در بیست قدم
می بینی تو چه طور میبینی همه بهشت را پس تو یک چشمی داری که همه بهشت
خود را باید ببینی لقمه که میدهند بمومن هر لقمه که برمیدارد هفت
هم سر این دنیا است تو حالا دهنت را باز کن ببینیم چه قدر از دنیا
میگیرد و معلوم است که در انجا تو از این لقمه را فرو بردن یک جسمی
است لطیف جسمی است صاف و جسمی است طیب جسمی است طاهر اگر این سنگ
را بزند شخص بشکند در کوره و آتش بکند و دود این بدنها صاف بشود
اما این جسم نیست جسم است و الا نهایت صاف شده است اگر این سنگ را
تدبیر بکنند که نماینده بشود جسم نیست جسم است نهایت بلور شده است
حالا هم چنین است امر این بدن که عرض کردم که بدنی داری که این
بدن تو مناسب دنیا است وقتی که نباشد تو به برزخ بروی تو را در
قبر میخوابانند آنچه مانع برزخ رفتن تو است از تو میگیرند و جسمت به برزخ
میرود نباشد باخرت بروی در نفخ صور چون تو را امیکشند الیس مرحم

جسمانی آخرت است از تو میگیرند جسمت باخرت میرود همان طور که جسمت
از آخرت آمده است بر میگردد باخرت این معاد جسمانی است پس شهادت
میدهم و شهادت میدهند این جمیع گوشت من و پوست من که معاد جسمانی ثابت
و از اصول دین است و جسمانی هم هست و جمیع انچه خبر فرموده اند دو ثبات
از حساب و کتاب و صراط جمیع وعده هائی که فرموده اند از ثواب و عقاب بهشت
و جنت و نار همه حق است حق است و صدق است و ایمان بکل انها دارم
و همه جسم است و جسمانی است بان طور که عرض کردم و هم چنین
مقرم و مومنم و شهادت میدهم و جمیع اعضا و جوارح من شهادت
میدهند باینکه حضرت امیر علیه السلام خلیفه بلافصل پیغمبر است صلی الله
علیه و آله که نص بر آن بزرگوار فرموده است و او را خلیفه و جانشین
خود قرار داده است که او است برادر او که از طینت او و از نور او
و از شعاع وجود او خلقت شده است و از برای آن بزرگوار جمیع فضائل
پیغمبر ثابت است مگر نبوت که خاتم صلی الله علیه و آله پیغمبر بود و حضرت
امیر علیه السلام خلیفه پیغمبر و وصی پیغمبر و در غیر نبوت در سایر فضائل
و مناقب شریک بود با خاتم در جمیع چیزها و یازده فرزند حضرت
امیر

از امام حسن تا امام دوازدهم که قائم باشد صلوات الله علیه و عجل الله فرجه
همه امامان ما هستند ایشان را امام خود میدانیم و اوصیاء پیغمبر صلعم
خلفاء خدا و حجتهای خدا و مقریم بجمیع فضایل ایشان هر فضلی دارند
مگر نبوت و الوهیت از نبوت و الوهیت که گذشتی همه فضیلتها از برای
ایشان ثابت است منکر فضایل ایشان را از دین خارج میدانیم کسیکه
مقر بفضایل ایشان باشد متدین میدانیم چنانکه خود ایشان فرموده‌اند
والانکار لفضائلهم هو الکفر بعضی نسبت بما میدهند که ما گفته‌ایم
نعوذ بالله که غیر از امام دوازدهم امامی هست و امام سیزدهم قائل
شده‌ایم کسیکه قائل شود بامام سیزدهم بر او باد لعنت خدا و لعنت ملائکه
و انبیاء و مرسلین و لعنت خود صاحب الامر عجل الله فرجه و بامام دوازدهم
امامت ختم شد مثل اینکه بخاتم انبیا نبوت ختم شد همان طور که بعد از
خاتم صلعم دیگر نمیاید پیغمبری بعد از امام دوازدهم هم امامی نمی‌اید
و نظیر این است که هیچ خبر ندارند که ما امام دوازدهم که می‌گوئیم مثل
صوفیه امام نوعی قائلیم کسیکه امام نوعی قائل شود از مذهب الحق
خارج است بلکه امام شخصی قائل هستیم آنهائی که میگویند صاحب الامر نوعی

پسر هر عصری ولی نام است الهامی گویند که این شخص که امروز مخبر
مظهر صاحب الامر است پس اسمش میشود صاحب الامر بالله اینهم دین ما نیست
و مذهب ما نیست بلکه صاحب الامر همان پسر امام حسن عسکری صلوات الله علیه
که از بطن نرجس خاتون بیرون آمده است و غیر از او نیست صاحب الامر
جمیع اشخاصیکه بعد از او بر خیزند همه شیعیان او و بندگان او یند که
از نور او و از فضل طینت او خلقت شده اند نه اینکه اینها را صاحب الامر
بدانیم نعوذ بالله یا اینکه ایشان را امامی مثل او بخوانیم نعوذ بالله
یا از سنخ ائمه اثنی عشر بدانیم حاشا و کلا بلکه امامان ما دوازده بوده‌اند
و بنای عالم بر دوازده است ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا
فی کتاب الله چنانکه امام فرموده است هر حال که این دوازده امام ائمه ما
هستند و این دین خود قرار داده‌ایم چنانکه خدا دین ما قرار داده است
و این از اصول دین خود میشمریم و کسیکه قائل باین نشود از دین خدا
او را بیرون میدانیم و همچنین دوست میداریم دوستان ایشان را
اینهم از مذهب ما است بلکه از مذهب تمام شیعه است الا اینکه هر کسی یک اسمی
سرش میگذارد دوست میداریم دوستداران ایشان را و دشمن میداریم

دشمنان ایشان و این اعتقاد را فرض میدانیم همان طوریکه اقرار
بتوحید را واجب میدانیم اقرار بنبوت را واجب میدانیم اقرار بامامت را و ا
میدانیم اقرار بعدل را واجب میدانیم ولایت اولیا و برائت از اعدا را هم
واجب میدانیم نه اینست که خیال کنی این از فروع و مستحبات میشمریم بلکه
واجبات بلکه از اصول میشمریم بلکه این از اصول دین میشمریم جمیع
فروع بر این مترتب میشود بجهة اینکه معنی ولایت ائمه هدی درست نمیاید
مگر بدوستی دوستان ایشان اگر کسی امام را بگوید دوست میدارم و دوست
امام را دوست ندارد هم چنین چیزی معنی ندارد همه هم همین را میگویند
غیر از این نمیگویند کسی الا اینکه لسانا ما بیک لفظی میگوئیم که ما این لفظ
نمیگویند مگر کسی عمدا انکار کند اعتقاد خودش را این هم چنین چیزی
معنی ندارد بلکه اگر کسی دوست ایشان را دشمن بدارد از دین خارج
میشود و ناصب میشود چنانکه در حدیث است و حدیثش مشهور و
معروفست که فقها روایت کرده اند در کتابهای خودشان شیخ یوسف
بحرینی علیه الرحمة که یکی از علمای بزرگست روایت میکند که فرموده اند
بیکی از اصحاب خود که لیس الناصب من نصب لنا اهل البیت فانک لن تجد

احدا یقول انی ابغض محمدا و آل محمد ولکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم
انکم تتولونا ناصب نیست کسیکه دشمنی با ما کند بجهة اینکه نمی یابی کسیکه
بگوید من محمد و آل محمد را دشمن میدارم و کسیست که هم چنین چیزی
بگوید ولکن ناصب آنکسی است که عداوت با شما کند و حال اینکه میداند
که دوست ما هستید بحکم این حدیث شریف و هم چنین اخبار
بسیار در این باب وارد شده است که لا تعد و لا تحصی است که ولایت
اولیا و برائت از اعدا را سایر اعتقادات شمرده اند حتی اینکه در احادیث
که تلقین کرده اند باشخاص چند کلمه اسلام و ایمان را جمله ولایت اولیا
و برائت از اعدا را تلقین کرده اند حتی آنکه در اخبار عدیده فرموده اند
که اگر کسی ولایت شیعه ما را نداشته باشد از دین خارج میشود و در بعضی
اخبار میفرمایند کسیکه ولایت شیعه ما را نداشته باشد ولایت ما را
ندارد و در بعضی اخبار میفرماید کسیکه ولایت شیعه ما را نداشته باشد
کافر است حتی اینکه ابوذر فرمود روزی از روزها وارد شد ابوذر
بر سلمان دید که سلمان نشسته و یک دیگی را گذاشته و پاهای خود را
دراز کرده است زیر دیک و از سر ناخنهای او آتش بیرون می اید

و دیگر بیهوش شد و وحشت کرد و پریشان شد رسید خدمت حضرت امیر
علیه السلام قصه را عرض کرد عرض کرد کار عجیبی و غریبی از او دیدم فرمود
سلمان را میگوئی سلمان باب خدا است در زمین من عرفه کان مومنا و من
انکره کان کافرا سلمان باب خدا است در زمین اگر کسی سلمان را شناخت مومن است
اگر کسی سلمان را انکار کرد یعنی نشناخت کافر است پس معرفت ایشان را
واجب کرده است از این بالاتر چه میخواهی و اولیاء خدا و ائمه هدی طبقات
دارند بعضی هستند که از اولیاء ضعیفند بعضی هستند که از دوستان
قویند از شیعیان کامل الشیعه ایمان ایشان و ولایت ایشان اقوی است
ضعفاء الشیعه ایمان ایشان و ولایت ایشان پست تر است پس دوستی ایشان
همین پیدا است آنکه اقوی است باید دوستی او را فریضه تر بدانیم
کسیکه پست تر است کمتر بدانیم این دیگر ترتیبی است دخل باین حرفها ندارد
و در جمیع شیعیان و دوستان اجماعی از علما که هستند از فقهائی که
هستند بزرگانی که هستند از حضرت آنکه ماموریم که دین خود مان را از
ایشان بگیریم چنانکه در این شبهه نیست و اجماعی جمیع فرقه است که همه
باین اتفاق دارند که ماموریم ما امروز که دین را از علما بگیریم از راویان اخبار

بگیریم لابد باید این عالمیکه من واسطه قرار میدهم میان خود و میان امام خود
بشناسم همینطور صحیح بیایم از در خانه بیرون بیک کسی بگویم تو باید واسطه
میان من و امام من شوی اینکه معنی ندارد چنین چیزی پس لابد باید بشناسم
او را و در اخبار متعدده در کتب معتبره میفرمایند که آن کسی را که واسطه
میان خود و امام خود قرار میدهی باید بشناسی که این مرد مومن باشد مرد
متقی باشد طالب دنیا نباشد و همچنین در اخبار متعدده صفات او را
فرموده اند که چه صفت داشته باشد پس لابد باید من او را بشناسم بلکه
هر لفظی که میخواهی بگو بگو مجتهد بگو من می باید تقلیدش را بکنم می بایست بشناسم
هر کسی اسمی سرش میگذارد خلاصه مقصودم این است که این عالمیکه من دین
خود را از او میگیرم باید بدانم که چه کاره است و چه دین دارد و چه مسلک
دارد تا اینکه بدانم عقب اینکه میروم مرا بجائی میرساند یا نمیرساند من اصغی
الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق ینطق عن الله فقد عبد الله وان کان
الناطق ینطق عن الشیطان فقد عبد الشیطان در روایت دیگر میفرماید
فان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس میفرماید هر کس
گوش داد بسخن ناطقی بنده او را کرده است اگر این ناطق از جانب خدا میگوید

این بندگی خدا را کرده است اگر این با طوق از جانب شیطان بگوید بندگی شیطان
کرده است پس باید مرد بفهمد که این از شیطان حرف میزند یا از خدا نفهمید که
نمیشود و از این گذشته که ائمه اطهار حکم فرموده اند معرفت این و اخبار
متعدده وارد شده است که واجب است که اینها را بشناسیم که اگر نشناسیم
ایمان درست نیست در حدیثی جابر عرض کرد خدمت حضرت سجاد علیه
الصلوة والسلام الحمد لله الذی من علی بمعرفتکم والهمنی فضلکم حمد از
برای خدا اینکه منت گذارد بر من بمعرفت شما و فضیلت شما را بمن الهام کرد
فرمود او تدری ما المعرفة این معرفتیکه میگوئی میدانی چه یعنی المعرفة اثبات
التوحید اولا ثم معرفة المعانی ثانیا ثم معرفة الابواب ثالثا ثم معرفة الامام
رابعا ثم معرفة الارکان خامسا ثم معرفة النقباء سادسا ثم معرفة النجباء
سابعا باید بشناسی ایمان را و باید معرفت توحید داشته باشی که توحید
خدا را بکنی بعد از آن معانی را بشناسی یعنی صفات خدا و اسمهای خدا را
بشناسی بعد از آن ابواب را بشناسی یعنی بابهائیکه میان تو و پروردگار
بشناسی یعنی معرفت ائمه خود را پیدا کنی که امام زمان و حجت خود را بشناسی
که اگر کسی امام خود را نشناخت پیغمبر فرمود که کافر است بعد از آن ارکان را

بشناسی که چهار پیغمبر بزرگ زنده اند در دنیا بعد از آن بشناسی نقبا را
بعد از آن نجبا را که اینها بزرگان دین و پیشوایان مومنین اینها باید علما
و راسخین که از ایشان باید دین بگیرد انسان پس ببین که اینها را معرفت قرار
داده است و هم چنین پیغمبر میفرماید در حدیث دیگر در قدسی و مرحوم
مجلسی روایت میکند از حضرت صادق علیه السلم که فرمودند قال الله تعالی
افترضت علی عبادی عشر فرائض اذا عرفوها اسکنتهم ملکوتی و ابحتهم
جنانی اولها معرفتی والثانیة معرفة رسولی الی خلقی والاقرار به
والتصدیق له والثالثة معرفة اولیائی وانهم الحجج علی خلقی من والاهم
فقد والانی ومن عاداهم فقد عادانی وهم العلم فیما بینی وبین خلقی
ومن انکرهم اصلیته ناری وضاعفت علیه عذابی والرابعة معرفة
الاشخاص الذین اقیموا من ضیاء قدسی وهم قوام قسطی والخامسة
معرفة القوام بفضلهم والتصدیق لهم والسادسة معرفة عدوی ابلیس
وما کان من ذاته واعوانه والسابعة قبول امری والتصدیق برسلی
والثامنة کتمان سری وسر اولیائی والتاسعة تعظیم اهل صفوتی
والقبول عنهم والرد الیهم فیما اختلفوا فیه حتی یخرج الشرح منهم

والعاشر أن يكون هو وأخوه في الدين والدنيا شرعاً سواء فإذا كانوا
كذلك أدخلتهم ملكوتي وآمنتهم من الفزع الأكبر وكانوا عندي في عليين
حاصل يعني حديث شريف اينست كه پيغمبر ميفرمايد فرض نمودم بر بندگان ده
فريضه را كه هرگاه شناختند آنها را ايشان را ساكن در ملكوت خود
ميكنم وايشان را داخل جنات خود مي نمايم وشيعه اين نعمتها ميكنم مى
كه اول معرفت خداست كه بايد معرفت خدا پيدا كند بعد از آن بايد معرفت
به پيغمبر من پيدا كند واقرار نمايد باو وتصديق بان بزرگوار نمايد
بعد از آن معرفت بامام اينكه واسطه كاملند ميانه خدا وخلق بايد پيدا
تا آنكه پيغمبر مي فرمايد چهارم معرفت قائمند بقسط قوام بقسطند قوام بعد
معرفت بآنها پيدا كند انجاعترا كه خلق كرده ام از ضيا قدس خود مركه
اشاره است بهمين اركان وعلما وروات اخبار بعد معرفت پيدا كند بكسانيكه
قوام بفضل ايشان ومصدق وامر ايشانند كه اشاره است بكسانيكه هم
دين خود شدند هم مذهب خود شدند هم ملت خود شدند كه اخوان
دين مايند ومعرفت ابليس را پيدا كند بجهت اينكه عداوت او را بورزد
وخالفتش را بكند واجتهاد نمايد ديگرى را در باب عمل كردن پيغمبر مايد كه

تصديق

تصديق بكند واقرار بكند وحقوق اخوان الجانبيا ودرپس اين معرفت
كه بايد انسان داشته باشد پس معرفت اينكونه اشخاص من بين واجب است
باسم فقها مثلا در اين حديث نبود در اخبار ديگر باسم فقها هم فرمايش شده
باسم روات هم فرمايش شده است امام عصر عجل الله فرجه فرمود اما الحوادث
الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله
حالا اين اشخاص كه من واجب كردم بر انسان بكير معرفت انها را
من واجب است چنانكه در دعاي اعتقادات ميكويي وازبراي تو ستايش
دعاي اعتقاد داركه خدايا اعمال من اگر چه صالح شود انها را قبول نمي كني
مگر اينكه از ائمه هدى بكيرم از جمله كه روايت كرده اند بكيرم حكم كرده اند
در اخبار كه رجوع بكنيد بايشان پيغمبر مي فرمايد در حديث شريف مشهور
معروفست در كتب اصحاب واشاره است تا علما پيغمبر مي فرمايد حضرت صادق
من تحاكم اليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت وما يحكم له فإنما
يأخذ سحتاً وإن كان حقاً ثابتاً له لأنه أخذ بحكم الطاغوت وقد أمر الله
أن يكفر به قال الله تعالى يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن
يكفروا به حاصلش اين است كه پيغمبر مي فرمايد هر كسي اگر رجوع كرد به حكام

وقضات جور و لو مال خودت را گرفته این بر تو حرام است که نباید بخوری نعوذ
بالله من غضب الله بجهة اینکه بحکم طاغوت گرفته و خدا فرموده است که بحکم
طاغوت کافر نشوی نه مومن نشوی در قرآن حکم فرموده است که بطاغوت
کافر شوید بعد از آنکه این طور فرمود عرض کردند پس چه کنیم فرمود
ینظران الی من کان منکم ممن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا
وعرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما حاصل معنی او
اینست که میفرماید نگاه بکنید در میان خودتان ببینید آن کسی را که روایت
میکند احکام ما را نظر بکند در حلال و حرام ما بداند حکم ما را رجوع باو
بکنید که او است حاکم بر شما از جانب من بعد میفرماید که همینکه حکم کرد اگر
قبول نکردید استخفاف بحکم خدا کرده اید و بر ما رد کرده اید و رد
کننده بر ما رد کننده بر خدا است و او مشرک است در حد شرک بخدا و باز میفرماید
بعد و نفر از اصحاب اعتمدا فی دینکما علی کل مسن فی حبنا وکل کثیر القدم
فی امرنا فانهم کافوکما ان شاء الله یعنی اعتماد کنید در دین هر کس که دوستی
زیاد باشد و قدم زیاد در امر ما زده باشد که اینها کفایت شما را می کنند
وغیر اینها از اخبار لا تعد ولا تحصی است اینها همه دستور العمل است که باید

رجوع بان کرد حالا این را شناسیم یا نشناسیم فعلی طور عجیبا نا بکویم بالله
توکلت علی الله من رقیم طرکو ریکه میروم بروم اینکه معنی ندارد شناختنش
واجب است احکامیکه میان مردم معروف شده پنجتا است واجبی داریم
حرامی داریم مکروهی و مباحی داریم یا معرفت این شخص از مباحات است
که چه شناسم چه نشناسم اینکه معنی ندارد عیبی اینکه احترام باید بشیء داشته
باشیم این مقدس دین ما است این حرام است چطور کسیکه برای دینم باید
او را بشناسم حرام است که نشناسم اینکه معنی ندارد هم چنین مکروه معنی
ندارد که بگوئی هست یا مستحب است که بشناسم یا واجب است مستحب آن
چیز است که اگر عمل هم نکنم معاقب نباشم و رخصت در ترکش باشد یا رخصت
هست در اینکه کسیکه میخواهم دینم را از او بگیرم نشناسم او را هم چنین
رخصتی که نرسیده است پس واجب است حالا واجب که شد است که اما
اینست که گفته ایم ان عالم ربانی فقیهی که از میان شیعه ایشان اختیار میکنی
مجتهد دینت معرفت آن واجب است ولایت آن واجب است حالا توی
حضرات حرف است که آیا معرفت هم چنین کسی از اصول دین است یا از
فروع دین است سر این اختلافها این است که بعضی از فروع دینش میدانند

اختلافی که با ما کرده اند سر این است که ما گفته ایم که این از اصول دین
باشد بهتر است برای چه بجهت اینکه خود حضرات مقرند که اصول دین
چیزی است که من تقلید نباید بکنم امری که من باید بعقل خودم بفهمم این
اسمش اصول دین است ما گفتیم هم چنین باشد چیزیکه من باید بعقل
بفهمم از اصول دین است پس معرفت فقیه عالم هم امر تقلیدی نیست
بجهة اینکه من این را مقلد من تقلید او قرار میدهم حالا امروز تازه میخواهم
تقلید بکنم فلان کس مردی است که از او باید بگیرم از کجا باید بفهمم اما
باید تقلید خودش تقلید نمی کنم تقلید زید نام را بکنم که زید نام فتوی
داده تقلید مرا باید کرد اینکه معنی ندارد یا باید برای پدران و مادران
از این راه همینطور بگیرد دیده مرده از این ها بروند منهم بروم اینکه معنی ندارد
باید فکر کنم ببینم که آیا این مرد دین دارد یا ندارد مومن است یا مؤمن نیست
اینها باید بفهمم پس تو میگوئی اصول دین است که بعقل باید فهمید این امر
که باید است تو بعقلت بفهمی پس چه میشود که معرفت این را هم از اصول دین
خود نشمری و این حرف نیز از ما است بلکه علمای دیگر هم گفته اند این
میرزای قمی است که الان قبرش را زیارت میکنند بکتابش تبرک میجویند

که در صورتیکه

شیخ

در کتاب خودش برداشته است نوشته است که معرفت مجتهد از اصول
دین است ما هم همینطور حرفی زده ایم دیگر چیز تازه که داری نیست
نهایت اینست که حالا بعضی مجتهد می گویند بعضی فقیه میگویند ما مجتهد
میگوئیم با این لفظ نیست هر کسی در اینباب اصطلاحی کرده است ما اورا
رکن رابع گفتیم لا مشاحة فی الاصطلاح فرض بکنیم ما اصطلاحی کرده ایم
و نه اینست که ما از پیش خود اصطلاح کرده ایم ما امیدواریم که اصلش
اصطلاح نداشته باشیم تا تابع آل محمد هم صلوات الله علیهم در لفظ هم دیدیم که ایشان
فرموده اند ما میگوئیم اینها در الفاظ این لفظ را اختیار فرموده اند
و از برای اسلام و ایمان در بعضی اخبار ارکانی شمرده اند اگرچه در اینها
ذکر این ارکان که بحسب عدد اینها است بحسب ظاهر نیست ولکن استعمال این
لفظ شده است و هم چنین در دعا میخوانی تجعلهم معادن لکلماتک و ارکانا
لتوحیدک و در زیارت میخوانی ارکانا لتوحیده پس آل محمد را رکن توحید
شمرده اند و شیعه خود را هم که در همه جا میگوئی ملحق بخود کرده اند پس
ما هم تابع ایشان شده ایم و اسم این را گذاشتیم رکن دیگر گفتیم چهار پایه
دارد رکن اولش توحید است دیگر نبوت این افتاده است عدله و سائر صفات

رکن دویمش اقرار بنبوت خاتم وبما جاء النبی ودر این معاد هم افتاده است

رکن سیومش اقرار بامامت است رکن چهارمش این است که ان علما را با اه

فقیهی اگر دینت را از او میگیری واسطه قرار میدهی میانه خودت و ائمه

و ولایت ایشان قبول میکنی ان شخص عالمی که حدیث شناس ایشان در حدیثی فرموده اند

رسول خدا صلعم از برای اسلام انصاری است من و اهل بیتم و شیعیان ما

انصار اسلامیم وانصار یکی از معانی ارکان است چنانکه اهل لغت میگویند

در حدیثی قواعد اسلام را شمرده اند واز جمله انها ولایت اولیاء و حقوق

اخوان را شمرده اند در حدیثی فرموده اند نماز صالح نمیشود مگر تسلیم

کنید چهار باب را فرمود ضل اصحاب الثلاثة تزوتا هو اتیها بعید گیر اند

این جهة شد بان لفظ گفتیم حالا با ان لفظ نمیگوئی با لفظ دیگر بگو هر لفظ

دلت میخواهد بگو وقتیکه دین من با تو دو تا نشد یکی شد تو حرف تو چه

چیز است تو میگوئی معرفت مجتهد واجب است منهم میگویم معرفت فقیه

واجب است دیگر چیز تازه من نگفتم نهایت اختلافش سر اینست که تو میگوئی

فرع دین است من گفتم اصول دین است حالا بسا اگر درست پایین بیائی

از خیالت منهم پایین بیایم بسا انهم اختلاف نشود از باب اینکه تو گفتی که

اصول دین است که بعقل بشناسیم منهم گفتم ولکن اگر من بگویم اصل ایمان معرفت

پیغمبر خدا است دیگر اصلی در دنیا نیست پیغمبر خدا می گوید حضرت امیر

خلیفه من است میگویم چشم میگوید بگو خدا عادل است میگویم چشم

میگوید معادی هست میگویم چشم میگوید بگو مقرم و مؤمنم بجمیع انچه

پیغمبر اورده است میگویم چشم پس اصل ان است و همه فرع این است

وهمه مفرع و متفرع کند که من اگر اقرار بخدا کردم اقرار به پیغمبر نمودم بعد

بمحض فرمایش او تعبدا ایمان بامامت وعدل و معاد اوردم و دلیل عقل

نتوانستم بر اثبات انها اقامه کنم مؤمنم مسلما واگر توانستم دلیل اقامه کنم

نعم المطلوب پس اگر معنی اصول دین این است که بعقل اثبات شود و تعبدی

نباشد پس اصول دین بنا بر این دو تا است و گمان ندارم کسی بگوید کسیکه

عدل و معاد و مسئله امامت را بعقل خود نفهمید ولی تعبدا قبول کرد مؤمن

نیست وهم چنین است واقعا پس این سخنها و اختلاف محض غرض است

و مرض پس مطلب همه در واقع یکیست نهایت اصطلاحی شده است کلامی

درمیان اهل علم جاری شده است مثل اینکه نحوی میگوید فعل معلوم

فعل امر صفة مشبهه حالا اگر کسی خلاف اصطلاح نحوی حرف بزند کافر

نمیشود در دنیا هم از این است اعتقاد ما این است دین ما که امید واریم
با این دین زنده باشیم با این دین بمیریم با این محشور باشیم و ظاهر و باطن
ما اینست و آنچه عرض دین شما نیز همین است دین اخوانم همین است الاعلی
و اگر کسی یک کلمه پائین و بالا روایت کرده است ملتفت نشده است کلام
ما را اینکه از زبان خودم میشنوی
راست است وحق است

وصلی الله علی
محمد و آله
الطاهرین

بدین نسخه نوشتم کلام حضرت حجت که روز حشر بیستم حرز جان عهد ببندد

١٣١٣



بسم الله الرحمن الرحیم

صورت کتب حقیر ملا محمد [illegible]

کتاب مبادی [illegible] — جلد
کتاب مصابیح [illegible] — جلد
ناسخ التواریخ جلد خلفاء — جلد
درر و غرر — جلد

ذخیره الاحکام — جلد
مصباح الکفعمی — جلد
دیوان [illegible] — جلد
نهج البلاغه — جلد

انوار نعمانیه — جلد
سبعه معلقه — جلد
حافظ — جلد
علاج الارواح — جلد

کشکول — جلد
سلطانیه — جلد
[illegible]ریه — جلد
زاد المعاد — جلد

تورات — جلد
[illegible] — جلد
دیوان [illegible] — جلد
بر[illegible] — جلد

قصص [illegible] — جلد
تذکره الاولیاء — جلد
هدایت [illegible] — جلد
[illegible] — جلد

شرح [illegible] — جلد
رد باب — جلد
[illegible] — جلد
[illegible] — جلد

[illegible] — جلد
رکن رابع — جلد
[illegible] دعای [illegible] — جلد
پانزده دعوات — جلد

مثنوی ملا — جلد
منتخب دعوات — جلد
عین الحیوه — جلد
یاجوج و ماجوج — جلد

زبان [illegible] — جلد
اعمال [illegible] — جلد
کشف [illegible] — جلد
الفیه — جلد

حمله حیدری — جلد
موعظه [illegible] — جلد
ناسخ التواریخ
احوال [illegible] — جلد

[illegible]

